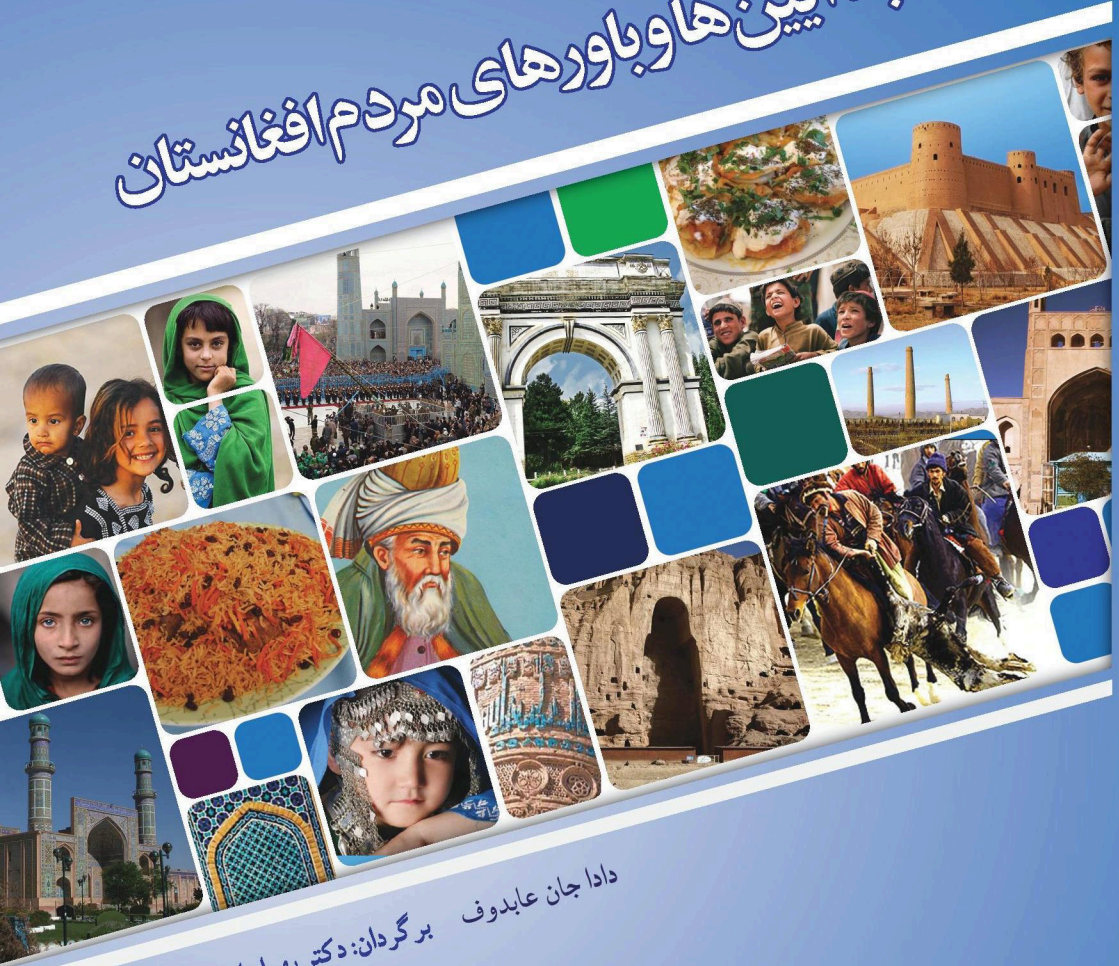


آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان



دادا جان عابدوف
برگردان: دکتر بهرام امیر احمدیان

آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان

دادا جان عابدوف

برگردان: دکتر بهرام امیر احمدیان



بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان

داداجان عابدوف

برگردان: دکتر بهرام امیر احمدیان





● آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان

● دادا جان عابدوف

● برگردان: دکتر بهرام امیر احمدیان

○ ویراستار: غلام‌رضا ابراهیمی ○ صفحه‌آرا: محمد کاظم کاظمی

○ طرح جلد: یاسمن گرافیک

○ چاپ اول، کابل، قوس ۱۳۹۳ ○ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰ افغانی یا معادل آن

نشانی: افغانستان، کابل، کارته پروان، قلعه ۹ برجه

وبسایت: www.aiss.af

فهرست

۹ اشاره
۱۱ پیش‌گفتار
۱۷ یادداشت مترجم
۲۱ معرفی مؤلف کتاب
۲۵ مقدمه
۳۵ باب یکم، تجلیل از نوروز عالم‌افروز
۶۵ باب دوم، میله‌های نوروزی
۶۵ میله یا مراسم جهنده‌بالا
۷۳ میله شاطرها
۷۸ میله قولبه‌کشی
۸۶ میله سَمَنَک
۱۰۱ میله باغ لطیف
۱۰۳ میله سخی
۱۰۴ میله داربازی
۱۰۶ میله جبه
۱۰۷ میله مَنَدوی

- ۱۰۸.....میله شهید
- ۱۰۸.....میله نهال شانی
- ۱۰۸.....میله تخت صفر
- ۱۱۱.....میله چارشنبه سوری
- ۱۱۲.....میله چارشنبه اول سال
- ۱۱۳.....میله های امام شش نور (شش تن) و پل مالان
- ۱۱۷.....باب سیم، استقبال از ماه شریف رمضان و عید فطر
- ۱۲۴.....عید فطر
- ۱۲۸.....میلهٔ رمضانی
- ۱۵۵.....باب چهارم، طوی (عروسی)
- ۱۷۳.....باب پنجم، عقیده‌ها و رسم و آیین‌های گوناگون دربارهٔ عروس و نوزاد
- ۱۷۴.....نام‌گذاری نوزاد
- ۱۷۷.....مراسم شب شش
- ۱۷۸.....چله‌گریز
- ۱۷۸.....چراغ برای نوزاد
- ۱۷۹.....تنور و دست عروس
- ۱۷۹.....بخشش به تازه‌عروس
- ۱۷۹.....دعوت داماد و عروس به مهمانی
- ۱۸۰.....آوردن حق عروس از خانه پدر
- ۱۸۰.....هدیه به عروس نو از طرف پدرش
- ۱۸۰.....رعایت عادت «پای‌وازی»
- ۱۸۰.....نشانی به پای و پیشانی تازه‌عروس
- ۱۸۰.....از شیر مادر بازداشتن کودک
- ۱۸۱.....اذان گفتن به گوش نوزاد
- ۱۸۱.....نذر بی‌بی مشکل‌گشا
- ۱۸۷.....اسپند
- ۱۹۱.....چاشتی نمودن

۱۹۱الس
۱۹۲پلته چراغ
۱۹۲شب یلدا
۱۹۳عقیده مردم دربارهٔ روح‌های بد
۱۹۴پنداشت‌های مردم دربارهٔ باران
۲۰۵هواشناسی مردمی
۲۰۹باب ششم، بازی‌ها
۲۰۹برفی
۲۱۵بزکشی
۲۲۱فال کوزه
۲۲۳آتش‌بازی
۲۲۵باب هفتم، شگون‌ها
۲۵۳خلاصه

اشاره

کتاب حاضر به تهیه یک سلسله از جزئیات فرهنگ معنوی عامیانه دری زبانان افغانستان اختصاص دارد. مباحث عمده‌ای که در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند، شامل مباحث مربوط به تجلیل از نوروز و آیین‌های نوروزی، استقبال از ماه مبارک رمضان و عید فطر، مراسم عروسی، عقاید و اعتقادات مردم درباره رویدادهای گوناگون طبیعت و جمیعت، بازی‌های ملی و شگون‌هاست. کتاب بر اساس مطالعات میدانی سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۵ و ۱۹۸۱-۱۹۸۶ مؤلف در شهر جلال‌آباد ولایت ننگرهار و شهر کابل و مصاحبه با مردم آگاه و خبره از طبقه‌های گوناگون کشور افغانستان گردآوری و تألیف شده است. کتاب با زبان ادبی تاجیکی نگارش یافته و برای طیف وسیعی از خوانندگان، مردم‌شناسان، مورخان، ادبیات‌شناسان، کارمندان حوزه فرهنگ و هنر، فولکلورشناسان و دیگر اقشار فرهنگ‌دوست و ادب‌پرور توصیه می‌شود.

پیش‌گفتار

«آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان»

تصویری از دادوستد فرهنگی

ادبیات عامیانه (فولکلور)، بازنمایی غنای فرهنگی ملت‌هاست؛ و داشته‌های معنوی، فرهنگ توده، هویت ملی، آداب و رسوم، طرز زندگی و کنش و منش مردم را در یک جمع بازتاب می‌دهد. در حقیقت ادبیات عامیانه، میراث معنوی گذشتگان و نمایان‌گر زوایای زندگی مردمان یک عصر است و به چگونگی نوع فکر و برخورد آنان در مواجهه با نظام طبیعت و دشواری‌ها، رویکردها، رفتارها و زندگی اجتماعی آنان می‌پردازد.

ادبیات شفاهی و فرهنگ مردم، دو بخش از ادبیات عامیانه‌اند که دانایی و خرد جمعی یک ملت را در تقابل با خیر و شر بازتاب می‌دهد و نشانگر خرد و درایت و طرز فکر مردمان یک عصر است. به زبان دیگر، ادبیات عامیانه، مجموعه‌ای از اسطوره‌ها، باورها، برخوردها و تفسیرهایی‌اند که در یک متن تاریخی شکل گرفته و شناسهٔ یک ملت و یک کشور به شمار می‌روند.

مجاورت جغرافیایی و مجاورت فرهنگی و سایر قرابت‌های زبانی و دینی میان کشورهای افغانستان، تاجیکستان، ایران، ازبکستان و ترکمنستان سبب شده است که ادبیات عامیانه این کشورها به طرز شگفتی‌آوری شبیه هم باشند. کتاب «آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان» که به قلم نویسنده پژوهشگر توانمند تاجیکستان، دکتر علوم، پروفسور داداجان عابدوف نوشته شده است، آینه‌ای در برابر این مشابهت‌هاست. این کتاب از چند جهت قابل تأمل و دقت است:

نخست، نشانه‌ای از علاقه، محبت و اشتیاق مردم تاجیکستان به زندگی باشندگان افغانستان است. دوم، توانمندی مؤلف را در جمع‌آوری فاکت‌ها در میدان تحقیق و نحوه پردازش آنها نشان می‌دهد. سوم، در ماندگاری آداب، رسوم و باورها، ثبت تاریخی و غنای فرهنگی مردم افغانستان را یاری می‌رساند. و چهارم، نزدیکی رسم و رواج‌ها میان دو کشور افغانستان و تاجیکستان را واضح می‌سازد. با اینکه کتاب «آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان» با روش ادبیات تطبیقی نگارش نیافته است، اما با همین اشاره‌های گذرای نویسنده، خواننده به مشابهت‌ها و همسانی‌های فرهنگی پی می‌برد که در یک حوزه تمدنی بزرگ از بلخ تا نیشابور و شیراز و از سمرقند تا هرات و کابل و خجند، در درازنای سده‌ها به وجود آمده‌اند و به بالندگی رسیده و به عنوان بخشی از فرهنگ، نسل به نسل نگهداری شده‌اند.

پس از خواندن این کتاب، دریافتم که نویسنده به صورت عمیقی با فرهنگ شفاهی و باورهای مرسوم و گاه خرافی و همچنان با منابع تحقیقی نویسنده‌گان افغان و رسانه‌های افغانستان آشنایی گسترده‌ای دارد و با بهره‌گیری از منابع معتبر تحقیقی نویسنده‌گان افغان در مورد ادبیات عامیانه، و نیز تحقیق میدانی، اثر قابل اعتنا و شایسته‌ای ارائه کرده است. همچنان در این کتاب، با لهجه شیرین تاجیکی از شماری واژه‌های کهن فارسی که امروز در افغانستان مهجور شده‌اند و یا هم به معنای دیگری به کار می‌روند، استفاده شده است. واژه‌هایی

چون «پزندگان، کافت و کاو، محنتی و گردکان» امروز در افغانستان استفاده نمی‌شوند.

داکتر عابدوف با پرداختن به جشن نوروز، ماه رمضان، طوی (عروسی)، بازی‌ها، شگون‌ها و تمام آیین‌ها و مراسم مرتبط به این موضوعات، بخش بزرگ فرهنگ شفاهی و رفتاری فارسی‌زبانان افغانستان را تشریح کرده و توضیح داده است. او با دقت بی‌نظیری در مورد مراسم و جشن‌هایی چون جهنده‌بالا، جشن گل سرخ، جشن دهقان، میلهٔ سمنک، میلهٔ سخی، میلهٔ شهید، میلهٔ نهال‌شانی، میلهٔ تخت‌صفر، میلهٔ چارشنبه‌سوری، میلهٔ چارشنبهٔ اول سال، میلهٔ امام شش‌نور و پل مالان، خواستگاری، شب حنا، تخت‌جمعی، شال‌اندازی، نام‌گذاری، شب شش، نذر بی‌بی، مشکل‌گشا و... و همچنان عادات و باورها و نشانه‌شناسی‌های عقیدتی و گاه خرافی که در بین مردم مروج است، معلومات ارائه کرده است. یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب، پرداختن به جشن‌ها و مراسم فراموش‌شده است. نویسنده در این کتاب از جشن‌هایی که امروز از آنها نام و نشانی نمانده است و یا به ندرت در بخش‌هایی از افغانستان برگزار می‌شود، به تفصیل یاد کرده و در ارائهٔ نام‌ها و جای‌ها و جزئیات میله‌ها و جشن‌ها از دقت بیشتری کار گرفته است. جشن شاطران، میلهٔ باغ لطیف، میلهٔ داربازی، میلهٔ جبه، میلهٔ مندوی، میلهٔ رضانی، چاشتی‌نمودن، السگری و کارنامه‌های چاپ‌اندازان افغانستان در این کتاب با تبحر به تصویر کشیده شده‌اند. کتاب «آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان» گران‌سنگ دیگری است بر بلندای کاخ بلند تمدن مشترک مردم منطقهٔ ما.

از میان نویسندگان و پژوهشگران افغان، کسانی چون عبدالقیوم قویم، پویا فاریابی، شاه‌علی اکبر شهرستانی، اسدالله شعور، عنایت‌الله شهرانی، فیض‌الله ایماق، لطیف پدram، نصرالدین سلجوقی، یاسین فرخاری، داکتر عبدالاحمد جاوید، رازق روین، محمداعظم سیستانی، محمدحسین یمین، پاییز حنیفی، نیلاب رحیمی، شمس‌الدین ظریف صدیقی، داکتر سیدعسکر موسوی، داکتر حفیظ‌الله شریعتی

(سحر)، جواد خاوری و عده‌ای دیگر در راستای ادبیات عامیانه تحقیق کرده و کارهای قابل‌قبولی ارائه کرده‌اند.

ناگفته نباید گذاشت که شمار دیگری از نویسندگان و پژوهشگران تاجیکستان نیز در زمینه ادبیات عامیانه افغانستان کارهای قابل‌اعتنایی ارائه کرده‌اند. طور مثال کتاب تحقیقی «نمونه‌های فولکلور دری‌زبانان افغانستان» نوشته پروفیسور داکتر روشن رحمان، استاد دانشگاه دولتی تاجیکستان، که در سه جلد در سال ۱۹۸۵ در کابل نشر شده‌اند، یکی از نمونه‌های خوب است. جلد اول آن به نام «افسانه‌های دری» نزدیک به ۴۰ افسانه را احتوا می‌کند. جلد دوم، دویستی‌ها و رباعیات را ثبت کرده است و جلد سوم، شامل ۲۴۰۰ ضرب‌المثل است. داکتر روشن رحمان همچنان اثر دیگری دارد به به نام «افسانه‌های دری» که شامل ۹۰ افسانه است و در ۶۲۲ صفحه در ایران به نشر رسیده است. و یا هم «سنگین نارمتف» که کتاب «فولکلور دری‌زبانان افغانستان» را در سال ۱۹۷۴ به نشر رسانده است.

داکتر داداجان عابدوف کارهای گسترده‌ای در زمینه ادبیات عامیانه فارسی‌زبانان در ازبکستان و ترکمنستان نیز دارد. مقاله‌هایی هم از او در راستای ارائه «نمونه‌هایی از فولکلور تاجیکان افغان» و «فولکلور بخارا» قبل بر این در افغانستان به نشر رسیده‌اند. او همچنان کتاب لندی‌های پشتو را که توسط رحیم الهام منظوم شده است، به خط سرلیک برگردان کرده است.

دادوستد پویای فرهنگی در کشورهای منطقه، یکی از مؤلفه‌های همکاری‌های منطقه‌ای و همگرایی میان مردمان این حوزه جغرافیایی که میراث‌دار یک تمدن بزرگ باستانی‌اند، است. افغانستان همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میان کشورهای منطقه را یک اصل مهم در برقراری ثبات، امنیت، صلح، پیشرفت و توسعه پایدار تمام کشورهای منطقه می‌داند و یکی از پالیسی‌های سیاست خارجی آن بر همین پایه استوار است. از آنجایی که کشف و شناسایی پیش‌زمینه‌ها و شناخت ریشه‌ها و آب‌سخورهای مشترک تاریخی و

فرهنگی، زمینه‌های همکاری‌های امنیتی و اقتصادی را آسان می‌سازد، دیپلماسی همکاری‌های فرهنگی یکی از ابزارهای اصلی تضمین منافع ملت‌ها در خارج از مرزهای سیاسی آنهاست. به زبان دیگر، سیاست فعال فرهنگی روش‌مند در منطقه، پیش‌زمینه خوبی برای همکاری‌های امنیتی و اقتصادی است. این در حالی است که امنیت و ثبات در هر یک از کشورهای قلب آسیا، متضمن ثبات و امنیت در آن دیگری است.

تجربه منطقه‌گرایی در کشورهای اروپای شمالی زیرمجموعه نوردیک (Nordic)، یکی از تجربه‌های موفق در ساخت‌های منطقه‌گرایی جدید است. در مجموعه نوردیک از تمام کشورهای عضو، چه در رابطه با بحران اقتصادی و رکود بانک‌ها در آیسلند و چه در تورم و مشکلات ناشی از اشتغال و چه در مهم‌ترین وجه آن یعنی در راستای منافع عمومی این کشورها در سازمان‌های بین‌المللی و پیمان‌های مهم امنیتی و اقتصادی به شدت حمایت می‌شود. به همین دلیل است که با ایجاد چارچوبی که متضمن منافع کشورهای همسایه در یک حوزه جغرافیایی است، می‌توان به اهداف گسترده‌تر انسانی، سیاسی، اقتصادی و صلح پایدار نایل شد.

افغانستان با استفاده از تجارب کشورهای دیگر در عرصه همکاری‌های منطقه‌ای و الگوبرداری از مدل‌های موفق و تجارب بومی می‌کوشد که در تعاملات جدید همکاری‌های منطقه‌ای با کنشگری و پویایی در راستای استقرار صلح پایدار، حفظ محیط زیست، بهسازی اقتصادی و دادوستد بیشتر فرهنگی فعال باشد. چنانچه پروژه استانبول - قلب آسیا نمونه خوبی از ابتکار افغانستان در ساحت همکاری‌های منطقه‌ای است.

کنش‌های فرهنگی - تاریخی در دینامیزم همکاری‌های منطقه‌ای به منظور فرهنگ‌سازی و اعتمادسازی و برجسته‌سازی همسانی‌ها و همگونی‌های فرهنگی در منطقه، یکی از ابزارهای دیپلماتیک و کارا است. تأکید روی مشترکات زبانی، فرهنگی و دینی و همچنان نشر و پخش آفریده‌های نویسندگان، شاعران

و فرهنگیان و معرفی کلیات فرهنگی کشورها در منطقه کار بخردانه‌ای است که «انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان» بدان دست یازیده است. با اینکه فارسی‌زبانان تاجیکستان با تغییر رسم‌الخط فارسی به سریلیک و ادغام تعداد زیاد واژه‌های زبان روسی در نوشتار و گویش، اندکی از فارسی‌زبانان کشورهای افغانستان و ایران فاصله گرفته‌اند؛ اما در سالیان پسین کوشش‌های گسترده‌ای صورت گرفته است تا با آموزش دوباره رسم‌الخط فارسی و رجوع به ادبیات کلاسیک که آبخور زبان امروز فارسی در منطقه است، این فاصله کوتاه‌تر شود. بدون شک، انتشار کتاب‌هایی از این دست، در نزدیکی، تساهل و حفظ ارزش‌های مشترک، خیلی مفید و مثمر واقع می‌شود.

نشر این کتاب ارزشمند را به دکتر داداجان عابدوف، دکتر بهرام امیراحمدیان، انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان و مخاطبان ستوده تبریک می‌گوییم.

منیژه باختری

سفیر و نماینده فوق‌العاده جمهوری اسلامی

افغانستان در اسلو

یازدهم قوس سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی

یادداشت مترجم

در بهار سال ۱۳۹۲ فرصتی دست داد تا برای انجام مطالعاتی در تاجیکستان اقامت داشته باشم. در دوره‌ای که در شهر زیبای دوشنبه به مطالعات علمی اشتغال داشتم، در زمان فراغت، مطالعاتی فرهنگی انجام می‌دادم. در یکی از روزهایی که برای دیدار از دوست مردم‌شناس خود به نام روزی احمد به «انستیتوت زبان، ادبیات، شرق‌شناسی و میراث خطی» به نام رودکی، وابسته به آکادمی علم‌های جمهوری تاجیکستان رفته بودم، علاوه بر اینکه این دوست دانشمند چندین کتاب منتشرشده خود را به من هدیه داد، از کتاب‌فروشی انستیتوت نیز چندین جلد کتاب خریداری کردم که یکی از آنها همین کتاب بود که نظرم را جلب کرد. مطالعه آن را در دوره اقامت در تاجیکستان آغاز کردم. محتوای کتاب بسیار زیبا بود، به‌ویژه آنکه از چند جهت آن را درخور انتشار یافتم. با خود اندیشیدم که ما ایرانی‌ها نمی‌توانیم از آثار مکتوب برادران هم‌زبان تاجیک خود بهره ببریم؛ زیرا آنها با الفبایی دیگر (الفبای سیریلیک برگرفته از الفبای روسی که از سوی شوروی‌ها و سپس روس‌ها بدان‌ها تحمیل و الفبای نیاکان را فراموش کردند) می‌نویسند که ما به آن آشنایی نداریم؛ و آنها نیز در برابر، یارای خواندن کتاب‌های فارسی‌زبان را به سبب ناآشنایی با الفبای

ما ندارند. دیگر اینکه در افغانستان نیز برادران افغان همانند ایرانی‌ها ارتباط ادبی و علمی از روی آثار مکتوب با القبای تاجیکی ندارند.

خواندن این کتاب تأثیری شگرف بر من داشت. زیرا دریافتم که آداب و رسوم نیاکان ما در این حوزه‌ها به چه میزان ژرف، انسانی، خدایی و ارزشمند است که ما از آن آگاهی نداریم و بسیاری از آنها در معرض فراموشی قرار گرفته است. بر آن شدم تا این اثر ارزشمند را به القبای فارسی برگردانم تا هم برادران و خواهران ایرانی من و هم هم‌زبانان ما در افغانستان از آن بهره‌مند شوند که با نشر این کتاب هم ما با آداب و رسوم برادران مسلمان خود در افغانستان آشنا می‌شویم و هم بر این مهم آگاهی می‌یابیم که یک مردم‌شناس تاجیک، کمر همت بسته و میراث معنوی گران‌بهای دری‌زبانان افغانستان را گردآوری کرده و پژوهشی سترگ انجام داده است که از هر نظر دارای ارزش بسیار است. اگرچه برادران پشتون ما در افغانستان نیز می‌توانند از آن بهره‌مند شوند، زیرا آبشخور تمدنی همهٔ مردمانی که با زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند، از پشتون و پامیری و کرد و بلوچ و فارس، همه با هم برادرند و تنها برخی ویژگی‌های زبانی ما را از هم دور ساخته است. ولی ما همه هم‌دل هستیم و در درازنای تاریخ با هم بوده‌ایم و با هم نیز خواهیم بود.

دریغ آمد که این کار سترگ را به حال خود وانهم، من از دورهٔ جوانی با متون تاجیکی آشنایی داشتم و در سال‌های دههٔ ۷۰ سدهٔ بیستم میلادی گاهی ژورنال ادبی «صدای شرق» را (با القبای سیریلیک، چاپ دوشنبه) در تهران می‌خواندم. به همین جهت بود که برگردان این کتاب را به زبان فارسی آغاز کردم. بخشی از آن را در شهر دوشنبه کار کردم. از آنجا که به ایران برگشتم، مدتی به یونان رفتم. بخشی از آن را نیز در شهرهای آتن و تسالونیک یونان کار کردم. به ایران که برگشتم، مدتی این مثنوی تأخیر شد. به علت مشغلهٔ زیاد، مدتی کار متوقف شد. در ماه اکتبر ۲۰۱۳ برای انجام تحقیقاتی به سیبری در روسیه رفتم. در آن هوای سرد و شب‌های طولانی، بهترین فرصت برای اتمام

کار دست داد. سرانجام در شهرک دانشگاهی «آکادمگوروداک» در سبیری این مهم را به پایان رساندم.

در برگردان این کتاب سعی کردم همان اصطلاحات و واژگان اصیل دری و تاجیکی با انشای تاجیکی مؤلف را همان طور حفظ کنم. می‌توانستم متن را به زبان فارسی امروزی تغییر دهم؛ دریغم آمد که برادران ایرانی و افغان از این خزینة گران‌بهای لغات و اصطلاحات اصیل که برخی از آنها در حال فراموشی است، آگاهی نیابند. ممکن است برخی بر من خرده بگیرند که چرا انشای متن را ویراستاری نکردم. ولی همان گونه که گفته آمد و خواهند دریافت، برخی واژگان زیبا و اصیلی در این متن یافت می‌شود که خواننده را برای یافتن معادل‌های آن در زبان‌های محاوره امروز مردم افغانستان و ایران به تکاپو و خواهد داشت.

اینک این اثر ارزشمند را به ملت بزرگ و نستوه افغانستان و هم‌وطنان ایرانی تقدیم می‌کنم و بر این باورم که برادران تاجیک ما اصل کتاب را به زبان تاجیکی (با الفبای سیریلیک) می‌خوانند. امیدوارم که این اثر در کنار دیگر آثار، در همگرایی ما سه کشور همسایه، برادر و هم‌ریشه و هم‌فرهنگ یاری‌رسان باشد.

دکتر بهرام امیراحمدیان

استاد دانشگاه

بهار سال ۱۳۹۳ خورشیدی

معرفی مؤلف کتاب

«داداجان عابدوف» در سال ۱۹۳۳ در شهر «کان بادام» ولایت «سُغد» تاجیکستان به دنیا آمد. پس از ختم دانشگاه دولتی به نام و. ای. لنین (۱۹۵۵)، اکنون دانشگاه ملی تاجیکستان) و دورهٔ آسپیرانتوری انستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی آکادمی علم‌های تاجیکستان (۱۹۶۱)، برای کار به شعبهٔ فولکلور همان مؤسسهٔ علمی دعوت می‌شود. سال ۱۹۷۲ تحت عنوان «افسانه‌های هجوی معیشتی تاجیکی» رسالهٔ نامزدی دفاع می‌کند. او سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۵ و ۱۹۸۱-۱۹۸۶ در افغانستان به حیث ترجمان زبان‌های روسی و دری ایفای وظیفه کرده است. بعد از بازگشت به تاجیکستان کار را در شعبهٔ فولکلور انستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی در وظیفه‌های خادم کلان علمی، خادم پیش‌بری علمی و سرخادم علمی دوام می‌دهد و بر اساس مواد فراوان گردآورده‌اش به پژوهش فولکلور تاجیکان افغانستان می‌پردازد.

داداجان عابدوف تقریباً ۶۰ سال از عمر خویش را در راه گردآوری، حفظ، نشر و طبع و تحقیق و ترتیب ایجادیات شفاهی تاجیکان جمهوری‌های تاجیکستان و افغانستان صرف کرده است. با سعی و کوشش او رساله‌های «افسانه‌های هجوی معیشتی تاجیکی» (۱۹۷۳)، «رمضان و سنت‌های آن در

افغانستان» (۱۹۹۸)، «سرودهای موسمی تاجیکان افغانستان» (در سه جلد، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۱)، «هفت داستان عاشقانه مردمی» (۲۰۰۴)، «تحقیق سرودهای موسمی تاجیکان افغانستان» (۲۰۰۹)، «هفت پیر سخن سرا در نقل و روایت‌ها» (۲۰۱۰)، «رسوم و عقاید مردم دری‌زبان افغانستان» (۲۰۱۱)، «نظری به لطیفه‌های تاجیکی» (۲۰۱۳)، نگارش بیش از ۲۵۰ مورد مقاله و مجموعه‌های علمی و علمی - ترویجی از قبیل «سخنی از دهانی» (با همکاری س. فتح‌الله‌یف (۱۹۷۲)، «حکیم ممتاز» (۱۹۸۱)، «پدیده‌ها از آفریده‌های بدیعی مردم دری‌زبان افغانستان» (۱۹۸۴)، «چل آچا و چل بچه» (۱۹۸۶)، «خوشه‌هایی از شوخی‌های مردم» (۱۹۸۷)، «نمونه‌هایی از فولکلور تاجیکان افغانستان» (۱۹۸۸)، «فولکلور بخارا» (۱۹۹۳)، «هفت علامه» (۱۹۹۴)، «بهار نو مبارک باد» (۱۹۹۳)، «خروس خوش‌صدای من» (۱۹۹۹)، «آوای دل‌ها» (۱۹۹۹)، «سرودهای طوی عروسی تاجیکان افغانستان» (۲۰۰۱)، «برگ سبز» (روایت‌ها درباره‌ی ناصر خسرو، ۲۰۰۳)، «حکیم ممتاز در قصه‌های دل‌نواز» (روایت‌ها درباره‌ی ابن‌سینا، ۲۰۰۵)، «حکایه‌ها درباره‌ی عبدالرحمان جامی» (۲۰۰۷)، «حکایه‌ها از روزگار سلطان عارفان و پیر عاشقان» (روایت‌ها درباره‌ی جلال‌الدین رومی، ۲۰۰۷)، «خنده‌های شیرین» (۲۰۰۸)، «گلدسته‌ی ترانه‌ها» (۲۰۰۸)، «پیران سخن در قصه‌های کهن» (۲۰۰۹)، «مشتی از خروار لطف لطیف» (۲۰۱۰)، «ضرب‌المثل و مقاله‌های دری‌زبانان افغانستان» (۲۰۱۱)، «هزل‌های شیرین و شوخی‌های نمکین» (۲۰۱۱) و غیره به طبع رسانده‌اند. چندی از این کتاب‌ها در ایران و افغانستان چاپ شده‌اند.

د. عابدوف یکی از مؤلفان کلیات علمی - آکادمیکی لطیفه‌های تاجیکی است که سال ۲۰۰۷ از طرف نشریات «دانش» از سوی خوانندگان مورد استقبال قرار گرفته است.

داداجان عابدوف در چندین سمپوزیوم و کنفرانس‌های بین‌المللی و ملی شهرهای لنینگراد (۱۹۶۹)، کابل (۱۹۸۴)، و دوشنبه (۱۹۹۸، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹)،

۲۰۱۰، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳) با سخنرانی‌ها و گزارش‌های علمی شرکت کرده است. نامبرده در پرورش متخصصان عرصه‌های علمی فولکلورشناسی نیز سهمی ارزنده دارد که دو نفر آنها - حسین رسایی و محمود اکرامی - شهروندان ایران و افغانستان هستند. د. عابدوف همچنین مؤسس بایگانی فولکلور ایران و افغانستان در شعبه فولکلور تاجیک و تهیه‌کنندگی مجموعه‌های افسانه‌ها و لطیفه‌های تاجیکی برای خوانندگان ایرانی است. او در سال ۲۰۰۰ در موضوع «تحقیق سرودهای موسمی تاجیکان افغانستان» از رساله دکتری خود دفاع کرده است. موصوف سال ۲۰۱۰ برای کتاب «تحقیق سرودهای موسمی تاجیکان افغانستان» سزاوار دریافت جایزه به نام آکادمیک محمد عاصمی دانسته شده است.

مقدمه

در این نوشتار که به خدمت خوانندگان ارجمند لطفاً تقدیم می‌شود، دربارهٔ فرهنگ عامیانهٔ مردم افغانستان سخن رفته است. معلوم است که هر قوم یا ملتی، فرهنگ عامیانهٔ خود را دارد و یقیناً با استفاده از فیض و برکت دستاوردهای آن، عمر به سر می‌برد. فرهنگ هر قومی آینهٔ تمام‌نمای زندگی همان قوم است؛ درختی است پر بار و ثمربخش. فرهنگ قومی، سرچشمهٔ جاویدانی را می‌ماند که آن هم‌زمان با نهادهای دیگر اجتماعی، همیشه در جریان دگرگونی، تکامل و بارآوری بوده و است. این فرهنگ مهم‌ترین جنبه‌های حیات صاحبان و پدیدآوردگان خود را فرامی‌گیرد، که در این باره می‌توان از شیوهٔ زندگی، رسم و آیین، طرز تفکر، علم و دانش، اعتقادات، عواطف، داشته‌ها و امثال اینها نام برد. از اینجاست که بسیاری از سیماهای تابناک ادبیات، هنر و دانش به فرهنگ غنی عامیانه رو آورده، از آن سود جستند. خصوصاً اگر شاعری توانسته است کامیابی خویش را در جامعه‌ای به اثبات رساند یا نویسنده‌ای قدرت آن را داشته باشد، حتماً به فرهنگ عامیانهٔ مردم خود مراجعه کرده، از انگاره‌ها، دریافت‌ها و باور و اعتقادات آن استفادهٔ شایانی به عمل آورده است. ما امروز هم حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی را دوست می‌داریم و احترامش می‌کنیم،

برای آنکه او هزار سال پیش‌تر بر اساس سوژه‌های قومی - اساطیری و افسانه‌ها، «شاهنامه» (این عظیم‌ترین شاه‌اثر بی‌گزند و جاویدان) را به وجود آورده است؛ و حکیم فردوسی، کتاب بزرگ خویش را با استفاده از اساطیر و افسانه‌ها وقف کارنمایی‌های انسان‌هایی کرده است که آنها از بین مردم برخاسته‌اند. مثلاً رستم مظهر همهٔ دلاوران و رادمردان شکست‌ناپذیر است که با مردم، آمیختگی، ارتباطات و نزدیکی داشته‌اند و همیشه به نفع مردم کار و پیکار کرده‌اند. شعرهای حافظ، سعدی، ناصر خسرو، جلال‌الدین بلخی رومی، آفرینش‌های استاد صدرالدین عینی، ابوالقاسم لاهوتی، میرزا تورسون‌زاده، میرسعید میرشکر و دیگران، همه از عواطف، احساسات و ذوق عامه، از فرهنگ مردم مایه گرفته‌اند و از چشمهٔ خشک‌نشوندهٔ آن آب خورده، سیراب و سرشار شده‌اند و از این رو آنها دل‌پذیر، زیبا و جالب می‌باشند.

دلایل اثبات می‌کنند که مردم افغانستان نیز دارای فرهنگ غنی عامیانهٔ خاص خویش بوده، جنبه‌های مختلف این پدیدهٔ ذهنی خداداد را طی سده‌های دور و دراز تاریخ از نسلی به نسلی انتقال داده و تحریر و تکمیل کرده، همچون یک هستی ارزشمند معنوی و به عنوان یک هستی افتخارات ملی در شکل‌های مختلف نهادهای قابل‌پذیرش با غرور و سربلندی تا امروز حفظ کرده‌اند و آن را همیشه گرامی داشته‌اند.

توسط این فرهنگ و این ثروت گران‌بهای معنوی، مردم افغانستان نه فقط زندگی راستین خویش را پیش می‌برند و برای آرامی و آسودگی آن تلاش می‌ورزند و رعایت مقررات اخلاقی سنت‌شان را نگاه می‌دارند، بلکه به سوی تحکیم دوستی و برادری با باشندگان کشورهای دیگر و شناخت ابعاد گوناگون تمدن آنها راه می‌یابند. اهمیت این فرهنگ خصوصاً در بابت خودشناسی، درک اصالت ملی و شناخت سنت‌های قدیمی مردم افغانستان خیلی کلان است که در رابطه با پرورش جوانان امروز کشور، می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. بنابراین ارج‌گذاری و گرامی‌داشتن این فرهنگ که میراث ارزشمند نیاکان و حفظ و

تکمیل زمینه‌های آن، از وظایف مقدس هر فرد وطن‌دوست افغانستانی محسوب می‌شود. اجرای این وظیفه بر دوش دانشمندان و فرهنگیان کشور نسبتاً بیشتر خواهد بود.

خوشبختانه در افغانستان طی ۵۰-۶۰ سال اخیر در مورد شناخت فرهنگ عامیانه مردم این کشور و معرفی جنبه‌های گوناگون آن گام‌های شایسته‌ای برداشته شده است. خصوصاً در بابت گردآوری، طبع و نشر و تحقیق و بررسی آثار فولکلوری که بخش مهم فرهنگ عامیانه مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد، کارهای زیادی انجام پذیرفته‌اند. در این راه خصوصاً خدمات دانشمندان و فرهنگیان و سایر علاقه‌مندان ادبیات شفاهی این کشور چون احمد جاوید، احمد قیوم قویم، محمدناصر نصیب، پاییز حنیفی، عنایت‌الله شهرانی، شمس‌الدین ظریفی صدیقی، پویا فاریابی، رازق روئین، اسدالله شعور، نیلاب رحیمی، محمدحسین یمین، محمدشفیق وجدان، محمداعظم سیستانی و دیگران قابل ملاحظه است. نشر کارهایی که از جانب اشخاص یادشده چه در مورد تهیه نمونه‌های آثار فولکلوری و چه در بابت نوشتن مقاله‌های علمی و علمی - ترویجی درباره ژانرهای فولکلور به سامان رسیده‌اند، اساساً توسط مجله و روزنامه‌های «فولکلور»، «فرهنگ خلق»، «فرهنگ مردم»، «فرهنگ»، «جووندن»، «آواز»، «انیس» و «هیواد» به وقوع پیوسته است.

چاپ مقدار زیادی از نمونه‌های نظم مردم دری در بعضی اثرهای علمی - پژوهشی عالمان افغانستانی نیز صورت گرفته است. در این باره از دو اثری که یکی «مفاهمه شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان» (مؤلف: اسداله شعور، کابل، سال ۱۳۶۷) و دیگری «مردم‌شناسی سیستان» (مؤلف: محمداعظم سیستانی، کابل، ۱۳۶۷) عنوان دارد، می‌توان نام برد.

در ادامه ۵-۶ دهه یادشده، درباره گردآوری و نشر و طبع نمونه‌های فولکلور افغانستان، پژوهشگران و فرهنگیان کشورهای خارجی نیز شرکت ورزیده‌اند. در این امر خصوصاً سهم دانشمندان تاجیک چون «ن. معصومی»، «م. خالف»،

«س. نارمتف»، «س. فتح‌الله‌یف»، «ر. رحمانی»، و «د. عابدوف» قابل ذکر است. با سعی و تلاش ایشان طی سال‌های گوناگون، تعدادی آثار نظمی و نثری شفاهی دری جمع‌آوری شده، توسط چند مجموعه فولکلوری با حجم‌های گوناگون، از قبیل «نمونه‌های فولکلوری دری‌زبانان افغانستان» (۱۹۷۴)، «نمونه‌هایی از فولکلور تاجیکان افغانستان» (۱۹۸۸)، «گلبرگ‌ها» (۱۹۲۲)، «بهار نو مبارک باد» (۱۹۹۹)، «آوای دل‌ها» (۱۹۹۹)، «ضرب‌المثل و مقاله‌های دری‌زبانان افغانستان» (۲۰۱۱) و مانند آنها در دوشنبه به طبع رسیده‌اند.

علاوه بر این، نمونه‌های فولکلور دری جمهوری ما از طریق مجله‌های «صدای شرق»، «فیروزه»، «فرهنگ» و روزنامه‌های «ادبیات و صنعت»، «صدای مردم»، «آموزگار»، «جوانان تاجیکستان» و دیگر رسانه‌های گروهی نیز بسیار چاپ شده‌اند. اما با وجود همه اینها، کارهایی که در بخش جمع‌آوری، نشر و طبع و تحقیق آثار ادبیات شفاهی دری‌زبان افغانستان چه در داخل و چه در بیرون از آن انجام یافته‌اند، هنوز خیلی اندک‌اند. هنوز نمونه‌های هیچ کدام از ژانرهای فولکلور این کشور به اندازه کافی گرد نیامده‌اند.

گردآوری و چاپ فکاهی و لطیفه‌ها به طور کلی کافی نیست. به طوری که مشاهده می‌شود، در میان مردم افغانستان دربارهٔ مزارها، جای‌های مقدس، محل‌ها، گذرها، کوه‌ها، شخصیت‌های مشهور تاریخی، علما و ادبا، قهرمانان و دربارهٔ حیوانات، جرم‌های آسمانی (ماه، خورشید، ستارگان و امثال آنها) نیز روایت‌ها گسترش زیادی دارند، که این آثار نیز از نظر محققان خیلی دور مانده‌اند. صنعت موسیقی و جنبه‌های هنری مردمی، از قبیل آثار نمایشی، زاچه‌بازی، مسخره‌بازی، و نظیر آنها که از جزئیات مهم فرهنگ عوام‌اند، تقریباً شناخته نشده‌اند. امروز در پیوند با رویدادهای سیاسی و اجتماعی افغانستان، نمونه‌های تازهٔ آثار فولکلوری - فرهنگی به وجود آمده‌اند که دربارهٔ آنها هنوز معلوماتی ارائه نشده است.

مجموعه حاضر که به مطالعه شما خوانندگان محترم پیشکش می‌شود، به

تحلیل و بررسی نمونه‌های چندی از جزئیات و جنبه‌های فرهنگ عامیانه مردم دری‌زبان افغانستان اختصاص دارد. در مجموعه رسم و آیین‌ها، اعتقاد و باور و پنداشت‌ها جایگاه اساسی را اشغال می‌کند که ما آنها را از روی مضمون و مندرجات، مقصد، وظیفه و طرز اجراشان به باب‌های زیرین جدا کردیم:

باب یکم: تجلیل از نوروز عالم‌افروز نام‌گذاری شده است. در این باب درباره نوروز، همچنین عید عموم مردم، عید بهار، عید پیشانی سال، روز مبارک و طرز و اصول‌های جشن‌گیری آن درباره پیدایش و قدمت این پدیده فرهنگی سخن می‌رود. دایر نمودن صحنه‌های فرح‌بخش رقص و سرود، روی آوردن مردم به خیر و دعا، عیادت از بیماران و برجاماندگان و آرزوهای نیک کردن در حق دیگران و آبادی مکان و آرامی کشورمان از ویژگی‌های روز نخستین سال است. دعاکردن از ویژگی‌های جشن نوروز است.

باب دوم: میله‌های نوروز نام دارد. در این باب معمول‌ترین میله مراسم «جهنده‌بالا»، یا «جشن گل سرخ»، «میله شاطرها»، میله‌های «قوله‌کشی»، «سمنک»، «باغ لطیف»، «داربازی»، «جبه»، «مندوی»، «شهاد»، «نهال‌شانی»، «تخت صفر»، «چارشنبه‌سوری»، «چارشنبه اول سال»، «امام شش‌نور و پل مالان» معرفی شده‌اند که همه آنها با استقبال از جشن نوروز و با شرکت فعالان تمام طبقات اهالی مملکت افغانستان و با شور و هلهله و با طنطنه برگزار می‌شوند.

تحلیل و بررسی مضمون و مندرجات، هدف، اهمیت و محل و طرز ترتیب برگزاری هر کدام از این میله‌ها و مراسم در این باب گرد آمده است.

باب سیم: به ماه مبارک رمضان و سنت‌های آن اختصاص یافته است. مسائلی که در این باب معرفی شده‌اند، عبارت‌اند از: یکم، ستایش ماه شریف رمضان همچون ماه خدا، ماه طاعت و عبادات، ماه پاکی و آزادگی، راستی و راست کاری، ماه خدایی و خیرات و ایام خجسته روزه و نماز. دویم، نشان دادن مسأله گرامی‌داشت و ارج‌گذاری و استقبال گرم و صمیمانه مردم افغانستان از

ماه رمضان و رسم و آیین‌های آن. سیم، ابراز عقیده درباره طرز برگزاری عید فطر و مناسبت‌های مردم مسلمان نسبت به این عید مذهبی. چهارم، معرفی ویژگی‌های «میلۀ رضانی» و مسائلی چند در این زمینه. و پنجم، تحلیل سرودهای مربوط ماه رمضان.

باب چهارم: به طوی عروسی مردم دری‌زبان افغانستان اختصاص دارد. در این باب درباره ویژگی‌های عمده طوی مذکور سخن رفته است. تأکید می‌شود که این طوی از مرکب‌ترین، طولانی‌ترین، پرمصرف‌ترین و در عین حال یکی از پسنده‌ترین جشن‌های شادی‌آور و فرح‌بخش در افغانستان است که هدفش به هم پیوستن سرنوشت دو جوان بالغ پسر و دختر و هدایت آنان به راه دور و دراز زندگی مشترک زناشویی است.

باب پنجم: مسائل مربوط به عقاید و رسم و آیین‌های گوناگون را در بر می‌گیرد: «عروس و طفل نوزاد»، «نام‌گذاری نوزاد»، «مراسم شب ششم»، «چله‌گریز»، «چراغ برای نوزاد»، «تنور و دست عروس»، «نذر بی‌بی مشکل‌گشا»، «اسپند»، «چاشت نمودن»، «الس»، «پلته چراغ»، «شب یلدا»، «عقیده مردم درباره روح‌های بد»، «پنداشت‌های مردم درباره باران»، «هواشناسی مردمی» و... چنین مسائلی در این باب آورده شده‌اند. در این باب کتاب، درباره هر کدام از این رسم و آیین‌ها و عقیده‌ها، خصوصیات، طرز برگزاری و مقصد و وظیفه آنها معلوماتی ارائه شده است.

باب ششم: مربوط به بازی‌هاست. گروه بازی‌هایی که در باب مذکور بررسی شده‌اند، اینهاست: «برفی»، «بزکشی»، «فال کوزه» و «آتش‌بازی». این بازی‌ها نیز قابل ملاحظه‌اند که درباره محتوا، شیوه برگزاری و اهمیت آنها در این باب ملاحظاتی آورده شده است.

باب هفتم: شگون‌ها را در بر می‌گیرد. شگون در ادبیات شفاهی تاجیکان افغانستان یکی از بخش‌های مهم را در بر می‌گیرد و از جهت پیدایش به زمان‌های خیلی قدیم، به دوره‌هایی برمی‌گردد که جامعه بشری هنوز در زمینه‌های اولیه

رشد و توسعه خود قرار داشت. شگون‌ها، شامل عقاید و باورهای خرافاتی مردم دربارهٔ رویدادهای گوناگون زندگی، از قبیل سعد و نحس، مبارک و شوم، سعادت‌مندی و نکبت، خوشبختی و بدبختی، نیک و بد، خیر و شر، شادی و غم، روشنایی و تاریکی مانند آنهاست.

پیداست که انسان جمعیت ابتدایی، به سبب محدودیت جهان‌بینی خود هنوز نمی‌توانست پدیدآمدن حوادث طبیعت را درست، از نقطه‌نظر علمی و منطقی درک و احساس کند. او در رابطه با حوادث عالم بیرون، هر گونه عقیده‌های خیالی و غیرواقعی پیدا می‌کرد. از این رو، وی خصوصیت و علامت‌شان را خیر و شر پنداشته، زندگی و سرنوشت خود را به آنها وابسته می‌کرد. مثلاً اگر وی تاریکی را نشانهٔ بدبختی و زوال می‌دانست، روشنایی را علامت سعادت‌مندی و نیک‌بختی تلقی کرده، آن را پرستش می‌کرد؛ چنانکه آفتاب و آتش را منبع خدایی دانسته، آن را پرستیده است. انسان جمعیت ابتدایی این چنین عقیده داشت که اطراف انسان را، یعنی دنیا را قوه‌هایی فرا گرفته‌اند که بخشی آنها سعد و بخش دیگرشان نحس‌اند. اگر پری‌ها، خواجهٔ خضر و غیره داخل قوه‌های سعد شوند، دیو، المستی، جن، اجنه، بلا، مادر آل، مادر آزمای، اذازل، شیطان و مانند آنها از جمله قوه‌های نحس دانسته می‌شوند. از جمله عالم حیوانات، نباتات، جرم‌های آسمانی و غیره نیز قوه‌هایی بوده‌اند که گاه همچون سعد و گاه دیگر همچون نحس شناخته می‌شدند. رعدوبرق نیز از جمله قوه‌های نحس به شمار می‌رفت.

به پنداشت مردم، آدمیزاد از قوه‌های نحس همیشه احساس خطر می‌کرد و بروز همه گونه حوادث ناگوار مرگ، فقر، قحطی، ناکامی و نامردی، توفان و نظیر اینها را محض نتیجهٔ اعمال همین قوه‌ها می‌دانست. از اینجاست که از قوه‌های نحس، پیوسته خود را در ترس و وهم و تشویش و اضطراب می‌دید و در مقابل آنها خود را عاجز و ناتوان می‌شمرد. با وجود این، وی کوشش می‌کرد که خود را از ترس و بیم، ایمن و برای خود تسکین خاطر پیدا کند؛ و قوهٔ خود

را با قوه‌های نحس طوری مطابق کند که نتیجه آن خیر و سعد باشد. یقیناً برای انسان جمعیت ابتدایی همین شگون‌ها وسیله تسکین خاطر و مرهم‌دهنده انتظار و ترس و وهم حساب می‌شد. به سخن دیگر، حوادث طبیعی و پیش‌آمدهایی از قبیل مرگ، قحطی، فقر، زلزله و غیره همیشه برای آدمیزاد باعث اضطراب، ترس و وهم، هیجان و ناکامی و ناامیدی‌ها بوده است و حادثه و پیشامدهای احساس شکست و نتیجه‌های ناگواری به دنبال داشت. چون انسان ابتدایی هیچ کدام از این حادثه‌ها و پیشامدها را از نقطه نظر علمی و منطقی نمی‌توانست ارزیابی کند؛ ناگزیر به خرافات رو آورده است تا از ترس و اضطراب و تشویش و هیجانان‌رها شده، آرامش و تسکین خاطر پیدا کند. خلاصه گفته‌های بالا این است که شگون‌ها یا پیشگویی‌ها در مورد و مواقع حساس و لحظه‌هایی که در آنها اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد، ایجاد می‌شود.

شگون‌ها گذشته از اینکه دارای محتوای خرافاتی‌اند، اکثر اهداف تربیوی دارد و امروز هم مردم از آنها در این زمینه استفاده می‌کنند؛ خصوصاً پدران و مادران که مسئولیت بزرگی را در راه تربیه فرزندشان به دوش دارند و خودشان شدیداً نسبت به درست بودن شگون‌ها معتقد گشته‌اند؛ از آنها بسیار کار می‌گیرند تا اطراف خود را به انجام یک عمل نیک وادار سازد؛ و بعضاً این تأثیر به حدی شدید است که تا آخر عمر، آثار آن در دماغ باقی می‌ماند؛ چون که می‌گویند: «اگر کسی بالای لُخک (آستانه) دروازه خانه بنشیند، پدرش قرض‌دار می‌شود».

در حقیقت این شگون یک مفهوم تربیوی دارد؛ زیرا نشستن در بالای آستان خانه، که گذرگاه و سر راه است، برای عابرین مشکلاتی و ممانعتی ایجاد می‌کند و این خود یک عمل دور از آداب است؛ و از طرف دیگر، شاید خطری را نیز به خود طفل بار آورد. ممکن است از وزیدن باد شدید، پله‌های دروازه به هم خورده و طفل جراحت بردارد. و یا می‌گویند: «اگر کسی بعد از گریه با

چشمان اشک‌آلود غذا بخورد، فراموش‌کار می‌شود». واقعاً هم در چنین حال بر سر دسترخوان نشستن و با چشمان اشک‌آلود غذا خوردن همچنان که خوبشاید نیست، دور از نظافت و آداب نیز است. غذا باید با طبع آرام و خشنودی خورده شود تا در بدن تأثیر اندازد.

با غم و اندوه خوردن تأثیر ناگوار بر صحت می‌رساند. یا اینکه شگونی است که در آن گفته می‌شود: «اگر کف دست کسی بخارد، آن کس پول به دست می‌آورد». این شگون برای یک عده اشخاص، خصوصاً برای کسانی که در زندگی به مشکلات و اوضاع نامساعد اقتصادی مواجه‌اند، تسلی‌بخش بوده، آنها را برای تلاش و فعالیت بیشتر در راه بهبودبخشیدن به زندگی‌شان وادار می‌سازد.

در اساس تذکرات بالا می‌سازد که بگوییم شگون‌ها دستور خوب‌اند برای دانستن رسم و آیین‌ها و عقیده و پیشنهادهای مردم دری‌زبان افغانستان. متأسفانه این عنوان ایجادیات شفاهی مردمی با مرور زمان از بین رفته است و حالا آنها را تنها کم‌وبیش از دهان اشخاص کلان‌سال شنیدن ممکن است و بس. جوانان از استفاده این پدیده‌های فرهنگی قریب بی‌بهره‌اند.

داداجان عابدوف

شهر دوشنبه، سال ۲۰۱۱

باب یکم

تجلیل از نوروز عالم افروز^۱

همین که برف‌ها به آب‌شدن شروع می‌کند، مردم از فرارسیدن بهار درک می‌یابند و برای استقبال آن آمادگی می‌گیرند. بهار فصل نخستین و زیباترین سال، ایامی است که در آن آسمان نیلگون با باران‌های متواتر و پی‌درپی فضا و طبیعت را بیش از پیش معطر و خوشگوار نگاه می‌دارد. آب دریاها و رودها به خروش می‌آید. پرندگان که از سردی هوای زمستان به جاهای گرم پرواز کرده بودند، دوباره به محل پیشین خود بازمی‌گردند. آهنگ دل‌انگیز تولد چوپان و صدای سرود و ترانه‌های کار و محنت و بهار در دامنه کوه و دره‌ها، دشت و وادی‌ها و صحراهای پهناور طنین می‌اندازد.

۱. داداجان عابدوف، رسوم و عقیده مردم دری‌زبان افغانستان، آکادمی علم‌های جمهوری تاجیکستان، انستیتوت زبان، ادبیات، شرق‌شناسی و میراث خطی به نام رودکی، دوشنبه، سال ۲۰۱۱، ص ۱۴-۴۴، (به زبان تاجیکی با الفبای سیریلیک)، برگردان دکتر بهرام امیراحمدیان، فوریه ۲۰۱۳، تسالونیک - یونان.

مرغان خوش‌الحنان به نوا درمی‌آیند. جوانان اولین گل‌های بهاری را به دلدادگان خود همچون رمز عشق پاک و صداقت تقدیم می‌دارند. مادران به فرزندان‌شان دعای خیر می‌دهند.

بهار این‌چنین فرصتی است که از صفا و صمیمیت‌ها، از راستی‌ها و درستی‌ها، از محبت بین دوستان و از پیوند دل‌ها، از پیوندی که صافی قلب‌ها را افزایش می‌بخشد، سخنی بر زبان می‌آورد. بهار ایام مجموعه شادی‌ها و خوشبختی‌هاست. و از آنچه با خود به ارمغان می‌آورد، مایه خوشی و شادمانی دوستان می‌شود. به زعم همه این بهار فصل تلاش و تپش‌ها، فصل گل و بلبل و فصل عشق و عاشقی و طراوت و تازگی‌هاست. در همین فصل است که بناها و طرح‌های تازه در زندگی مردم بنیاد و پایدار و استوار می‌شوند، طلب و درخواست‌ها و آرزوهای انسانی ریشه می‌گیرد و نشو و نما می‌کند. نه تنها شاعران، نویسندگان، رسامان و دیگر هنرمندان، کیفیت بهار را تصویر و وصف کرده‌اند؛ بلکه تمام انسان‌ها مقدم نیک بهار را گرمی داشته، دل در گرو زیبایی‌های آن نهاده‌اند و آن را به ستایش گرفته‌اند. بهار به عنوان فصل خجسته سال در دل سال‌ها و سده‌های دور و دراز تاریخ گرمی پنداشته می‌شود و آن با ذات و کیفیت‌های عمیق خویش می‌تواند به طور همیشه پذیرفتن و گرمی‌داشتن باشد.

مردم افغانستان نیز همیشه و در هر حالتی بهار را گرمی داشته‌اند و فرارسیدن این عروس سال را با شادی و نشاط پذیرایی کرده‌اند و در سرود و ترانه‌های خویش با صمیمیت و خشنودی از آن گفتنی‌های زیادی گفته‌اند:

وزید از بوستان باز بهاران
رسید آواز خوش از آبشاران
زمین باغ شد چون سبز و خرم
چو بر سبزه رسیده آب باران

خوشا آن کس که در فصل بهاران

رود در بوستان همراه یاران^(۱)

و یا:

مژده که آمد بهار

سبزه و گل بی شمار

آب فراوان به باغ

گشته روان هر کنار

غوچی و پروانه شد

زنده به بوی بهار

بلبل و آبی کند

غلغله در جویبار

کرده شکوفه به باغ

درخت سیب و انار

کوکوزنان فاخته

نشسته در شاخسار

ز خانه مور و ملخ

گشته روان سوی کار

تو هم بدو پشت کار

خسته‌ای اگر هوشیار^(۲)

و اینکه:

بهار آمد، بهار آمد

به دهقان وقت کار آمد

به دوستان گل قطار آمد

بهار نو مبارک باد

بهاران آب غرّان شد

چو بوی مشک باران شد
 کمرها جمله بوستان بوستان شد
 بهار نو مبارک باد^(۳)

بهاریه‌ها سروده‌هایی‌اند که از زبان طبیعت زنده و انسان سالم و فعال و از شادمانی و بالیده‌روحیه‌های انسانی، از عشق و از تازگی و صمیمیت‌های آدمی، گران‌بارند. آنها ثابت می‌کنند و تلقین و تأکید می‌کنند که هر چه که برای زندگی انسان و جامعه بشری ضرور و مفید است، زیبا و خوشایند و گوارا پنداشته می‌شود. این سرودها به عرض می‌رساند که ایجادکنندگان آنها همیشه و در همه جا خود را وابسته طبیعت می‌دانند و چنین می‌شمارند که طبیعت یا به عبارت دیگر زمین، مادر است که آنها را می‌خوراند، می‌پوشاند و یا خانه و جای و پناهگاه تأمین می‌کند. از همین سبب است که آنها طبیعت را پرستیده‌اند، دوست داشته‌اند، از آن ارج‌گذاری کرده‌اند و آن را به ستایش گرفته‌اند.

در سرودهای بهاری، بهار داستان زیبایی‌ها و مظهر مجموعه شادمانی‌ها، صمیمیت‌ها، آرزو و امیدها و پاک‌ی و تازگی‌هاست که در آن طبیعت، احساسات و جامعه هر سه دست‌اندرکار است؛ یکی به دیگری پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد. یکی دیگری را حفظ می‌کند. یکی با دیگری نیرو و حُسن می‌بخشد و یکی دیگری را سالم نگاه می‌دارد.

بهاریه‌ها سرودهای شادی‌بخش و نشاط‌آورند. آنها نه فقط از زیبایی‌ها و نیکی‌ها، بلکه از عشق و محبت و دوستی‌ها و از پیوند دل‌ها سخن به زبان می‌آورند؛ بلکه این زیبایی‌ها، این نیکی‌ها، که عشق و محبت، این دوستی‌ها و این پیوند دل‌ها را تشویق و ترغیب می‌کنند. در دل آدمان تخم زیبایی، نیکی و درستی و برادری می‌کارند و در راه از آنها شخصان زیبایی‌پرست، نیک‌خواه و انسان‌های دلنواز و بشردوست به وی رسانیدن مساعدت می‌کنند.

اولین روز بهار به نام نوروز یاد می‌شود که آن را در اکثر ممالک قطعاً آسیایی، از جمله در افغانستان به مثابه یکی از بزرگ‌ترین و زیباترین جشن‌های باستانی ملی و یادگار ارزشمند تمدن باشکوه آریائیان هر سال با حشمت خاصی عید می‌کنند و در تجلیل آن نمایندگان تمام طبقات اهالی مملکت، از خردسالان سر کرده تا موی سفیدان بدون تفرقات جنسی سهم می‌گیرند.^(۴)

آری، نوروز عید است؛ عید سر سال، عید بهار، عید مبدأ احیا و رستاخیز طبیعت، عید آغاز تجدید زندگی گل‌ها و بیداری درختان و گیاهان که از گذشتگان دور، از عهد نخستین فرمانروای پیشدادی جمشید (یاما) تا به امروز از نسل‌ها به نسل‌ها گذشته و پاسداری شده، هویت ملی و فرهنگی خویش را حفظ کرده، می‌آید. یعنی نوروز عیدروزی است که با آمد آمد آن نطفه حیات در روی زمین جولان می‌زند و به حرکت می‌درآید. از این رو، نوروز را می‌توان عید سرآغاز مهم‌ترین تحولات سال نامید. به قول دانشمند ایرانی دکتر شریعتی «نوروز، عیدی است که دست مردم را از زیر سقف‌ها، درهای بسته، فضای خفه، لای دیوارهای بلند شهر و خانه‌ها به دامن آزاد و بی‌کرانه طبیعت می‌کشد؛ طبیعتی که گرم از بهار، روشن از آفتاب، لرزان از هیجان، آفرینش و آفریدن، زیبا از هنرمندی باد و باران، آراسته و باشکوه از جوانی و سبزه‌ها و معطر از بوی باران، بوی پونه، بوی خاک است».^(۵)

درباره استقبال از بهار و جشن گرفتن ایام فرارسی آن نوروز در بین مردمان کشورهای گوناگون جهان، نقل و روایت، افسانه و اساطیر فراوانی موجود است. این نقل و روایت‌ها، افسانه‌ها و اساطیر غالباً به عصر کشاورزی تعلق می‌گیرد و ضمناً به عرض می‌رساند که در عصر کشاورزی گردش فصل‌های سال مانند زمین، آب، گیاه‌ها و امثال اینها در زندگی بشر اهمیتی مخصوص پیدا می‌کند. خصوصاً فرارسیدن فصل بهار برای مردم

کشاورزی مهم‌ترین تحولات سال محسوب می‌شود. از این رو انسان عصر کشاورزی آمدن بهار را نه فقط با خشنودی استقبال می‌گرفت، بلکه آن را در قالب افسانه‌ها و نقل‌ها و روایت‌ها، وصف و ترنم می‌کرد. مثلاً بنا به اساطیر یونان قدیم «دیمتر - الهه کشاورزی، یعنی خدای خاک و زمین به نام پرسفونه دختری دارد. زئوس - خدای خدایان وصال پرسفونا را به هایدیس - خدای زیرزمین و دوزخ وعده می‌دهد. یک روز که پرسفونه در گلزاری به آرامی گل می‌چید، ناگهان زمین باز می‌شود و هایدیس در بالای ارابه خویش از دل ظلمت بیرون می‌آید و پرسفونه را به آغوش گرفته، با خود به زیر خاک می‌برد. دیمتر که از دور صدای ناله دخترش را شنیده بود، به جستجوی او می‌برآید؛ اما دختر را نمی‌یابد. در این هنگام در سراسر کره زمین تمام گیاهان از رویدن بازمی‌مانند؛ قحط‌سالی شدیدی برای مردم پدید می‌آید. از این رویداد، دل زئوس به آدمان می‌سوزد و قاصد می‌فرستد که پرسفونه را از هایدیس بازگیرند تا گیاه‌ها به رویدن آغاز کنند و قحط‌سالی از روی زمین برداشته شود. در نتیجه، پرسفونه بازمی‌گردد و به دیمتر نزد خدایان التجا می‌کند. آنگاه خدایان رضایت می‌دهند تا نباتات از نو برویند و بار آورند. اما دیمتر الهه خاک و زمین و دخترش پرسفونه به شرطی می‌توانند برای همیشه در کنار یکدیگر باشند که پرسفونه هنگام اقامت خویش در زیر زمین چیزی نخورده باشد. متأسفانه هایدیس هنگام جدایی او را واداشته بود که دانه اناری را بخورد. به همین جهت پرسفونه از طرف پدرش محکوم می‌شود و مجبور می‌شود که در سال، سه ماه کوه آلی، مقبره خدایان را ترک گوید و به زیر زمین برود و به شوهرش هایدیس بپیوندد. در این سه ماه، در روی زمین زمستان و یخبندان حکم می‌راند و با دوباره از دل خاک بیرون آمدن پرسفونه، از او بهار فرامی‌رسد. مردم یونان آمدن بهار را جشن می‌گیرند و به شادی می‌نشینند.»^(۷)

در این اساطیر اولاً، وابستگی زندگی انسان‌های عصر کشاورزی و عالم

نباتات به یکدیگر انعکاس یافته است. ثانیاً، به زبان اساطیری بیان شده است که پایان یافتن زمستان و فرارسیدن بهار و بارآوری مجدد طبیعت چگونه به وقوع پیوسته است. در اساطیر، پرسفونه مظهر همان دانه است که سه ماه زمستان خود را در زیر خاک پنهان می‌دارد؛ هایدیس پرسفونه را به زیر زمین می‌برد (یعنی دانه کشت می‌شود)؛ الهه کشاورزی خشم می‌کند و گیاهان را از روییدن و بارآوری باز می‌دارد (زمستان فرا می‌رسد). اما چون پرسفونه در دل خاک انار خورده است (یعنی دانه تغذیه کرده است) دگرگونی می‌پذیرد (یعنی به گیاه تبدیل می‌یابد) و ناچار است که سه ماه سال، موسم سرما را در زیر زمین گذراند و به صورت ریشه در خاک بماند. وقتی که دانه از دل خاک بیرون می‌آید، بهار نیز فرامی‌رسد و باعث خشنودی مردم کشاورز می‌شود.

اساطیر دیگر، منسوب به بابل قدیم است که آن مضموناً به اساطیر بالا بسیار شبیه است. در این اساطیر آمده است که «اینایشتار، حاکم آسمان، الهه زاینده (افزایش) به تموز، رب‌النوع عالم رُستنی عاشق می‌شود. روزهای گرم شدید تابستان به تموز، عذاب و شکنجه بار می‌آورد و تموز از گرمی می‌میرد و به حکمرانی نرگال، خدای جنگ و مرگ می‌رود. هیچ کس و هیچ رب‌النوع نمی‌تواند جرأت کند و به دنیای زیر زمین داخل شود. هر کس که آنجا وارد می‌شود، دیگر بر نمی‌گردد. اما اینایشتار (الهه زاینده و محصول‌داری) با جسارت این قانون را زیر پا گذاشته، به دنیای زیر زمین رو می‌آورد. با امر نرگال، او را به زندانی تاریک می‌اندازند. رب‌النوع مرگ سعی می‌کند که او را از بین ببرد. هنگام زندانی بودن اینایشتار، طبیعت به خواب زمستانی می‌رود؛ حیات از زندگانی توقف می‌کند و از شادی و نشاط آثاری باقی نمی‌ماند. رب‌النوع‌ها دست‌وپا می‌شوند و آنها به رب‌النوع عقل (حکمت) مراجعت می‌کنند. با تأکید رب‌النوع‌ها نرگال مجبور می‌شود که اینایشتار و تموز را از زندان آزاد کند. تموز زنده

می‌شود و به معشوقه خود وصل می‌شود. طبیعت باز بیدار می‌شود. گل‌ها و درخت‌ها شکوفه می‌دهد و طبیعت لباس سبز می‌پوشد. مردم به ساز و طرب می‌پردازند و آمدن بهار را عید می‌کنند.^(۸)

در این اساطیر، همه تحولاتی که در طول سال، خاصاً در تغییر موسم‌ها روی می‌دهد، در سیمای تموز (رب‌النوع عالم رستنی) انعکاس گرفته است. مثلاً در فصل بهار، بیدارشدن طبیعت و رویدن تمام رستنی‌ها، زنده شدن تموز و در فصل تابستان بار دادن بسیاری از رستنی‌ها و تدریجاً از بین رفتن آنها در فصل خزان، عذاب کشیدن تموز از گرما، رفتن او به آن دنیا، در فصل زمستان برای نجات دادن تموز شکنجه‌های زیادی را از سر گذراندن اینا بیشتر در آن جهان و امثال آنها. این اساطیر نیز به تصویر می‌رساند که در بابل قدیم هم مردم از بهار به خوشی استقبال به عمل می‌آوردند و روز اول آن را جشن می‌گرفتند.

مردم افغانستان نوروز را نه فقط به عنوان پیشانی سال و قاصد بهار، سرآغاز زایش‌ها و فصل پربراری طراوت‌ها جشن می‌گیرند، بلکه آنها این چنین نوروز را به حیث یک پدیده پیام‌آور سرسبزی‌ها، شادمانی‌ها، زیبایی‌ها، صمیمیت‌ها و مظهر یگانگی و هم‌دلی و هم‌فکری آدمیان نیز عید می‌کنند. به عقیده آنها نوروز به مثابه آغاز سال با امیدها و آرزوهای فراوان همراه بوده، انسان را به آینده خوشایند و فرح‌بخش دل‌بسته می‌سازد؛ ذوق او را نسبت به زندگی و کار و محنت افزون می‌گرداند. به همین دلیل نوروز را که با نام‌های «نوروز عالم‌افروز»، «نوروز دل‌افروز»، «نوروز سلطانی»، «نوروز جمشیدی»، «نوروز جلالی»^(۹) و امثال آنها نیز معلوم است، لحظه بدرود با غم‌ها، رنج‌ها، و اضطراب‌های سال گذشته، روز مبارک و روز نیک‌بختی می‌دانند. آنها چنین می‌شمارند که دوام سال نو هم در طبیعت و هم در حیات جامعه رونما می‌شود، از نوروز منشأ می‌گیرد و از نوروز آغاز می‌یابد. به همین دلیل، اینجا مناسبت ذکر یک روایت مردمی را به

مورد می‌دانیم که در آن عقیده‌های آدمان دربارهٔ به نوروز علاقه‌مند بودن، چگونگی وضع هوا و شرایط اقلیمی در دوام سال چه تأثیری به حیات اقتصادی جامعه رسانیدن آن بازتاب گرفته است:

«یک زمانی بی‌بی کمپیرک یا بی‌بی نوروز به بابابهار دل‌باخته بوده است. محبت و علاقه‌اش به بابابهار حد و کنار نداشته است. بنابراین هر سال به نزدیک آمدن بابابهار برای استقبال او آمادگی می‌گرفته است: لحاف و دوشک (کورپه و بالشت) می‌دوخته است. مروارید جل می‌کرده است و سر می‌شسته است. هرگاه در آخرهای سال (در ماه حوت) برف بیارد، مردم می‌گفتند: «بی‌بی کمپیرک برای عروسی اش لحاف و دوشک می‌دوزد». اگر بارانی بیارد و قطره‌های آن کلان‌کلان باشد، می‌گفته‌اند: «بی‌بی کمپیرک مروارید جل می‌کند.» و اگر دانه‌های باران خردخرد و عادی باشد، آدمان عقیده داشته‌اند، که: «بی‌بی کمپیرک سر می‌شوید.» همچنین بی‌بی کمپیرک بهترین لباس‌هایش را به تن کرده و خود را آرای و تارا داده به ساحل دریا [رود] می‌رفته است و در آنجا اول چون پرنده‌ای زیبا این سوی و آن سو گردش می‌کرده است و بعد بالای قوزی (ارغنونچک) نشسته، به الوانچ‌دادن خود به پیش و عقب آمدن بابابهار را انتظار می‌شده است. مردم شمال ماه حوت یا به استقلال، «باد حوتی» را ناشی از همین الوانچ‌خوردن بی‌بی نوروز می‌دانسته‌اند. بی‌بی نوروز که به دیدار بابابهار بسیار اشتیاق داشته است، به مجرد دیدن او خود را از بالای قوز پایین می‌انداخته است تا از عقبش برود؛ اما بابابهار به بی‌بی نوروز توجهی ظاهر نکرده، به راه خود ادامه می‌داده است و این اول هر سال تکرار می‌یافته است.

می‌گویند که بی‌بی نوروز هنگام به پایین‌انداختن خود از قوز اگر به خشکی بیافتد، خشک‌سالی فرا رسیده، قیمتی و گرسنگی می‌شود. و اگر در آب بیافتد، برعکس تمام سال کاملاً سرسبزی طراوت و شادابی پدید می‌آید. (۱۰)

از طرف مردم روز مبارک دانسته‌شدن و مورد ارج‌گذاری قرار گرفتن نوروز، چند سبب دیگر هم دارد:

یکم؛ محض در همین روز، خورشید از برج دوازده‌گانه به برج حمل انتقال می‌یابد و حلول می‌کند و شب و روز برابر می‌شود و هوا به گرمی رو می‌آورد و باعث نشاط مردم می‌شود.^(۱۱)

دوم؛ در همین روز، یزدان پاک آدم و عالم را آفریده است. دانشمند ایرانی دکتر شریعتی در این باره می‌نویسد:

«چه افسانه زیبایی، زیباتر از واقعیت. راستی مگر هر کسی احساس نمی‌کند که نخستین روز بهار، گویی نخستین آفرینش است. اگر روزی خدا جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز این نوروز بوده است.

مسلماً بهار نخستین فصل و فروردین نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. هرگز خدا جهان را و طبیعت را به پاییز یا زمستان یا تابستان آغاز نکرده است. مسلماً اولین روز بهار، سبزه‌ها رویدن آغاز کرده‌اند و رودها رفتن و شکوفه‌ها سرزدن و جوانه‌ها شکفتن، یعنی نوروز. بی‌شک روح در این فصل زاده است و عشق در این روز سرزده است و نخستین بار، آفتاب در نخستین روز طلوع کرده است و زمان با وی آغاز شده است.»^(۱۲)

سوم؛ چندین هزار سال پیش از امروز نخستین فرمانروای آریائی‌ان، کیومرث تاریخ آریائی‌ان را از همین روز، یعنی از نوروز شروع کرده و آن را سرآغاز سال خورشیدی به شمار گرفته است. مثلاً در «نوروزنامه» عمر خیام در این باره آمده است:

«چون کیومرث اول ملوک عجم به پادشاهی بنشست، خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد، تا مردمان آن را بدانند. بنگریست که آن روز بامداد آفتاب به اولین دقیقه حمل آمد. موبدان عجم را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند. موبدان جمع آمدند و تاریخ نمودند.»^(۱۳)

چهارم؛ عقیده‌ای نیز موجود است که گویا پیداشدن نوروز به سعی و تلاش حضرت سلیمان پیغمبر ارتباط می‌گرفته باشد. روایتی نقل می‌کند که روزی حضرت سلیمان انگشتری خود را گم می‌کند و سلطنت از دست او می‌رود؛ ولی بعد از چهل روز انگشترش را می‌یابد. فره، پادشاهی و فرمانروایی پیشینه به او دوباره برمی‌گردد. پادشاهان با او دوست می‌شوند. مرغان به دورش گرد می‌آیند. مردم «نوروز آمد» می‌گویند و آن روز خوش را «نوروز» می‌خوانند و جشن می‌گیرند.

پنجم؛ در همین روز، یامای شهریار جمشید به تخت پادشاهی نشسته است. بنا بر معلومات روایت، جمشید تخت زرینی می‌سازد و دیوان آن را برداشته با او به آسمان می‌برآرند. چون در این روز، سر سال نو و روز هرمزدی فروردین بود و مردم از رنج و غم آسوده، عمر به سر می‌بردند، این روز را گرمی داشتند و جشن گرفته‌اند. فردوسی در این باره نیز نوشته است:

گران‌مایه جمشید و الانهاد
کمر بسته و دل پر از پند و داد
به فرّ کیی نرم کرد آهنا
چو خود و زره کرد و هم جوشنا
بیاموختشان رشتن و بافتن
به تور اندرون پود را یافتن
چو آن کارهای وی آمد به جای
ز جای مهین برتر آورد پای
به فرّ کیانی یکی تخت ساخت
چو مایه بدو گوهر اندر نساخت
که چون ساختی، دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراشتی

چو خورشید تابان میان هوا
 نشسته بر او شاه فرمانروا
 جهان انجمن شد بر تخت او
 فرو مانده از فرّه بخت او
 به جمشید بر گوهر افشاندند
 مر آن روز را روز نو خواندند
 سر سال نو، هر مز فرودین
 بر آسوده از رنج تن، دل ز کین
 چنین جشن فرخ از آن روزگار
 بماند از چنان خسروی یادگار

روایت دیگری موجود است که آن نیز عقیده به جمشید منسوب بودن پیدایش نوروز را پیش می‌راند. ابلیس لعین گویا برکت را از بین می‌برد؛ قحطی، خشک‌سالی همه جا را فرامی‌گیرد. مردم برای خود یگان چیزی خوردنی و پوشیدنی نمی‌یابند. حتی باد از وزیدن می‌ماند. درختان خشک می‌شوند و یقین بود که جهان نیست و نابود شود. خوشبختانه به فرمان و راهنمایی یزدان پاک، جمشید پدید می‌آید و به طرف ابلیس راه پیش می‌گیرد. وی با ابلیس جنگ کرده، با پیروزی برمی‌گردد. مردم از بدبختی‌ها رهایی می‌یابند و می‌بینند که از جمشید غالب و ظفریاب، نور می‌براید و جواهرات تاج او به اثر نور آفتاب می‌درخشد. رستنی‌ها از نو سبز می‌شوند. طبیعت دوباره جانی تازه پیدا می‌کند. این پدیده‌ها را دیده آدمیان می‌گویند: «روز نو، نوروز آمد».

عموماً درباره‌ی ارتباط داشتن جشن نوروز با جمشید، روایت‌های زیادی موجود است. اکثریت دانشمندان چون ابوریحان بیرونی، عمر خیام و دیگران که عاید به نوروز ابراز نظر کرده‌اند، این عقیده را پشتیبانی می‌کنند. مؤلف کتاب «نوروزنامه» در این باره می‌گوید:

«اما سبب نام‌نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود، یکی آن که هر سیصد و شصت و پنج روز از شبانه‌روز به اولین دقیقه حمل باز آید، به همان وقت و روز که رفته بود، بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت همه کم می‌شود و چون جمشید آن دریافت، نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد و پس از آن پادشاهان دیگر، مردمان بدو اقتدا کردند...»^(۱۴)

ریاضی‌دان و ستاره‌شناس بزرگ ابوریحان بیرونی نیز در کتاب «آثارالباقیه» در این خصوص می‌نویسد: «این جشن (یعنی جشن نوروز) به یادبود روزی برپا گشت که جمشید به تحکیم دین مزدایی پرداخت؛ چون دین صائبان در دوران فرمانروایی تهمورس معلوم شده بود، جمشید دین را تجدید کرد؛ مردم را به بی‌مرگی، تندرستی و به آموزندگی بشارت داد؛ برای همه پاک‌سرشتی و حلال‌کاری‌ها تلقین کرد و این کار در نوروز انجام یافت و آن روز نو خوانده شد و این عید گرفته شد.»^(۱۵)

ششم؛ در همین روز خسروان بر تخت می‌نشستند و نیازهای مردم را برآورده می‌ساختند. گذشته از این، چند واقعه دیگر مذهبی که باعث سرور و شادمانی مسلمانان شده است، در همین روز اتفاق افتاده‌اند؛ از قبیل: با اجازت خداوند در کوی عرفان، به هم پیوستن حضرت آدم و حوا بعد از رانده شدنشان از جنت؛ نجات یافتن کشتی حضرت نوح و همراهانش از توفان و بقای نسل انسان بعد از آن؛ بیرون آمدن فرعون و غرق شدن فرعون و همراهان او به دریا؛ رهایی یافتن حضرت یونس از دهان نهنگ؛ ظهور حضرت امام مهدی و پاک کردن زمین از شرک و ظلم و بی‌عدالتی؛ انتخاب حضرت علی (کرم‌الله وجهه) به جانشینی حضرت پیغمبر (ص) و نشستن او بر مسند خلافت، طوری که در رباعی زیر در این باره اشاره رفته:

نوروز شد و جمله جهان گشت معطر

از بوی خوش و لاله و نسربین و صنوبر

بر تخت خلافت بنشست آن شه ابرار

داماد نبی، شیر خدا، ساقی کوثر

به پنداشت مردم، نوروز این چنین فرصتی است برای یادکردن از گذشته‌ها، فراموش‌شده‌ها، اندیشیدن از نیکی‌ها و بدی‌ها، از اشتباهات و غلط‌ها. علاوه بر این، نوروز نماد است؛ نماد پاکی و راست‌کاری‌ها و رهایی از بند هرچه که زشت به نظر می‌رسد. نوروز روز پیروزی است، پیروزی نو بر کهنه، نور بر تاریکی، راستی بر دروغ. نوروز رمز هستی و پیوستگی است. وی به حیث یک رسم نیک، فرهنگ نسل‌های امروزی را از یک سو به تاریخ و از سوی دیگر به آینده درخشان می‌پیوندد. با اینها و مراسم خاص خود از پیوند یگانگی معنوی مردم افغانستان و از فراز مشخصه‌های تمدن بشری آنها درک می‌دهند.

به زعم همه، این نوروز روز مراد، روز به وصال رسیدن عاشقان و دلدادگان و روز دعا به ارواح گذشتگان است. هدف از تجلیل نوروز از برکردن نیروی تازه، قدرت‌مندی در اراده و شروع کردن به کارنمایی‌ها، تلاش‌ها و برنامه‌های آینده است. می‌توان گفت که بهترین روز و روزگاری که مردم آرزو می‌کردند و می‌کنند، همین روز و روزگار نوروز بوده است. چنانی که در بیت‌های زیرین فردوسی همین معنی عمیقاً افاده یافته است:

ابا قرّ و با برز و پیروز باد

همه روزگارانش نوروز باد

به هر کار بخت تو پیروز باد

همه روزگار تو نوروز باد

که خسرو به هر کار پیروز بود

همه روزگارش چو نوروز بود

همه ساله بخت تو پیروز باد

شبان سیاه بر تو نوروز باد

مردم به این باورند که اگر هر کس نوروز را با شادی و نشاط و با پاکی و صفا و آزادگی و فراوانی و ناز و نعمت استقبال کند، سال نو برایش تا آخر، سال خوشی و سال پرفیض و بابرکت خواهد شد. بنابراین آنها به دنبال این عقیده چند روز قبل از جشن، در خانه‌های خود آمادگی می‌گیرند، در دیوار اتاق‌هایشان را از گرد و چنگ پاک می‌کنند، قالین و گلیم و پلاس‌های فرش‌های خانه‌هایشان را می‌افشانند، ظرف‌های مسی (از قبیل دیگ، پتنوس [سینی] و دیگر لوازمات آشپزخانه) را سفید می‌کنند، کاسه و پیاله‌های داغی را دور می‌اندازند، کالا [رخت] می‌شویند و لباس‌های نو می‌دوزند، تا سال نو را با خوشی بیشتر استقبال کنند. در عرف جشن نوروز، زنان و دختران به دستانشان حنا می‌بندند؛ پسران نیز کلک‌هایشان را حنا می‌کنند.

قبل از فرارسیدن سال نو بازار رخت و کفش و کالافروشی، اسباب‌های بازی، بازار حنا و بازار سودای میوه خشک خیلی رونق پیدا می‌کند و این جوش و خروش در سراسر کشور با شکوه خاص گسترده می‌شود. هنگام ورود سال نو، اهل هر خانواده دسترخوان‌ها را می‌گشایند؛ ظرف‌های مملو از میوه را نزدیک می‌آورند. کولچه‌های روغنی، فطیرهای شیری و خوراکی‌هایی از همین قبیل را به روی خوان‌ها می‌گذرانند.

مردم، خوان هفت‌سین را که یک دو روز قبل از حلول سال نو از هفت نوع مواد خوراکی (سبزی، سیر، سرکه، سمارق، سمنک، سیب و سنجد) تهیه شده است، با نیت نیک به امید آن که تا آخر سال تن‌شان سالم و رزقشان فراوان باشد و با مقصد این خوشی که تمام سال جمعیت‌های دوستان جمع باشد، استعمال می‌کنند؛ و محض به همین نیت و آرزوها به همسایگان، به خویش و اقربا و دوستانشان می‌فرستند.^(۱۶)

همچنین چهار پنج روز قبل از نوروز، در بسیاری خانواده‌ها به افتخار سال نو از هفت نوع میوه خشک چون کشمش سبز و سرخ، مغز پسته،

مغز چارمغز و مغز بادام، نخود، کشته [آجیل] و سنجد با نام «هفت میوه»، آب آشامیدنی تهیه می‌شود که از آن، هنگام حلول سال نو هر کدام از اعضای خانواده در سر سفره نروزی یک پیاله از نیت ثواب می‌نوشند و از این عمل فال نیک می‌گیرند؛ از آب مذکور به دوستان و اقربان خانواده که برای تبریک سال نو می‌آیند، نیز به امید خوشی‌های زندگی در سال نو داده می‌شود.^(۱۷)

اکثریت خانواده‌ها کوشش می‌کنند که هنگام حلول سال نو بیدار باشند؛ شمع یا چراغ نیز فروزان باشد؛ شیر یا شیربرنج، آرام آرام روی دیگ بجوشد تا زندگی خوش و روشن و سفیدرویی را در سال نو نصیب شوند.

صبح روز نوروز، آدمان بر وقت می‌خیزند و پس از صحبت کوتاه، شیرینی به دهان می‌کنند و بعداً به همدیگر آب می‌پاشند و بعد این، با پیروی از آیین نیاکان گرد کدورت‌ها از آینه دل‌ها می‌زدایند؛ رنج و غم و اندوه را به کنار می‌نهند و با مقصد پذیرایی از نوروز و سال نو، لباس‌های تازه خود را به تن کرده با چهره‌های گشاده و با دل‌های پر از شادی و نشاط و سرور گروه‌گروه به میله‌جای‌ها و جشن‌کده‌ها و سیرگاه‌ها می‌روند؛ و به خاطر احترام و بزرگداشت نوروز و سال نو، میله و مراسم عیدانه برپا می‌کنند؛ به افتخار جشن نوروز و سال نو، کف می‌زنند، رقص می‌کنند و سرود و ترانه‌ها می‌خوانند.

مردم معتقد برآن‌اند که شخصی که در جشن نوروز به طبیعت زیبا نظر می‌افکند، از بوی خوش گل‌های بهاری نفس می‌کشد و در آغوش دشت‌های سبز و خرم می‌رقصد و سرود می‌خواند، دیگر نمی‌تواند دل خود را به خانه کینه و دشمنی تبدیل دهد؛ نمی‌خواهد کسی را رنجیده و یا باعث آزدگی خاطر دوستان شود. شاید روی همین عقیده باشد که اکثریت میله و مراسمی که به نوروز بخشیده می‌شود، عادتاً در محله‌های خوش‌منظره و جای‌های خوش باد و هوا، در دامن کوه‌ها، چمنزارها و

در آغوش گل‌های شقایق و لاله‌زارها دایر می‌شود. آدمان در این میله و مراسم همدیگر را به عید سال نو و بهار نو تبریک و تهنیت می‌گویند؛ صمیمی‌ترین تمنیات و بهترین آرزوهایشان را به همدیگر، به یار و دوستان و خویش و اقربای خود تقدیم می‌دارند. در روز جشن، عبارات‌های «نوروز مبارک»، «هر روز شما نوروز، نوروز شما پیروز» و امثال اینها قریب از دهان هر فرد به گوش می‌رسد. رادیو و تلویزیون کابل نیز برنامه‌های خود را به جشن نوروز مطابق می‌سازد و توسط آنها بیشتر سرود و ترانه‌های نوروزی و پیام‌های سال‌نوی می‌شنواند.

در سیرگاه و میله‌های شهرهای مرکزی مملکت، نمایش نسل‌های ذات حیوانات اهلی، از جمله گاو شیری، برزه‌گاو، بوقه، شتر، اسپ، گوسفند، بز، مرغ و غیره و قدرگردان نوع‌های بهترین آنها به جایزه‌های مناسب مالی و مادی نیز از رسم و رواج‌های ملی و از واسطه‌های دلخوشی و سرگرمی‌های مردم در نوروز است. چنین نمایش‌ها را خصوصاً در استادیوم مرکزی شهر کابل خیلی باشکوه و باطنطنه برگزار می‌کنند.

در روزهای جشن نوروز، از همه بیشتر کودکان و نورسان سرخوش و مسرور می‌باشند و آنها این عید را با اسپ‌سواری و چرخ‌فلک‌سواری‌ها، گودی‌پرانی‌ها (بادبادک‌پرانی‌ها)، خواندن سرود ترانه‌های نوروزی، گل‌گردانی‌ها و تماشای هر گونه بازی و مسابقه‌های شوق‌آور پذیرایی می‌کنند. در بعضی از میله‌ها، بچه‌ها در میدان‌ها آتش می‌افروزند و از بالای آن خیز زده، این عبارات‌ها را به زبان می‌آورند:

زردی روی من از تو

سرخ‌ی روی تو از من

این عمل، یعنی پریدن از بالای آتش فروزان و به زبان آوردن عبارات‌های فوق‌الذکر، روی همین عقیده صورت می‌گیرد که با ختم سال و افروختن آتش در این هنگام، تمام فلاکت‌ها و نحوست‌هایی که در طول سال رونما

شده بود، از بین برداشته می‌شود. در میله‌های نوروزی به جز نغمه‌دسته‌های سازوسرود و رقص و افروختن آتش، انواع مختلف بازی‌های ملی ورزشی از قبیل کشتی‌گیری، بزمکشی، اسپ‌دوانی (پایگه)، نیزه‌بازی، چوب‌بازی، بیل‌بازی، داربازی، توپ‌بازی، چوگان‌بازی، شمشیربازی، سنگ‌اندازی و غیره نیز نمایش داده می‌شود. به غیر از همه این، گاودوانی، شترجنگی، بودنه‌جنگی، سگ‌جنگی، مرغ‌جنگی، کبک‌جنگی، تخم‌جنگی و اینها بر این مسابقه‌ها مشغولیت‌های عنعنوی ملی نیز از واسطه‌های دلخوشی و سرگرمی‌های مردم در این جشن به شمار می‌روند.

به مناسبت بزرگداشت نوروز و سال نو اهل تمام کسب‌ها شایسته‌ترین هنرستان خود را در میله‌جای و سیرگاه‌ها و بازار و کوچه‌ها مورد فروش قرار می‌دهند. مثلاً نجاران، آهنگران، کولال‌ها [سفالگران]، دایره‌سازان، گودی‌سازان (لوختک‌سازان = عروسک‌سازان) و بازیچه‌سازان، اسباب‌های بازی را که برای اطراف در طول زمستان در خانه‌هایشان ساخته‌اند، در این جشن به فروش می‌رسانند. همچنین کولچه‌پزها، شیرینی‌پزها، حلواگرها، کبابی‌ها، آشپزها و چایخانه‌چی‌ها و پزندگان و کیوان‌های [کدبانوها] انواع دیگر خوراک را، همه با محصول کسب و هنرستان خود در خدمت مردم قرار می‌دهند. یکی از سنت‌های مهم مردم در نوروز، فرستادن «نوروزی» و یا تحفه‌های سال‌نوی است. والدین پسران و دخترانی که به هم نامزد شده‌اند، به مناسبت عید نوروز و به خاطر احترام و دلگرمی طرفین از قبیل طعام‌های لذیذ، نان و کولچه‌های شیری و روغنی، لباس یا لباس‌واری، مقداری پول به حیث عیدپولی و دو سه خیل شیرینی طبق عنعنه‌های ملی به خانه‌ی همدیگر با نام «نوروزی» تحفه ارسال می‌کنند که در این کار خانواده‌ی طرف پسر - داماد سهم بیشتر دارد.

در مورد فرستادن تحفه‌ی نوروزی یک مسأله‌ی دیگر نیز مطرح است. این مسأله از آن عبارت است که دل داده‌ها در روزهای جشن نوروز با فرستادن

تحفه نوروزی خود می‌خواهند در میان رفیقان و هم‌سالانشان بنازند و شاد باشند و از حرمت و احترام نامزدشان و نزدیکان او افتخار کنند؛ با لباس‌های نو فرستاده‌شده به دامنه کوه‌ها به سبزه‌لگدکنی و به گلگشت‌ها برآیند و غیره.

آن‌گونه که فولکورشناس اسدالله شعور تذکر می‌دهد، در روزهای جشن نوروز مردم از نقل روایت‌ها و قصه‌ها و افسانه‌ها نیز استفاده شایان به عمل می‌آورند. در این هنگام، بیشتر اثرهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد که از یگان جهت، آنها به نوروز ارتباطی داشته باشد. یکی از همین گونه اثرها، «نوروز» نام افسانه‌ای هجوآمیز بوده است که آن را در شب‌های جشن نوروز ریش سفیدان و زنان سالخورده در اکثر عایله‌ها برای خندانند اعضای عایله‌شان و سرگرمی و خشنودکردن آنها به شوق نقل می‌کرده‌اند.

متن افسانه را ذکر می‌کنیم:

«مردی، زنی احمق و کم‌عقل داشت که در کارهای ابلهانه خود یکه روزگار بود. با فرارسیدن ایام نوروز مرد با هزار خواری و خون‌جگری یک مشت پول فراهم آورده و برای جشن نوروز مقداری برنج، سبزی، گوشت، هفت میوه و غیره خریده به خانه آورده و به زنش می‌گفت که آنها را درست نگاه دارد که برای نوروز آورده است.

زن، یکی دو روز که از آنها مواظبت کرد، بالأخره حوصله‌اش به تنگ آمد و هزاران دشنام به نوروز فرستاد که چرا مواد خوراکی خود را به خانه آنها فرستاده است. وی که مقصد شوهرش از نوروز را ندانسته، گمان برده بود که آنها از آن کسی است که نوروز نام دارد. از این روز زن به بالای پام برآمده، با عصبانیت به هر سو فریاد می‌زد:

— آی نوروز! دقاری (قه‌ری) خدا شوی! بیا سودایته بوبر که جای مرا

تنگ کرده! تا کی زامت‌هایته (زحمت‌هایت را) مه (من) بکشوم؟

مرد چالاکی که این را بشنید، به حماقت زن پی‌برده، به آن زن گفت که او نوروز است و برای اخذ (گرفتن) سودای خود آمده؛ زن هم هر چی بود، به او داد و خود را از زحمت آن راحت ساخت. شب که شوهرش به خانه آمد، دید از سودایی که آورده بود، اثری دیده نمی‌شود. از زن پرسید:

– مواد خوراکی نوروز کجاست؟

مرد از زن، جواب شنید:

– آنها را خود نوروز برد.

مرد که چندین بار ضررهای کارهای احمقانه همسرش را دیده بود، به مقصد پی‌برد و از فرط عصبانیت زن را از خانه بیرون کرد. زن ابله رو به صحرا نهاده از حماقت خود، خون دل می‌خورد. بالأخره خسته شده، بالای سنگی نشست و غرق تفکر بود که آوازی او را به خود آورد. دید که گریه‌ای به طرف وی می‌نگرد و «میومیو» می‌کند. زن گمان برد که شوهرش گریه را نزد وی فرستاده تا به خانه‌اش بازگرداند. او برآشفته گفت:

– برو گم شو! خاک دَ (در) سرت! آقایت روان کده؟ دیگه نفرقت (قحط) بود که تو زوال‌شده را پشت من روان کده؟ به خودا اگه (اگر) بوروم. بورو! رنگته دَ (در) گور کن!

یک دو ساعت بعد سگی که از آنجا می‌گذشت، خیره‌خیره به طرف زن دوید. زن این بار نیز گمان کرد که سگ نیز عقب وی آمده است. با همان عصبانیت به سگ گفت:

– بورو، رنگت دَ (در) گور! کوکچوجا را پیش‌تر روان کرده بود، حالی کته‌ترش را روان کده؟ بورو برش بگو تا خودش نیاید، مه (من) دیگه دَ (در) عمری خود دَ (در) خانش نمی‌آیم.

نزدیکی‌های چاشت بود که مرکب تشنه و گرسنه از راه می‌گذشت. چون نزدیک زن رسید، شروع کرد به هنگ‌زدن. این بار زن با ناز و نزاکت گفت: بیچاره! حالی باز تو را روان کد که به زور گریه مرا ببری؟ مه (من) کو

گفتم، به خدا، که آگه (اگر) خودش نیاید، تا قیامت از اینجا شور بخورم!
آفتاب آهسته آهسته دَ عقب کوه می‌نشست که از دور اشتری پیدا شد. اشتر
که از قافله شاهی عقب مانده و راه را گم کرده بود، با بار پر از جواهرات
سوی زن آمده، به طرف وی لب می‌جنباند. زن جانب شتر دید و گفت:
- چشمای آقایت بترکه که خودش نیامده. دَ «میومیو» ی گربه نرفتم؛
دَ «گوگو» ی سگ نرفتم؛ دَ «هنگ‌هنگ» خر نرفتم؛ چی کونوم زور تو
گردن‌دراز را نداروم.

این را گفت و بالای شتر سوار شده، جانب خانه حرکت کرد. شب‌هنگام
چون شوهرش بیرون آمد، دید که زنش با اشتری پر از جواهرات در عقب
در ایستاده و می‌گوید:

- پیشکه روان کدی، نیامدوم؛ سگه روان کدی، نیامدوم؛ خر را روان
کدی، نیامدوم؛ اما زور این گردن‌درازه نداشتم، اینه قتیش آمدوم.
شوهر دید که زن این بار با باری از جواهرات آمده است، او را با بار
جواهرات به خانه برد و شتر را از محله خود بیرون کرد. همان طوری که از
حرکت زن خود بسیار خسارت دیده بود، این بار توسط این حماقت ثروتمند
شد. (۱۸)

کج‌فهمی زن ساده‌ لوح یعنی جشن نوروز را به عوض نام شخصی
فهمیدن، در بنیاد پیدایش این افسانه نقش اساسی بازیده و باعث
به‌وجود آمدن خنده به ذوق و فرح‌بخش شده است.

به مناسب فرارسیدن جشن نوروز و سال نو مردم همچنین به عیادت
بیماران می‌روند؛ به آدمان نیازمند صدقه می‌دهند؛ در خانه‌هایشان آدمان
را دعوت کرده، به آنها خیر و خدایی می‌کنند. در روزهای جشن نوروز
آدمان گناهان همدیگر را می‌بخشند؛ جویبارها را پاک می‌کنند و به کارهای
صحرائی آغاز می‌کنند.

نوروز را در اکثریت شهر و ناحیه‌ها و دهات افغانستان با نام‌های

«جشن نهال‌شانی»، «جشن دهقان» و «میلهٔ قلوبه‌کشی» تجلیل می‌کنند؛ که مراد از آن، تأمین سرسبزی و آبادانی کشور و دعوت دهقانان به کار و فعالیت‌های کشاورزی است.

عموماً مردم افغانستان نوروز را که مهم‌ترین جزء از فرهنگ گذشتگان مان است، ارج می‌گذارند و عزیز و گرامی می‌دارند و فرارسیدن آن را در سراسر مملکت‌شان صمیمانه و باطن‌نه پذیرایی می‌کنند.

نوروز جشن طرب و سرور، فراوانی ناز و نعمت و نیت آرزوهای نیک است. در نوروز خصوصاً «جشن گل سرخ» که در شهر مزار شریف دایر می‌شود و آن با اشتراک نمایندگان اهالی ولایت‌ها و شهر و ناحیه‌های اساسی افغانستان چهل روز ادامه می‌یابد؛ خیلی با شکوه و شور و هلهله می‌گذرد.

یک جهت خاص نوروز این است که در روزهای جشن‌گیری آن، هر کس می‌خواهد و امید می‌کند که سال نو، برایش سال پرفیض و بابرکت باشد و آن با خوشی آغاز یافته، با خوشی به پایان برسد. از این رو، وی سعی می‌کند و کوشش به خرج می‌دهد که با افتخار در جشن نوروز هر هنری دارد، به کار ببرد؛ برقصد، سرود بخواند، به آدمان نیکی کند و... به این وسیله وی این چنین می‌خواهد در پذیرایی شایسته و افزودن شکوه و جلال این جشن، سهم‌گیر و تأثیرگذار باشد.

نوروز را در گذشته‌های دور، از جمله در دورهٔ ساسانیان نیز مردم بیش از دیگر جشن‌ها گرامی می‌داشتند. در آن ایام، آن روز دست از کار می‌کشیدند و به آبادی و ترفه و سرگرمی‌های گوناگون می‌پرداختند، می‌رقصیدند، سرود می‌خواندند و غیره.

این عید خصوصاً در دربار باشکوه و ارج‌گذاری فراوان برگزار می‌شد. این چنین رسم بود که در این روز مردم برای ابراز تبریکات نوروزی به دربار پادشاه می‌آمدند و طرز ابراز این تبریکات در چنین شکل صورت

می‌گرفت: شخصی که چهره‌ای زیبا و نام‌دل‌پسندی داشت و به نکورویی معروف بود، به نزد پادشاه می‌آمد. پادشاه می‌پرسید که: «تو کیستی و از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی و چه کسی تو را به اینجا آورده است و با چه آمده‌ای و با خود چه داری؟» آن زیباروی نکونام خوش‌سخن پاسخ می‌دهد که: «از سوی سعادت و برکت می‌آیم و به جایی که صداقت و برکت‌دار آن است، می‌روم. پیروزمای مرا به اینجا فرستاده است و نامم خجسته است. با سال نو آمده‌ام.»

از این گفته‌ها پیداست که مردم ایرانی اصل (چه خاص و چه عام) مقدم مبارک نوروز را همیشه با دل‌گشاد، خاطر‌بالیده و ابراز تبریکات و تمنیات نیک نسبت به همدیگر پذیرا می‌شده‌اند؛ و این پدیده خجسته‌پی را سرآغاز روزگار باسعادت خویش می‌دانسته‌اند.

بازتاب حادثه‌ای به افتخار جشن نوروز در دربار پادشاه رفتن و تبریکات و تهنیت خویش را به او به ارمغان آوردن موبدان در مثال زیرین باز هم روشن‌تر به چشم می‌رسد.

«در میان دژی که حصارهایش با بیرق‌های بزرگ و شلشله‌های رنگارنگ زینت یافته است، شهریار عجم بر سر تخت نشسته؛ او در تن جامه‌ای زربافت و در سر تاج مرصع (زرین) دارد. گرداگردش چند تن از نزدیکان و ندیمان‌ش ایستاده‌اند. در بیرون دژ، بر کنار سفره‌ای فاخر شهریار را انتظارند تا نوروز را به او تبریک و تهنیت گویند و از او، نیایش گیرند. در نزد آنها روی خوان نوروزی جام زرین می، انگشتری، درم و دینار خسروانی، یک دسته خوید نورسته و شمشیر و تیر و کمان، دوات و قلم و... است. قدح‌ها پر از شیر تازه و قاب‌ها انباشته از خوردنی‌ها، کوزه نقره‌ای پر از آب سرد آشامیدنی، که آن را دختران دوشیزه از زیر آسیاب‌ها آورده‌اند. در گردن کوزه، قلاده‌ای به زنجیر زرین، و بر زنجیر، مهره‌هایی زبرجدین را آذین کرده‌اند.

فرستی از بین می‌گذرد و شهریار در آستانه دروازه دژ نمایان می‌شود و فریاد مردم به فضا می‌پیچد.

شهریار:

- مبارک باد روز نوتان و نوروزتان!

چند تن به یک آواز:

- بر شهریار بهروز باد و روزگارش نوروز باد!

شهریار:

- از آب‌های کوزه به جام‌های خود بریزید.

همه به نوبت از کوزه به قدح‌های خود آب می‌ریزند. شهریار طبق رسم نوروزی از آب کوزه بر روی خویش می‌پاشد که آب نشانه پاکی و روشنی است. دیگران نیز این عمل را تکرار می‌کنند.

شهریار:

- کامیابی و گشایش به کسی باد که در آغاز سال، خویش را پاک سازد

و به راستی بپیوندد.

همه به یک صدا:

- چنین باد!

شهریار:

- انوشه باد روان کسی که در نوروز افلاسی‌ها را می‌زداید؛ نحوست

را دور می‌اندازد و تمام سال را با خرد و نیک‌اندیشی و منش نیک سپری می‌کند.

همه یک جای:

- چنین باد!

و یک تن از حاضران کبوتری سفید را به شهریار می‌دهد.

شهریار:

- این پرده را به نشانه آزادی و صلح رها می‌کنم و برای سالی که آغاز

کرده‌ایم، صلح، آزادی و نیکویی می‌طلبم.

همه به یک آواز:

- نیکویی از آن ما و کشور ما باد!

شهریار:

- کسانی که به فرمان شهریاران گردن نمی‌نهند، بدمنش، بدگفتار و

بدکردارند.

یک تن از حاضران:

منش نیکو، گفتار نیکو، و کردار نیکو جاویدان باد!

شهریار:

وصیت من به شما این است که دشت‌ها را سبز و خرم سازید و زمین‌های خشکیده را به جنگل‌زار تبدیل دهید؛ مرزهای کشت گندم را افزون گردانید؛ درخت فراوان بنشانید؛ جویبارها را پاک‌کاری کنید و بر سرزمین وجدانتان نیز تخم محبت و نیکی بکارید و نهال دوستی را با مهربانی و صداقت آبیاری کنید. دلی را نرنجانید و اگر از کسی رنجیده باشید، از گناهِش گذرید و راه آشتی را پیش گیرید. همچنان به عیادت بیماران روید؛ به آدمان نیازمند و برجامانده کمک رسانید؛ بر خیر و خدای بیشتر رو آورید؛ گذشتگان را به یاد آرید و از نیکی‌ها و بدی‌ها، از اشتباهات و غلط‌ها اندیشه کنید؛ و از هرچه که زشت به نظر می‌رسد، خود را کناره گیرید. اکنون جام‌های شیر را بلند کنید و بنوشید. خشنودی و سعادت همیشه نصیبتان باد.

همه جام‌ها را بلند می‌کنند. یک تن از حاضران:

- شاها! انوشه (شراب انگوری) خور به جام یاما و دیر زی با خوی

همت بلند و نکوکاری و ورزش و داد و راستی نگاه‌دار. سرت سبز باد و

جوانی‌ات چون خوید (سبزه، گیاه تروتازه)، اسپت کامگار پیروز و تیغت

روشن و کاری به دشمن و بازت گیرا و خجسته به شکار و کارت راست

چون تیر، بر تخت با درم و دینار باشد! سرایت آباد، رزقت فراخ، روح
بالیده، زندگی‌ات زیاد، روزت میمون و مبارک باد!

همه به یک صدا:

چنین باد و جاویدان باد! (۱۸)

در مثال بالا که یک صحنهٔ جالب تئاتری را به یاد می‌آورد، یقیناً محیط اصلی نوروز، یعنی واقعاً هم روز شادی و سرور، روز مبارک، روز تبریک و تهنیت، روز خیر و سعادت، فراوانی ناز و نعمت و لحظهٔ افاده‌کنندهٔ آرزو و امیدهای نیک انسانی پنداشته‌شدن این جشن فرخندهٔ باستانی باری دیگر تأکید و تلقین شده است.

این اثر پرمایه که از کتاب «نوروزنامه» حکیم عمر خیام منشأ گرفته است، دربارهٔ برگزاری جشن نوروز در دوره‌های قدیم و شایستگی ویژگی‌های آن از دلایل پرارزش محسوب می‌شود. مثال مذکور نشان می‌دهد که در جشن نوروز، پادشاهان نیز عنایت و دعا و نیایش خویش را از آدمان نیک‌رای و نیک‌منش دریغ نمی‌داشته‌اند.

باید گفت که در تشکیل و تدویر جشن نوروز و میله و محفل‌های مربوط آن، سرودها نقش مهم می‌بازد. در جشن نوروز بیشتر سرودهایی خوانده و شنیده می‌شود که آنها در بیان مردم با نام «ترانه‌های نوروزی» و یا «نوروزی‌ها» معلوم و مشهورند. نوروزی‌ها که یک گروه علی‌حدهٔ سرودهای مردمی را در ادبیات شفاهی دری‌زبانان افغانستان تشکیل می‌دهد، از جمله چنین پدیده‌های فولکلوری به شمار می‌رود که آنها را مردم زحمتکش به حیث یک نوع دستاوردهای ارزشمند معنوی و فرهنگی خویش به نوروز به ارمغان آورده‌اند. این ارمغان فرهنگی، از سرودهایی عبارت‌اند که در روزهای جشن نوروز در اجرای هنرمندان و آوازخوان‌های مسلکی و غیرمسلکی از تمام گوشه و کنار مملکت، ساعت‌های دراز طی چند روز به گوش می‌رسد. نمونه‌های این‌گونه سرودها را در روزهای جشن از طریق

برنامه‌های عیدانه رادیو و تلویزیون کابل نیز تکرار و تکرار شنیدن ممکن است. بعضی از نوروزی‌های دری را در روزهای جشن نوروز بیرون از مرز افغانستان نیز می‌خوانند و می‌شنوند.

به واسطه سرودها، آدمان در میله‌جای‌ها سیرگاه‌ها، در محفل‌های عیدانه، در جمع‌آمده‌های دوستان، در مهمانی و نشست‌های عایلوی همدیگر را با عید نوروز و سال نو و بهار نو تبریک و تهنیت می‌گویند؛ صمیمی‌ترین تمنیات و بهترین آرزوهایشان را به همدیگر ابراز می‌دارند. توسط سرودها دختران و پسران جوان با شیوه‌های دل‌آویز افسانه‌های عشق‌های پاک و آتشین خود را زمزمه می‌کنند؛ نیازمندی‌های حیات، امیدهای سرکش، آرزوهای خیره و گوناگون و آرمان‌های دیرینه خویش را در آغوش سبز طبیعت به طبیعی‌ترین و ساده‌ترین شیوه بیان می‌سازند. علاوه بر این، با خواندن سرودها جوانان نورس مراسم گل‌گردانی تشکیل داده، به مناسبت نوروز و سال نو از پدر و مادر و خویش و اقربان خود تحفه‌ها و «عیدی»ها می‌گیرند. اینک متوجه می‌شویم به یک سرود عاشقانه نوروزی که در وصف معشوقه با لطف و جذابیت مخصوص گفته شده است:

پیراهن زردوز

پوشیده‌ای امروز

در میله نوروز

بر قامت موزون و رسایت مزه می‌ته

آیم به در تو

گیرم خبر تو

قربان سر تو

هر مهر و وفا، ناز و ادایت مزه می‌ته

پیراهن زردوز

پوشیده‌ای امروز

در میلهٔ نوروز

بر قامت موزون و رسایت مزه می‌ته

با عشوه و تمکین

با خندهٔ شیرین

بر عاشق مسکین

ای شوخک دردانه، جفایت مزه می‌ته

پیراهن زردوز

پوشیده‌ای امروز

در میلهٔ نوروز

بر قامت موزون و رسایت مزه می‌ته

نوروزی‌های دری در رابطه با نوروز و تجلیل آن ایجاد شده‌اند و طبق معمول در جریان تدویر جشن نوروز خواننده و شنیده می‌شود که سبب چنین نام را به خود گرفتن آنها نیز محض در همین است. در جشن نوروز نه فقط سرودهایی که به نوروز مربوط‌اند، طنین‌اندازند، بلکه یک سلسله سرود و ترانه‌هایی که عموماً به بهار و سنت‌های بهاری اختصاص داده شده‌اند و آنها به نام «بهاریه‌ها» یاد می‌شود، نیز مورد سرایش قرار می‌گیرند.

منابع و توضیحات:

۱. گوینده: غلام‌سرور ولد غلام‌نبی، زادهٔ ولسوالی حلمی ولایت سمنگان، ثبت ۱۹۸۳، کابل، ثبت‌کننده: د. عابدوف (من‌بعد: غلام‌سرور ولد غلام‌نبی).
۲. گوینده: همایون ولد عمرخان، زادهٔ گلگر ولسوالی عذرا، قریهٔ اکبرخیل، ۲۷ ساله، سواد صنف ۶ دارد، ثبت سال ۱۹۶۳، شهر جلال‌آباد، ثبت‌کننده: د. عابدوف (من‌بعد: همایون ولد عمرخان).
۳. گوینده: ابن‌یمین ولد محمدامین، زادهٔ علاقه‌داری خنجان ولایت بغلان، ۲۴ ساله،

سواد صنف ۶ دارد، ثبت سال ۱۹۶۳، شهر جلال آباد، ثبت کننده: د. عابدوف (من بعد: ابن یمین ولد محمدامین).

۴. درباره نوروز در افغانستان، نگا: صابر هروی، جشن باستانی، لمر، شماره ۲۱، سال ۱۳۵۰ هجری، ص ۹؛ استاد برشنا. نوروز، لمر، شماره ۱، سال ۱۳۵۰ هجری، ص ۱۳-۱۷؛ مهدی دعاگوی. عید نوروز، فرهنگ مردم، شماره ۲، سال ۱۳۶۱، ص ۱۲۰-۱۳۳؛

شمس‌الدین ظریفی صدیقی. نوروز و میله‌های بهاری، فرهنگ مردم، شماره ۳، سال ۱۳۶۵، ص ۱۸-۲۳؛ میریحیی یوسفی، پیدایش عید نوروز، فرهنگ مردم، شماره ۳، سال ۱۳۶۵، ص ۱-۱۳؛ لطیف پدram، جشن گل سرخ در افغانستان، آشنا، شماره ۴، سال ۱۳۷۱، ص ۳۱-۳۳ (من بعد: لطیف پدram. جشن گل سرخ در افغانستان).

۵. نوروز در روایت دکتر شریعتی، آشنا، شماره ۴، سال ۱۳۷۱، ص ۳۴.

۶. عصر کشاورزی دوره ثنولیت را گویند که سابقه پانصد هزار ساله دارد.

۷. اقتباس از مقاله «سبک هنری عوام واقع‌گرایی»، فرهنگ مردم، شماره ۶، سال ۱۳۶۱، ص ۱۴-۱۵.

۸. اقتباس از مقاله میریحیی یوسفی «پیدایش عید نوروز»، فرهنگ مردم، شماره ۳، سال ۱۳۶۵، ص ۲.

۹. نگا: دکتر منصور رستگار فسائی، بخت تو پیروز باد، آشنا، شماره ۴، سال ۱۳۷۱، ص ۶.

۱۰. ترانه‌های کوهسار، مرتب: اسدالله شعور، کابل سال ۱۳۵۳، ص ۴۳.

۱۱. نوروز در روایت دکتر شریعتی، آشنا، شماره ۴، سال ۱۳۷۱، ص ۳۵.

۱۲. عمر خیام، «نوروزنامه»، ص ۶-۷.

۱۳. در همان، ص ۷. «نوروزنامه»، ص ۶-۷.

۱۴. در همان، ص ۷.

۱۵. از مقاله دکتر منصور رستگار فسائی، بخت تو پیروز باد، آشنا، شماره ۴، سال ۱۳۷۱، ص ۱۱.

۱۶. در ضمن مراسم تجلیل از آمدن سال نو، یک رسم همین است که اعضای خانواده یک یا دو روز پیش‌تر از حلول سال نو به تدارکات هفت‌سین می‌پردازند. سبزی، سرکه، سمنک را به طور خورش پخته آماده می‌کنند و سایر سین‌ها را که حاجت به پختشان نیست، به حال خود میان بشقاب‌ها گذاشته، به روی سفره پاک و تمیز سال نو می‌چینند. آب میوه با کشمش، آب یا آب هفت‌میوه را نیز بالای سفره می‌گذارند. بعضی ظرف شربت آمیخته، زعفران و ریحان را نیز سر سفره مهیا می‌سازند و کلان‌های خانواده وضو کرده با فرزندان در حالی که لباس‌های جدید یا پاک و شسته خود را به تن کرده‌اند، می‌نشینند

و متوجه زنگ ساعت‌ها می‌باشند. همین که چهار پنج دقیقه به تحویل سال مانده، کلان خانواده اگر در یاد داشته باشد، از روی کتاب دعای سال تحویل را کمی بلندتر می‌خواند و اهل خانه به او هم‌صدا شده، دعا را تکرار می‌کنند تا سال تحویل شود. بعد باز دست‌ها را بالا کرده برای خرمی سال و شکوفایی، شادابی میمنت و رفاهیات سال و سلامتی و خوشی تمام خانواده، دوستان و هم‌وطنان دعا می‌کنند. کلان‌ها بلندبلند می‌خوانند و خُردان «آمین»، «آمین» می‌گویند. در انجام، سال نو را به همدیگر مبارکی می‌دهند. از شربت‌ها و آب‌میوه به همه داده می‌شود و بقیه شربت‌ها و آب‌میوه تا چند روزی دیگر برای صرف کردن دوستان و نزدیکان نگاهداری می‌شود.

۱۷. چهار پنج روز پیش از حلول سال نو، اهل هر خانواده یک مقدار میوه خشک، از قبیل کشمش سبز و سرخ، مغز پسته، چارمغز و بادام، نخود، کشته و سنجد را تهیه کرده در آب خوب می‌شویند. سپس همه آنها را یک چند در تشت یا تغار انداخته، از بالای آب می‌ریزند و در جایی می‌گذارند تا که از آنها برای سال نو آب آشامیدنی با نام «هفت‌میوه» تیار شود. هنگام تحویل سال کهن به سال نو، خرد و کلان خانواده در گرد سفره جمع می‌آیند و چیزهای خوردنی و نوشیدنی را روی سفره می‌گذارند. اگر حلول سال نو در شب واقع شود، چند دانه شمع را نیز روشن می‌کنند. بعد از این، کلان خانواده دعای سال نو را که افاده‌کننده آرزوهای نیک در سال نو است، به زبان خود و به این شکل بلندبلند می‌خواند: «ای پاکا! پروردگار! ای گرداننده قلب‌ها و چشم‌ها! حرکت‌دهنده شب و روز! ای تغییردهنده احوال، توانایی و نیروها! حال ما را به نیکوترین حالت برگردان! مراد و مقصودمان را به جا آر! از علم خود برای گفتارمان عنایت کن و کرم خود را به خواست و نیاز ما دریغ مدار! ای صاحب احسان و بخشش، مهربانی و جلال!». در وقت خواندن این دعا توسط کلان خانواده، دیگران نیز پیروی می‌کنند و گفته‌های او را تکرار می‌کنند. در آخر فاتحه می‌کنند و بعداً از آب تیارشده هفت‌میوه هر کدامی از اعضای خانواده یک پیاله یک پیاله می‌نوشند. آنها نوشیدن آب هفت‌میوه را کار ثواب به شمار می‌دهند و از این عمل شگون نیک می‌گیرند. از آب مذکور به دوستان و اقربان خانواده که برای دیدار و تبریک سال نو به آن خانواده می‌آیند، نیز به امید خوشی‌های زندگی در سال نو داده می‌شود.

۱۸. نقل از کتاب «ترانه‌های کوهسار»، گرداننده و کوشش اسدالله شعور، جلد اول، کابل، سال ۱۳۵۳، ص ۴۳۳-۴۳۵.

باب دوم

میله‌های نوروزی^۱

در افغانستان به افتخار جشن نوروزی و بهار، میله‌های گوناگونی دایر می‌شود که تحقیق و بررسی عمده‌ترین و شایسته‌ترین ارزش‌های ادعایی از آنها از جانب نگارنده امری واقعی و ضروری پنداشته می‌شود.

میله یا مراسم جهنده‌بالا

این میله یا مراسم مردمی که هر سال به مناسبت جشن نوروز در مرکز ولایت بلخ باستان، شهر مزارشریف به وقوع می‌پیوندد و آن با نام‌های «جشن گل سرخ» و «میله گل سرخ» نیز معلوم و مشهور است، از مهم‌ترین

۱. داداجان عابدوف، رسوم و عقیده مردم دری‌زبان افغانستان، آکادمی علم‌های جمهوری تاجیکستان، انستیتوت زبان، ادبیات، شرق‌شناسی و میراث خطی به نام رودکی، دوشنبه، سال ۲۰۱۱، ص ۴۵-۱۰۰، (به زبان تاجیکی با الفبای سیریلیک)، برگردان دکتر بهرام امیراحمدیان، تهران، نوروز ۱۳۹۲.

پدیده‌های فرهنگی در کشور افغانستان به حساب می‌آید.

«میلهٔ جهنده‌بالا» که با واقعهٔ برافراشتن جهنده (طوق یا بیرق) مزار حضرت علی بن ابوطالب خلیفهٔ چهارم اسلام عبارت می‌شود، از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین میله‌های نوروزی در افغانستان است. این مراسم به حیث یکی از مشخصه‌های نوروز در افغانستان نقش مهمی بازی می‌کند.

مراسم مذکور در سال‌های پیش، در زمانی که صلح و آرامی در افغانستان حکمران بود، خیلی باطنطنه و باشوروحال می‌گذشت. در آن سال‌ها در این جشن از تمام نقاط افغانستان و ممالک خارجه - ایران، پاکستان، هندوستان، تاجیکستان (پامیر) و ... - میهمانان اشتراک می‌کردند. این عنعنه امروز نیز به قدر امکان ادامه دارد.

لطیف پدرام دربارهٔ «جشن گل سرخ» سخن رانده و نوشته است: عید در کابل و ولایات دیگر بعد از «سیزده بدر» آرام‌آرام سبک می‌شود. از تمام ولایات به ولایت بلخ در شمال رو می‌کنند تا نوروز را با جشن چهل روزهٔ معروف به «گل سرخ» (جشن گل سرخ) همچنین تداوم بخشند. مزار شریف (مرکز ولایت بلخ) در جریان این جشن به یکی از پرآمدوشدترین شهرهای افغانستان مبدل می‌شود. به سخن بوسعید «دوست بر دوست، یار بر یار» مزار شریف آماده می‌شود، تا از میهمانان پذیرایی کند. خویشاوندان به خانهٔ خویشاوندان و دوستان به منزل دوستان می‌روند. اگر مسافرخانه‌ها ظرفیت پذیرایی دیگر ندارند، چادر و اگر چادر در اختیار نیست، زیر چادر خدا (آسمان) کنار جاده‌ها و خیابان‌های شهر.^(۱)

دربارهٔ «جشن گل سرخ» ظریف صدیقی نیز گفته است: «بزرگ‌ترین و شکوه‌مندترین میلهٔ صفحات شمال میله یا جشن گل سرخ است». هزاران مرد و زن آرزومند از سراسر مناطق و محلات به شهر مزار شریف سرازیر می‌شوند، تا روز اول بهار در برافراشتن جهندهٔ مبارک شاه ولایت شرکت کنند. این اجتماع عظیم از توده‌های وسیع مردم، نمایان‌گر احساسات

پرشورشان نسبت به بزرگداشت این جشن ملی و باستانی است؛ و پس از برافراشته شدن علم مبارک، مردم به دشت شادیان می روند تا از مسابقه پرشکوه و هیجان بخش بزمکشی در روی گل های شقایق سرخ دیدار کنند. شهر مزار شریف بدین مناسبت آذین می شود. هنرنمایی ها با موسیقی و با سازهای محلی طنین خاصی را در شهر مزار شریف ایجاد می کند.^(۲)

منابع کتابی و شفاهی ثابت می کند که پیدایش «مراسم جهنده بالا» با کشف مزار حضرت علی در عهد سلطنت تیموریان که در هرات قرار داشت و در قریه خواجه حیران بلخ (شهر مزار شریف حاضر) در قرن پانزدهم با ابتکار سلطان حسین بایقرا به وقوع پیوسته است. چنانچه در روایتی آمده است که گویا روزی میرزا سلطان حسین بایقرا کافت و کاو صورت می دهد. در نهایت از درون مزار گمنامی، جسدی را درمی یابند و اعلان می کنند که جسد مذکور متعلق به حضرت علی بوده، و زمانی به کوشش ابومسلم خراسانی از نجف به بلخ انتقال داده شده است.

سلطان حسین بایقرا با مصلحت وزیر دانشمندش امیرعلی شیرنوایی این مزار را متبرک و مقدس دانسته، فرمان می دهد تا در بالای آن مزار گنبدهای محتشم و زیبا اعمار کنند. با پیشنهاد امیرعلی شیرنوایی، سلطان حسین بایقرا این چنین امر می کند که چون نوروز مصادف با انتخاب حضرت علی بر خلافت اسلامی است و برای اینکه همه اهل خراسان از موجودیت مرقد حضرت شاه ولایت مآب در بلخ باخبر شوند؛ و از طرف دیگر، آغاز بهار است و مردم بلخ در خواجه حیران در کنار دشت شادیان روی سبزه های نورسته و گل های شقایق سرخ برای جشن گرد می آیند، همه ساله مردم شهرها در بلخ جمع می شوند و با برافراشتن جهنده حضرت علی، نوروز و سال نو را جشن بگیرند و برای سعادت ملت و مکان خود دعا کنند. این امر را همگان می پذیرند و اجرای آن را برای خود واجب می دانند.

به همین طریق، با کشف مرقد حضرت علی در دوره اوج شکوفایی

تمدن تیموریان هرات، قریه‌ی خواجه‌حیران به نام مزار شریف و زیارتگاه و میله‌های همه‌ساله‌ی مردم افغانستان در نوروز و سال نو تبدیل می‌یابد و روز تا روز آبادتر و زیباتر می‌شود.

سؤالی به میان می‌آید که براساس کدام عقیده و پیشنهادها، افراشتن جهنده‌ی حضرت به نوروز آورده‌اند و آن را به عنوان «مراسم جهنده‌بالا» و یا «جشن گل سرخ» (یا میله‌ی گل سرخ) به تجلیل گرفته‌اند، که آن تا امروز ادامه دارد و چهل روز تجلیل می‌گیرند؟ همچنین از چه سبب باشد که سازمان‌دهندگان «مراسم جهنده‌بالا» نوروز را که به حیث آغاز سال، عید بهار و روز نهال‌شانی و قبوله‌کشی و جشن دهقان می‌شناختند و می‌شناسند و تجلیل می‌کردند و می‌کنند، روز دعاکردن به ارواح گذشتگان و یادبود بزرگ‌مردان دنیای اسلام خوانده‌اند؟

پاسخ به این سؤال‌ها چنین است: تشکیل و تدویر «مراسم جهنده‌بالا» تنها به افتخار در عید نوروز به جانشینی حضرت محمد مصطفی (ص) انتخاب‌شدن حضرت علی و به مناسبت در همین روز به تخت خلافت نشستن او و با مقصد آگاه‌ساختن مردم از حقیقت وجود آرامگاه ایشان در قریه‌ی خواجه‌حیران بلخ به وقوع پیوسته است. به فکر ما توسط تشکیل و برگزاری «مراسم جهنده‌بالا» سازمان‌دهندگان آن این چنین خواسته‌اند مراسم سنت‌های نیاکان‌شان را با پنداشت‌ها و عقیده‌های اسلامی‌شان پیوند دهند و حفظ کنند. آنها این کار را همچنین برای شروع و انتشار مفکوره‌ی توحید و یکتاپرستی و ارج‌گذاشتن شخصیت و مقام حضرت علی در نظر مردم مسلمان و بسیج‌ساختن آنها به طرف مزار شریف، همچنین شهر امیدواران، احتیاج‌مندان به‌جا آورده‌اند. واقعاً هم سازمان‌یافتن این مراسم آبرو و اعتبار علی را در نظر مردم باز هم بلند برداشت؛ و علی را به مردم نزدیک‌تر کرد و مردم را به علی. مراسم مذکور باری دیگر به تصویب رساند که مردم مسلمان علی را همچون شخصیتی بزرگ،

متبرک، مشکل گشا، اولیا، شیر خدا و شاه مردان از نزدیک می شناسند. از همه مهم ترش سازمان دهندگان «مراسم جهنده بالا» به واسطه تشکیل این مراسم معتقدداشتن شکوه و شهامت، عظمت و رونق و جلال جشن نوروز و برگزاری آیین های آن را که از عهد جمشید باقی مانده است، افزون گردانیده، به همین وسیله به عمر این جشن باستانی تداوم بخشند. بی گمان با سازمان دادن مراسم جهنده بالا جشن نوروز نیز تجدید شد، و بر شکوه و جلال آن افزود؛ توجه و باور و اعتقاد مردم به این جشن زیاد شد. و نهایت «جهنده بالا» امکان و شهرت بلخ را نیز نگاه داشت.^(۳)

دانشمند افغانستان، لطیف پدرام درباره تجلیل «جشن گل سرخ» سخن رانده و گفته است:

«بلخ از آغاز روزگار آریایی ها تا زمان خراسان اسلامی و عصر سامانیان، مرکز اصلی برگزاری جشن نوروز بوده است. در روزگار نخستین، خلفای اسلامی توجه آنچنان به نوروز نداشتند. با قیام ابو مسلم خراسانی، نفوذ برمکیان در دربار خلفا و تشکیل سلسله طاهریان و صفاریان، جشن نوروز دوباره رونق یافت. کشف مزار منسوب به امیرالمؤمنین در روزگار تیموریان هرات در شهر مزار شریف و بنای باشکوهی که بر آن ساختند، شهر را هم از نظر ملی و هم از نظر مذهبی در مرکز توجه مردم افغانستان قرار داد. تاریخ و تقدس در این شهر دست در دست هم گذارده اند، تا جشن های ملی و مذهبی را در ولایت بلخ با شکوه و جلال برگزار کند و خاطره های قومی و دینی را تداوم بخشد و زنده نگاه دارد.»^(۴)

ناگفته نماند که در مورد تبلیغ و تشویق کشف مزار حضرت علی و بسیج ساختن مردم مسلمان به زیارت آن، بعضی از شاعران و فرهنگیان هرات نقش بازیده اند؛ آنها رأی داده اند که حقیقتاً هم مزار کشف شده، آرامگاه حضرت علی بن ابوطالب است. مثلاً در چنین زمانی که به همت «مولانا بینا»ی شاعر، عالم و مهندس آن روزگار، تعمیر باشکوه مزار به

اتمام می‌رسد، عبدالرحمن جامی، شاعر توانا به یک شعر خود مردم را متوجه حقیقت وجودی جسد حضرت علی در آن آرامگاه ساخته گفته است:

گویند که مرتضی علی در نجف است
در بلخ بیا، ببین چه بیت‌الشرف است
جامی نه عدن گوی و نه بین‌الجبلین
خورشید یکی و نور آن هر طرف است

جهنده حضرت علی در روز اول نوروز با شور و حلاوت زیاد، در میان فریاد هزاران مرد و زن در بین نعره‌ها و دعاها، ساعت‌های هشت‌ونیم صبح همچون رمز حاصلات، برکت و فراوانی، خوشبختی، نیکی، گشایش و آسان‌کننده مشکل‌ها، صحت‌مندی و امثال آنها در شهر مزار شریف با خواندن سرود «روز نوروز» برافراشته می‌شود؛ و آن در دوام چهل روز همچنان افراشته است. متن سرود یادشده که بیانگر روحیه بالیده و افاده‌کننده احساسات رضایت و قناعت‌مندی و مظهر افتخار بی‌پایان هزاران مخلص و پیرو حضرت علی از بالاشدن جهنده مبارک شاه ولایت‌مآب و از زیارت مزار او همچون آرامگاه شخصی معتبر و متبرک در جشن نوروز است، به این قرار است:

روز نوروز است، خداجان! جهنده بالا می‌شود
از کرامات سخی‌جان، کور بینا می‌شود
ما نه تنها والئه گل‌های سرخت گشته‌ایم
عالمی بر گنبد سبز تو شیدا می‌شود
روز نوروز است، خداجان! جهنده بالا می‌شود
از کرامات سخی‌جان کور، بینا می‌شود
اندر این فصل بهاران صد چمن گل می‌دهد
از سحاب رحمت حق، قطره دریا می‌شود

روز نوروز است، خداجان! جهنده بالا می شود
از کرامات سخی جان کور، بینا می شود
ای وطن! آزاد و شاد و خرم و زیباستی
عشق پاکت در دل هر کس دو بالا می شود
روز نوروز است، خداجان! جهنده بالا می شود

جالب است که برابر برافراشتن جهنده حضرت علی مردم به زیارت آمده، پای چوب با تکه خوش صفت آرا یافته، آن را به دستان شان نرم نرم سله می کنند و می بوسند.

هم زمان برای سعادت و آرامی وطن و هم وطنان و برای خوشبختی خود و اهل عایله شان در نوروز و سال نو دست به دعا بالا می کنند. دردمندان از آن به دردشان، درمان و شفا می طلبند که بر اثر همه این شور و فریادها و نعره ها، همه مه ای عجیب به فضا می پیچد.

همچنین هنگام برافراشتن جهنده، مردم خطبه ها ایراد می کنند؛ خیرات می کنند و صدقات زیادی می دهند؛ در دعا و نیت های خالصانه خیر و برکت را در رزق و محصولات سال نو از بارگاه خداوند خواهان می شوند. قصه گویان، مداحان و راویان مردم را با خواندن اشعار دل انگیز و نقل افسانه و روایت های فولکلوری از کارنمایی های جنگ آوران، پهلوانان و قهرمانان نام آور سرگرم و اندرمان می سازند؛ که قسمتی از این اثرها به حضرت علی و شخصیت او اختصاص دارد.

عموماً در اثرهای فولکلوریک که در «مراسم جهنده بالا» خوانده و نقل می شود، تصویر مقام حضرت علی به سختی بلند است و چهره او به عنوان یک پیر خردمند، انسان معتبر و متبرک، مشکل گشا و مددکار و یاور مردم دین دوست و خداپرست، ابرمرد شجاع و دلیر درخشان است. این اثرها همچنین بیانگر عشق، احترام عمیق عامه مسلمانان و اعتقاد بی پایان آنها نسبت حضرت علی اند. آنها نشان می دهد که حضرت علی به عنوان یک

شخصیت بزرگ دنیای اسلام تا چه حدی به ملت مسلمان از نزدیک در پیوند و در ارتباط است.

قابل تذکر است که سیمای حضرت علی در سرود «ملا مامدجان» یا «بیا بریم به مزار» که در دوام چهل روز مراسم مذکور با آهنگ شیرین و ناتکرارش در اجرای آوازخوانی‌های مسلکی وطنی پیوسته و بلند صدا می‌دهد، باز هم عمیق‌تر به جلوه می‌آید. این سرود از زبان یک نفر دختر دل‌باخته دین‌دوست و خداپرست سراییده شده است که در راه پیوند مسأله زناشویی با ملا مامدجان (نام جوان دوست‌داشته‌اش) با مشکلاتی روبه‌رو شده است. بنابراین دختر می‌خواهد و آرزو می‌کند با استفاده از جشن نوروز به مزار شریف که شهر امیدواران و آرزومندان است، قفل‌های طلایی را که کنایه از وجود مشکل‌گشایی‌اند، به چشمانش بمالد تا گشاده شوند و مشکل او را آسان کند.

سرود از خطاب به ملا مامدجان و دعوت او به شهر مزارشریف و سیر گل لاله‌زار دشت شادیان که این گل‌ها در روزهای جشن نوروز بهترین انگیزاننده احساسات عاشقانه و محبت گرم انسانی بوده می‌تواند، آغاز یافته، با همین خطاب و با همین دعوت انجام می‌پذیرد.

بیا که بریم به مزار، ملا مامدجان

سیل گل لاله‌زار، واوا دلبرجان

سر کوه بلند فریاد کردم

علی، شیر خدا را یاد کردم

علی، شیر خدا یا شاه مردان

دل ناشاد ما را شاد گردان

بیا که بریم به مزار، ملا مامدجان

سیل گل لاله‌زار، واوا دلبرجان

سخی، شیر خدا، دردم دوا کن
مناجات مرا پیش خدا کن
چراغ روغنی ندرته می تو م
به هر جا عاشق است، دردش دوا کن
بیا که بریم به مزار، ملا مامدجان
سیل گل لاله زار، واوا دلبرجان
نظرگاه گر رویم با تو نگارا
بگیریم تا خدا قلفای طیلا را
بیا که بریم به مزار ملا مامدجان

میله شاطرها

در گذشته های دور، زمانی که در افغانستان هنوز از ماشین های سبک رو نام و نشانی هم نبود، وظیفه حمل و نقل آدمان را از یک محل تا محل دیگر، اسپ به انجام می رسانید. اکثریت مأمورین عالی رتبه دولتی، علما، صاحب منصبان اردو، راهبران و کارمندان قاضیات، رؤسای اداره ها و سایر مؤسسات به محل کار خود به سواری اسپ حاضر می شدند؛ به مراسم مخصوص، جشن ها و عیدها، به سواری اسپ می رفتند. همچنین سرداران و بزرگان اقوام و قبایل، تاجران و ثروتمندان نیز اسپ داشتند و توسط اسپ خود را از جایی به جایی می رساندند. عموماً در آن روزگاران اسپ واسطه اساسی انتقال آدمان عالی رتبه و دارا در کشور حساب می شد. این گونه اسپها علاوه به اشخاص محافظ و اسپبان های مخصوص، یک نفر مستخدم دیگر با نام شاطر یعنی جلودار نیز داشتند. شاطران معمولاً اشخاص چست و چالاکی بودند که هنگام حرکت از خانه تا اداره مربوط یا جای دیگر، پیشاپیش اسب های تیزگام ولی نعمت خود می دویدند؛ و هرگاه که اسپها در جایی توقف می کردند، آنها مواظبت و محافظت کرده، از

نظم و صحت سم‌ها و پشت و پهلوی آنها واری به عمل می‌آوردند. جمعیت شاطرها مشخصات ویژه داشته‌اند: آنها نه تنها همه آدمان فداکار، صادق و کاملاً هوشیار بودند، بلکه به حرکت و رفتار خود نیز از دیگران فرق می‌کردند. شاطرها اغلب از جمله جوانان بودند. آنها به خوشکلی بروت می‌ماندند و هر روز به نیت ثواب به چشمانشان سرمه می‌کشیدند. لباس شاطرها، کوتاه و ایخچم و شینم بود که زیبایی مخصوص داشت. همه شاطرها اکثراً پاپوش‌های سبک و محکم و پرداخت به پای می‌کردند. پاچه‌های بریدگی‌شان تا نیمه زانو همیشه برزدگی بود. آنها پای پیچ‌های خوش‌نمایی به پای می‌پیچیدند و بالای کورتی نیم‌تنه کوتاه، شانه‌بند می‌بستند و کمرشان را به سلیقه مرغوبی توسط شال ظریف ابریشمی یا نخی تا حدود سینه می‌پیچیدند. شاف لنگی‌شان از عقب سر در شکل برانده‌ای بود.

شاطرها در وقت حرکت در راه، چوب کوتاهی به دست می‌گرفتند که آن با نام «چوب شاطرها» یاد می‌شد. در سفرهای دورتر، آنها چوب را با نیزه عوض می‌کردند تا بتوانند از جویبارهای نسبتاً کلان که از پیش راه‌شان می‌برآمد، توسط نیزه سبک بپرند و از جوی‌های عمیق به سهولت بگذرند.

شاطرها خودشان را مرید غلام وفادار حضرت علی (قنبر) و جلودار صادق دُل‌دُل او می‌دانستند. حرمت استاد (قنبر) و پیر استاد (حضرت علی)، پرهیزگاری، پاکي، مدد به افتادگان، گرمی داشتن اسپ همچون «یال مراد» از آیین شاطرها حساب می‌شد که این آیین را آنها با مسئولیت تمام و صداقت کامل حفظ، رعایه و احترام می‌کردند.

شاطرها به نام «آش پیر» و یا «جشن شاطرها» میله - مراسم عنعنوی - داشتند که آن سالی دو مرتبه، یکی در نوروز (اول ماه حمل) و دیگری در اول‌های ماه میزان در سه محل شهر هرات - در قریه وحید، در باغچه

زیارتی میرصالح ملا و در باغچه نزد حوض خوش منهان (معروف به حوض هزاره‌ها) در قریهٔ قتیچک (قپچاق)، مشرف به پای‌حصار - دایر می‌شد. میلهٔ شاطرها چند روز دوام می‌کرد. در این میله اشخاص با کسب‌وکار گوناگون - قلندران، درویشان، ملنگ‌ها، عیاران، کاکه‌ها، پهلوانان، کشی‌گیران، آوازخوان‌ها، نوازندگان - و سایر مردم شهر و دهات سهم می‌گرفتند. دیگرهای کلان برنج، حلوا، شله و دلده به نام «آش پیر» پخته می‌شدند؛ و مصارف آنها را خود شاطرها و اشخاص علی‌حده از جمله کاسب‌کاران و غیره می‌دادند. در این جشن، در یک طرف دیگر، نقاره‌چیان و دوتارنوازان محلی و شوقی، مقلدان و صحنه‌آریان به نوبت با هنرمندی‌های خویش محفل را گرمی می‌بخشیدند. آنها به این ترتیب، مناسبت و علاقهٔ خود را به شاطران ابراز می‌داشتند. سماورهای بزرگ مسی و برنجی در چندین موقع در جوش بودند. چای خوری، میوه‌خوری و بازی و سرگرمی‌های محیطی از قبیل تخم‌جنگی، پادشاه‌وزیرک، خیززدن، زورآزمایی و غیره از صبح تا شام دوام می‌کرد. فروشنده‌گان و عرضه‌کنندگان مواد خوراکی و میوه‌جات خشک، از قبیل کشمش، نخود، سنجد، تخم‌تربوز، پسته، نقل‌های پسته‌ای، هستهٔ بادامی، نخودی، میوه‌های تازه، تخم‌جوش‌دادهٔ مرغ، به رنگ‌های سبز، سرخ و پیازی، فرفرک و قرقره‌ها، ارابه‌چه‌ها و دیگر سامان و لوازمات بازی اطفال، شیرینی‌باب به مثل: زلف عروس، لوز، چیلابی، پشمک، مربا و غیره را در هر سو عرضه می‌کردند و بازار خریدوفروش را گرم می‌کردند.

اطفال، جوانان و کلان‌سالان در هر کنج‌وکنار محل مراسم، زیر سایه‌های درختان، روی سبزه‌ها و صُفه‌ها و در کوچه، قالینچه‌ها، نمد و پلاس‌های خود را پهن و هموار کرده، به صحبت‌ها و شوخی می‌پرداختند؛ به شطرنج‌بازی، جفت‌وتاق‌بازی، گفتن و شنیدن فکاهی، قصه و نقل حکایت‌های خنده‌آور، نواختن دوتار، رباب، تبور، نی، دف، تونوک (نقاره)، قیژک، خواندن اشعار

و دوبیتی‌های محلی، مشغول می‌شدند. مسگرها، آهنگران، نمدمالان، علافان، بزازان، پالان‌دوزان و امثال آنها نیز در این جشن اشتراک کرده، هر کدام از روی رسم و آیین عنعنوی صنفی خویش هدیه‌های رنگارنگی به شاطرها، پهلوان‌ها و کشتی‌گیران، عیاران و کاکه‌هایی که زورآزمایی و هنرنمایی می‌کردند، تقدیم می‌کردند. این‌چنین در این میله به جز ساز و سرود، مدیحه‌خوانی و قصه‌گویی‌ها و هیاهو و غوغای عجیبی برپا می‌شد که تماشایشان به هر کس کیفیت مخصوص می‌بخشید. در همین هنگام، طبق معمول قبل از بازکردن درپوش دیگ‌های بزرگ طعام‌های مختلف، نوازندگان در برابر صفوف شاطرها که رو به طرف قبله، در کنار اجاق‌ها و دیگ‌دان‌های پر از آتش می‌ایستادند، صف بسته، به نواختن آهنگ مخصوص همین احتفال شروع می‌کردند. بعد یک نفر از شاطران کهن سال و سابقه‌دار، فیتله‌ها و شمع‌های بزرگ و کوچک که در اطراف دیگ‌ها تعبیه شده بودند، را روشن می‌کرد. صدای تکبیر و صلوات از هر سو به گوش می‌رسید. سپس نوازندگان با نواختن دهل و سرنای، شاطران را به خواندن سرود مخصوص آنها دعوت می‌کردند. شاطرها هر یک به نوبت، دست شاطر کلان‌سال را که به حیث پیر انتخاب شده بود، بوسیده و حلقه‌وار صف کشیده تحت نوای دهل و سرنای به پای کوبی می‌پرداختند؛ و به ترتیبی که پای‌ها هم‌سان و برابر و یک‌نواخت حرکت می‌کردند، سرود زیرین را به طور دسته‌جمعی و هم‌صدا می‌خواندند:

علی حیدر، مدد قنبر

علی صفدر، مدد قنبر

علی اکبر، مدد قنبر

علی داماد پیغمبر

علی کنده در خیبر

مدد قنبر، مدد قنبر

علی اکبر، مدد قنبر

علی حیدر، علی صفدر

رقص و سرود شاطرها به کف زدن‌ها و «شاه‌باش» و «آفرین» گویی‌های مردم در گرد دیگ‌ها تقریباً نیم‌ساعت را در برمی‌گرفت که دیدنی و هیجان‌انگیز بود. پس از این، با خواندن دعا و فاتحه در حق پیر (حضرت علی) و استاد شاطرها (قنبر) از طرف شاطر کهن سال سر دیگ‌ها باز می‌شد و تقسیم طعام‌ها آغاز می‌شد. کاسه، قوری، بشقاب، سطل و یا پتنوس [لغت روسی به معنی سینی]‌ها به صدا درمی‌آمدند و پر و خالی می‌شدند. همه حاضرین از طعام‌های تهیه‌شده به قدر کافی می‌خوردند. بعضی‌ها به رسم تبرک و نذر، مقداری از آن طعام‌ها را برای بیماران و حاجت‌مندان و یا افتادگانی که قدرت شرکت‌ورزیدن را در این جشن نداشتند، نیز می‌بردند. صرف طعام تقریباً ساعت ۲ ظهر انجام می‌پذیرفت. سپس بساط چای و شیرینی به هر سو پهن می‌شد و هم‌زمان نمایش هنرهای گوناگون، آوازخوانی و سرگرمی‌هایی که چند لحظه پیش قطع شده بودند، از نو سر می‌شدند و تا نزدیکی‌های شام دوام می‌کرد. با غروب آفتاب جشن شاطرها به پایان می‌رسید؛ و بعد، با آخرین خواندن دعای دسته‌جمعی در حق پیران شاطران، هر کس راه خود را در پیش می‌گرفت.

میله شاطرها یکی از معرکه‌های معتبر و بانفوذ عنعنوی موسمی مردمی در افغانستان به شمار می‌رفت و آن همیشه و همه‌ساله با علاقه‌مندی و دل‌بستگی زیاد و شور و حرارت هیجان‌انگیز اشتراک‌کنندگانش می‌گذشت. در این جشن به طوری که در بالا اشاره رفت، نه فقط شاطرها بلکه نمایندگان گروه‌ها و اقشار دیگر اجتماعی - عیاران، کاکه‌ها، قلندران، درویشان، تاجران، کاسب‌کاران، هنرپیشگان - و بسیاری از اهالی مشهور ناحیه‌های گوناگون مملکت اشتراک می‌ورزیدند. هدف از تشکیل و تدوین این میله، پذیرایی از نوروز، سال نو، به‌جا آوردن احترام و بزرگداشت پیر

شاطرها - غلام وفادار و جلو دار دُل دُل - قنبر بود. شاطرها توسط این میله می‌خواستند بزرگان خود را به یاد آورند و به افتخار فرارسیدن نوروز، سال نو و بهار نو، روح و ارواح آنها را شاد کنند. آنها همچنین میله مذکور را برای آن دایر می‌کردند که در سال نو به مدد و عنایت حضرت علی و مرید او (قنبر) صحت‌مند و سربلند باشند. از تدویر این میله گویا روح شاطرها تازه می‌شد و دل‌شان تسکین و تسلی می‌یافت. بنابراین آنها در نوروز، در آغاز هر سال، سازمان‌دادن این مراسم را نه فقط کار صواب، بلکه امری مهم ضروری و قرض‌گرانی برای خویش می‌دانستند.

سرودی که در این مراسم با نام «سرود شاطرها» مورد سرایش قرار می‌گرفت، در برگزاری مراسم مذکور نقشی به‌سزا و نظررس داشت. این سرود نه فقط مقصد و مرام و غایت مراسم را افاده می‌کرد، بلکه بر گرمی و شکوه و حشمت آن نیز می‌افزود. این سرود جنبه دینی - مذهبی دارد و از اول تا به آخر آن، صفت و خصلت‌های علی یادآور، تأکید و وصف شده‌اند.

میله قولبه‌کشی

قولبه‌کشی یکی از مراسم اساسی دهقانان بوده، و نیز به افتخار رسیدن ایام بهاران، نوروز و سال نو، محض با همت و ابتکار بی‌واسطه خود دهقانان دایر می‌شود.

تجلیل «مراسم قولبه‌کشی» عادتاً در نخستین روز سال نو، نوروز صورت می‌گیرد. ولی در بعضی نواحی و روستاهای افغانستان در روز دوم جشن نوروز و یا در روز جمعه هفته یکم ماه حمل که در سراسر مملکت روز استراحت عمومی است، برگزار می‌شود. این مراسم در بین اهالی بعضی محل‌های افغانستان، از جمله در ولایت غور با «گاوخونک» رایج است. در مناطق شمالی جمهوری تاجیکستان و در نواحی گردو اطراف

شهرهای سمرقند و بخارا و وادی «قاشقه دریا»ی جمهوری ازبکستان، مراسم مذکور را با نام «جفت برآران» یاد می کنند. در نواحی جداگانه سمت جنوب تاجیکستان این مراسم بیشتر با نام «یوغ برآران» معلوم است. اگر سخن درباره مقصد و سبب های سازمان دادن مراسم قوبله کشی رود، پیش از همه همین را باید گفت که آگاه کردن زارعان از آغاز فعالیت های کشاورزی و تشویق و جلب آنها به کارهای صحرایی از هدف های عمده تشکیل این مراسم است. با تدویر «مراسم قوبله کشی» زارعین در حق روح و ارواح گذشتگان دعا کرده، در سال نو از پیر کار، حضرت بابای دهقان به کارشان، گشایش و به خرمی شان سرسبزی آرزو می کردند. علاوه بر این، «مراسم قوبله کشی» فرصتی است در بابت کارهای صحرایی از نو آماده بودن و مطابق ساختن گاوهای قوبله ای که در فصل زمستان در استراحت طولانی بودند؛ و همچنین یک نوع تمرینی است در مورد امور قوبله کشی و رام و تابع کردن جوان های مست و مغرور و تازه نفس که بار نخست به زیر بار سنگین یوغ و افسار کشیده می شوند. نهایت در ضمیر تجلیل «مراسم قوبله کشی»، مقصد و مرام دیگری نیز نهفته است که آن از تأمین استراحت و فراغت مردم زراعت پیشه در آستانه سال نو و نمایش دادن قدرت و توان گاوهای قوبله کشی که نخستین وسیله استحصال ساحة کشاورزی در دهات اند، عبارت است.

طرز تدارکات و تشکیل «مراسم قوبله کشی» در محله های گرد و اطراف ولایت کولاب، از جمله در قریه بین حصار به این قرار است: تجلیل مراسم را قبلاً توسط موی سفیدی به ساکنان قریه اطلاع می دادند. طبق این خبر، خانواده ای که گاوهای کولابی دارند، آمادگی می گیرند؛ زن ها به پختن فطیرهای شیرین، کولچه های روغنی و تهیه دیگر خوردنی ها می پردازند. مردها با مقصد اینکه گاوهای کولابی ایشان در مراسم مذکور و خرج بهتر و خوب تر مورد ستایش و پسند همگان قرار بگیرد، به تهیه هرگونه

اسباب‌های آرایشی، از قبیل گل‌های کاغذی (به منظور آرادادن شاخ گاوها) و گردن‌بند و کمربندهای تیکه رنگارنگ، که با پوپک و پوپکچه‌های هر خيله و تکمه‌های خُرد و کلان فلزی تزئین شده باشد، مشغول می‌شوند. آنها این چنین کارهایی را در مورد تیارکردن یوغ و افسار، تشخیص محل قوبله‌کشی و آرایش سایر حیواناتی که اشتراکشان در بازی و مسابقه‌های «مراسم قوبله‌کشی» در نظر گرفته شده است، سازمان می‌دهند. خانواده‌هایی که از داشتن گاوهای کولابی و دیگر حیوانات مورد نیاز محروم‌اند، نیز می‌کوشند تا به اندازه‌ی توان و امکانات خود برای «مراسم قوبله‌کشی» کدام دستاویزی تهیه کنند.

بعد از انجام این‌گونه آمادگی‌ها، پگاه روز تعیین‌شده مردم - مردان ریش‌سفید و میان‌سال، پسران و دختران جوان و نارس و اطفال خردسال به شمول چند تن سازندگان و نوازندگان محلی - همراه با حیوانات تزئین‌شده مورد نظر و دسترخوان و دستاویزهای مخصوص این مراسم در نزد مسجد قریه جمع می‌آیند و از آنجا همه یک‌جا با سازونوای دهل و سرنای و خواندن سرود و ترانه‌های دل‌انگیز به محل قوبله‌کشی، یعنی به سرزمین می‌روند.

شور و هل‌هل، ساز و سرودخوانی و پای‌کوبی‌های مردم در محل قوبله‌کشی نیز چند مدت ادامه می‌یابد. سپس با هدایت ملای قریه که با نام آخوند شهرت دارد، یک جوهره گاو قوبله‌ای را یوغ و افسار می‌بندند؛ و آخوند در حالی که حاضرین رو به طرف قبله ایستاده‌اند، برای سعادت کشور خوشی همگانی در سال نو دعا می‌کند؛ و شخص مؤظف را امر می‌دهند تا عمل قوبله‌کشی را آغاز کند. در این هنگام یک نفر از پیرمردان قوبله‌کش قریه، کمر خود را با لنگ بسته، دسته افسار را به دست می‌گیرد و با هیبتی مخصوص زیر صدای دهل و سورنای، گاوهای قوبله‌ای را به حرکت می‌آورد. مردم از قدرت پیرمرد دهقان به حیرت می‌آیند؛ به

افتخارش کف می‌زنند و با رضایت و قناعت‌مندی تمام ستایشش می‌کنند. همچنین در این فرصت عده‌ای از ریش‌سفیدان و زراعت‌پیشگان باتجربه به گاوهای قوبله‌ای توجه مبذول می‌دارند و آنها را از نگاه زیبایی و شایستگی ارزیابی می‌کنند.

پیرمرد قوبله‌کش بعد از یک دو بار قوبله‌رانی در عرض و طول زمین، گاوها را نزد مردم توقف می‌دهد و با همین عمل، قوبله‌کشی را خاتمه می‌بخشد.

پس از این، پدران، اطفال خردسال خود را نزد پیرمرد قوبله‌کش می‌آورند و با دعای ملای قریه هر کدام را به نوبت، نخستین بار دست به افسار می‌زنند، به این نیت که روزی می‌رسد که اطفال آنها نیز دهقانی اصیل شوند، نیک تخم بپاشند و نیک حاصل بردارند. برای اینکه این نیت‌شان عملی شود، از پیرمرد قوبله‌کش فاتحه می‌گیرند و به این مناسبت در بین حاضران کولچه و نُقل تقسیم می‌کنند.

هنگام چاشت، مردم در اطراف دسترخوان رنگین که از انواع غذاهایی که از هر خانه فراهم آمده، ترتیب یافته، حلقه می‌زنند و خانواده‌هایی را که به مناسبت «مراسم قوبله‌کشی» خوردنی‌های لذیذ تهیه کردند، مورد وصف و ستایش قرار می‌دهند. در این کار خصوصاً کلان‌سالان بیشتر سهم می‌گیرند. بعد از صرف غذا باز شادی و نشاط آغاز می‌یابد. جوانان، نورسان و اطفال قد و نیم‌قد در یک کنار محل قوبله‌کشی گرد آمده، چند ساعت وقت خود را به برپا کردن هرگونه بازی، مسابقه و سرگرمی‌های دیگر، مانند کشتی‌گیری، پهلوانی، گاو‌جنگی، کوشقار‌جنگی، سگ‌جنگی، مرغ‌جنگی و غیره سپری می‌کنند. در کنار دیگر محل قوبله‌کشی، دختران اجتماع کرده، با خواندن سرود و ترانه‌های مردمی و زمزمه‌دوبیتی‌هایی که به بهار اختصاص دارد، به صحنهٔ برگزاری مراسم، گرمی و گیرایی می‌بخشند. اینک چندی از آن دوبیتی‌ها را به طور نمونه ذیلاً ذکر می‌کنیم:

بهار آمد که خشک شد لای کابل
نماید مستی‌ها دریای کابل
بهار آمد که جان‌بخشی نماید
هوای صبح روح‌افزای کابل

✽

بهار آمد که سیل سبزه‌ها شد
گل و بلبل به هم چون آشنا شد
گل و بلبل به هم بود چند صباحی
که گل وا شد و بلبل بینوا شد

✽

درختان سبز و یخ‌بندان شکسته
شکوفه بر سر هر شاخه بسته
روان گشتند سوی چشمه‌ساران
کیبوترهای کوهی دسته دسته

در ولایت غور، دختران در چنین مورد دوییتی‌های زیرین را که مضمون عاشقانه دارد، نیز می‌خوانند:

به چی اورسی را بالا می‌کنی یار
چطور سیل و تماشا می‌کنی یار
نمی‌ترسی ز فردای قیامت
عجب دلبر تسلی می‌کنی یار

✽

سر راهت بشینوم، خانه سازوم
به زلفان سیاهت شانه سازوم
بگردوم ده به ده، مولا به مولا
تو را از خود بتر دیوانه سازوم

✱

سر یک دانه اورسی شیشتم شد
 د هر جا یار گرفتوم، دوشمنم شد
 د هر جا یار گرفتم، از دل و جان
 کمر بسته به قصد کوشتم شد

طبق معلومات «پلوشه مؤمند» در «مراسم قولبه‌کشی» دختران سرود زیرین را که از جمله سرودهای بچگانه است نیز می‌خوانده‌اند:

دوگانه جان دوگانه، رویم تگ دولانه
 چیرنیگه سی دستپانه، در این سال و زمانه
 غنمیتم، دوگانه، بخوان بیت دوستانه^(۱۳)

عموماً در این هنگام بساط خوشی و شادی و سرود به دامنهٔ صحراها، مرغزارها، دل کوهپایه‌ها و سینهٔ دشت‌ها طنین می‌اندازد و قلب‌ها را به جوش و خروش می‌آورد.

نزدیکی‌های شام، مراسم قولبه‌کشی به پایان می‌رسد و مردم با کمال ممنونیت و خشنودی بی‌پایان به خانهٔ خود برمی‌گردند. بعضی‌ها دوستان و رفیق‌شان را آن شب به خانهٔ خود برده، مهمان می‌کنند و تا نیمه‌های شب محفل را ادامه می‌دهند.

«قولبه‌کشی» میله‌ای است که تدویر و برگزاری آن از ابتدا تا انتها با خواندن سرود و ترانه‌های محلی، اجرای رقص و بازی‌های گوناگون، گفتن و شنیدن حکایه‌ها و افسانه‌ها و نقل و روایت‌ها دربارهٔ کار و بار دهقانان، حاصلات، آب‌وهوا و دیگر حادثه‌هایی که به فعالیت‌های زارعین ارتباط دارد، مضموناً گوناگون‌اند: عشقی، هزل‌آمیز، دربارهٔ بهار و غیره. اما اکثریت سرودهای این میله به بهار بخشیده می‌شود که سرود «دهقان جوان بیا به صحرا!» از جملهٔ آنها است. این سرود، خاص «مراسم قولبه‌کشی» بوده، بیشتر در همین مراسم خوانده و شنیده می‌شود.

همان طور که در بالا اشاره رفت، قولبه‌کشی مراسم مربوط به دهقانان است و آن محض با همت و اشتراک بی‌واسطهٔ دهقانان، با مقصد استقبال از نوروز و سال نو و به مناسبت فرارسیدن موسم بهار دایر می‌شود. زیاده از این، این مراسم آگاه‌کردن دهقانان از شروع ایام کشت و کار و تشویق و ترغیب و جلب آنها به کارهای صحرایی را در ضمیر دارد که سرود «دهقان جوان بیا به صحرا!» نیز همین مقصد را دارد. گمان می‌رود که سرود مذکور به خاطر «مراسم قولبه‌کشی» و برای بازتاب مندرجات و نمایهٔ آن ایجاد شده است.

سرود از سه بند شش‌مصرعی و یک نقرات دو‌مصرعی که در آن از دهقانان به کارهای صحرا دعوت شده است، عبارت است. هر بند سرود که با نقرات انجام می‌پذیرد، منظره‌های گوناگون بهار را تصویر می‌کند. در مجموع در سرود یادشده که خواندن آن با آهنگ و شوخی نشاط‌بخشی به طور دسته‌جمعی به وقوع می‌پیوندد، به شمول نقراتش چنین اندیشه‌هایی نهفته است: بهار ایامی است که آمدآمدش طبیعت را از نو زندگی می‌بخشد. موسم کار می‌رسد. نسیم گلزار جان‌بخش می‌شود. زمین آماده‌شدن برای کشت و کار را انتظار می‌کشد و...

سرود این چنین تلقین می‌کند که بستر سبزینهٔ چمنزارها و قبا‌ی رنگین دشت و دامنه‌ها، «رخت‌بستن افسردگی» از باغ‌ها و «چوپان‌های چست و چالاک» با رمه‌های خود سوی چراگاه‌های سبز و خرم رهسپار شدن نیز یادآور مقدم نیکوی بهار است. در سرود، از دهقان جوان به صحرا دعوت شده است که این نقطه از مهم‌ترین عناصر سرود مذکور بوده می‌تواند؛ چنانچه در سرود آمده است:

یکه‌خوان:

آمد بهار و موسم کار
جان‌بخش شده نسیم گلزار

افشانده گهر به بوستان ابر
خندیده گل و شکفته ازهار
هنگام بهار، وقت کار است
بیدار شده زمین هموار

همه:

دهقان جوان بیا به صحرا!
با ماله و بیل و یوغ و افسار
یکه خوان:

روییده به مرغزار سبزه
بشکفته به دشت، لاله بسیار
چوپان بچگان چست و چالاک
با رمة خود روان به کوهسار
افسردگی بسته رخت از باغ
کس نیست در این زمانه بیکار

همه:

دهقان جوان بیا به صحرا!
با ماله و بیل و یوغ و افسار
یکه خوان:

از باد بهار تازه گردید
گل های چمن، جوان گلزار
تا ابر بهار گریه سر داد
گردیده نبات و سبزه بیدار
هنگام بهار وقت کار است
غافل منشین به موسم کار

همه:

دهقان جوان بیا به صحرا!

با ماله و بیل و یوغ و افسار

مراسم قولبه‌کشی با همه سنت‌هایش، با فعالیت‌های محنتی کشاورزان ارتباط مستقیمی دارد. هدف از تجلیل «مراسم قولبه‌کشی» پذیرایی از نوروز و دعوت زارعین به کشت‌کاری است. می‌توان گفت که مراسم مذکور بیانگر آرزو و امید مردم زراعت‌پیشه در بابت محنت پربرکت و برداشت حاصل فراوان در طول سال نو فرارسیده و افاده‌کننده احساس رضایت آنها از کار و پیشه خویش است. این مراسم از یک جزء مهم مراسم فرهنگی مردم خراسان‌زمین، از جمله تاجیکان افغانستان درک می‌دهد که در این تجلیل باشکوه، افاده‌غایه و گرمی‌داشتن و حفظ‌کردن آن، سرودی که در جریان این مراسم با نام «دهقان جوان بیا به صحرا» خوانده می‌شود، نقش مهمی بازی می‌کند. این سرود از جمله نوروزخوانی‌هایی به شمار می‌رود که آنها شوق و رغبت کار و محنت را در دل‌ها می‌انگیزد و پرورش می‌دهد؛ و محبت آدمان را نسبت به زمین و طبیعت می‌افزاید. از این رو سرود یادشده، اهمیت مخصوص تربیوی دارد.

میله سَمَنک

اصطلاح «سمنک» در فرهنگ‌های لغت به شکل «سمنو» ثبت شده و به معنای حلوای تر که از شیرۀ گندم سبزشده تهیه می‌شود، ایضاً یافته است. مثلاً در «فرهنگ معین» در این مورد آمده است: «سمنو» مانند حلوا چیزی است که از گندم سبز پزند و در خراسان متعارف است که خشخاش (دانه کونار) و گردکان (چارمغز) و بادام در آن کنند و در عرف «سمنک» گویند.

همچنین در «برهان قاطع» راجع به شرح واژه «سمنو» می‌خوانیم:

سمنو سبزی‌ای است مانند حلوائی تر و آن را از شیرۀ گندم سبزشده پزند.^(۱۶)

اصطلاح سمنو در بین تاجیکان افغانستان به شکل «سمنک» تلفظ می‌شود. این اصطلاح در تاجیکستان در شکل‌های گوناگون «سمنک»، «سوملک»، «سنونک»، «سومن»، «سیمن» و غیره معلوم است.^(۱۷) مردم ازبک ولایت جوزجان، فاریاب و بعضی محل‌های دیگر افغانستان «سمنو» را «سلمک» و یا «سملی» (Samalay) تلفظ می‌کنند.^(۱۸) در داستان منظوم سوملک که به زبان ازبکی است و آن هنگام مراسم پختن «سمنو» توسط زنان و دختران خوانده می‌شود، واژه سمنو به شکل «سرملک» (Sermalak) آمده است.^(۱۹)

سمنک به عقیده مردم از جمله طعام‌های متبرک بوده، پختن و اجرای مراسم مربوط آن را امری ثواب، شگون نیک و خوشبختی می‌پندارند. آنها همچنین از این کار، هوای خوب و بارندگی زیاد را در سالی که پیشواز می‌گیرند، انتظار می‌برند. از همین سبب است که سمنک را در عید سال نو با نام سمنو در جمله سیب، سیر، سنجد، سرکه، سماق و سبزی در دسترخوان هفت‌سین نوروزی قرار می‌دهند و به گونه طعام متبرک می‌خورند و خود اگر پخته باشند، به دوستان و نزدیکان‌شان می‌فرستند.

درباره پیداشدن سمنک در بین مردم افغانستان روایتی عرض وجود می‌کند که: امام حسین از گرسنگی به تنگ آمده بود؛ در خانه برای خوردن چیزی وجود نداشت. حضرت بی‌بی فاطمه برای تسلی خاطر آنها دیگی را روی آتش‌دان گذاشته، درون آن یک مقدار سبزه و چند دانه سنگ انداخته و سپس زیر دیگ آتش افروخته است. زمانی که حضرت پیغمبر (ص) وارد خانه شده، دیده است که اطراف دیگ مذکور را ملائک (فرشته‌ها) زیادی احاطه کرده‌اند، حلوائی داخل دیگ را که به قدرت خداوندی آماده شده بود، «سرملک» نام گذاشته است. این اصطلاح با مرور زمان در تلفظ

مردم به «سمنک» تبدیل یافته است. از همان وقت تا امروز، سمنک گویا به حیث یک غذای متبرک شناخته شده و مراسم پختن آن همچون جشن حضرت امام حسن و امام حسین هر سال در آغاز فصل بهار از طرف زنان دایر می‌شده است.^(۲۰)

بعضی از عالمان افغانستان زمان پیدایش مراسم پختن سمنک را به دورهٔ آریایی‌های باختر (زمان یاما پادشاه) و خراسان قدیم نسبت داده‌اند. طبق نگارشات آنها آریایی‌ها این مراسم را در آوان نخستین روزهای بهاری و فرارسیدن زمان کار و فعالیت در صحراها به استقبال نوروز و بهار دایر کرده‌اند.^(۲۱)

تاریخ‌شناس «آ. نعمتی» نیز مراسم پختن سمنک را از پدیده‌های زمان جمشید به حساب گرفته است.^(۲۲)

باید متذکر شد که در دوره‌های قدیم هم وجودداشتن و به جشن نوروز بی‌واسطه علاقه‌مندبودن، مراسم پختن، معنی را افاده نمی‌کند؛ این مراسم در آن دوره‌ها نیز با همین شکل و با همین مضمون که امروز دارد، برگزار می‌شد. مراسم پختن سمنک که امروز در بین مردم کشورهای خراسان‌زمین رایج است، جنبهٔ مذهبی دارد و آن در اول سال نو و برای استقبال جشن نوروز، بیش از همه همچون مراسم یادبود اشخاص مقدس و متبرک دنیای اسلام و فرصت دعاکردن به ارواح آنها تجلیل می‌شود. این نقطه بیانگر آن است که مراسم باستانی پختن سمنک بعد از انتشار دین اسلام در بین مردم سرزمین خراسان با تأثیر عمیق دین اسلام، تحولات کلی را از سر گذرانده، به یک مراسم مذهبی تبدیل یافته است. در این باره بسیاری از عناصر و لحظه‌هایی که در جریان تدویر مراسم مذکور به مشاهده می‌رسد، گواهی می‌دهند.

پختن سمنک امروز یکی از سنت‌های پرافتخار و پسندیدهٔ مردم افغانستان، خاصاً باشندگان روستاهای سمت شمال و شهرهای خُرد و

بزرگ این سرزمین بوده؛ و نیز در نوروز و یا در روزهای آغازین سال نو سازمان داده می شود. ترتیب آمادگی و تدویر این مراسم طوری است که خانواده هایی که پختن سمنک را پیش می گیرند، یک مقدار (به اندازه لازم و صلاح دید خود) گندم پرمغز و سفید و پاک را مهیا کرده، آن را می شویند و سپس در بین ظرفی که آن به شکل قوری یا لگن باشد، هموار کرده به رویش اندکی آب می پاشند. بعداً بالای آن را با داکه می پوشند و همه روزه به آن آب می پاشند. در روزهای بارانی ظرف سمنک را در هوای گشاده، زیر باران بهاری قرار می دهند؛ زیرا زنان کارآزموده معتقدند که هر قدر که سمنک از باران بهاری شاداب شود، به همان پیمانانه حلواي آن شیرین تر و خوش مزه تر می شود. نهایت، در دوام تقریباً یک هفته، گندم آهسته آهسته نمو کرده، خوب می پزد. هنگامی که ساقه گندم به اندازه ۱۰ تا ۱۵ سانتی متر نمو کرد، زمان گرفتن شیره آن فرامی رسد. زنی که مراسم پختن سمنک را سازمان داده است، زنان دور و نزدیک و خویشاوندان خود را به خانه اش دعوت می کند. با آمدن میهمانان، مرحله سمنک کوبی و یا گرفتن شیره ریشه گندم آغاز می شود. گرفتن شیره گندم با مراسم مخصوصی صورت می گیرد. این مراسم طوری است که اولاً همه حاضران طهارت کرده، به سر سفره گرد می آیند، چند دانه شمع را نیز بالای آن روشن می کنند، دسترخوان بزرگی را روی صُفه می گشایند. سپس یکی از زنان قیچی کلانی را به دست می گیرد و سبزه گندم را قطع کرده، آن را به یک گوشه دسترخوان گذاشتن می گیرد. از بس که هر کدام از زنان و دختران مراد و مقصدی در دل دارند، چند دانه از سبزه گندم را با قیچی می برد و برگ های آن را می شمارد. هرگاه که برگ های گندم جفت بیاید، کسی که آن را قیچی کرده است و مراد گفته است، فال خود را به فال نیک می فهمد و خود را سعادت مند می پندارد؛ و اگر برگ ها طاق بیاید، آن را دلیل تیره بختی خویش می داند و به فال بد می گیرد.

بعد از آنکه کارهای مقدماتی سمنک‌کوبی انجام می‌پذیرد، سبزی‌های گندم را به آهستگی به چند پارچه تقسیم می‌کنند و هر پارچه را به هوندهای پاکیزه انداخته، می‌کوبند. چند نفر از زنان دیگر، پارچه‌های کوفته‌شده ساقه گندم را در ظرف بزرگ با دستان خود فشرده، شیره آن را بیرون می‌آورند. کوبیدن و فشردن سبزی گندم چند نوبت اجرا می‌شود و هر دفعه شیره آن گرفته می‌شود. گاهی این کار را زنان تا هفت نوبت اجرا می‌کنند. هنگامی که مرحله کوبیدن سمنک خاتمه می‌یابد، شیره و شربت سمنک را در یک دیگ نسبتاً بزرگ می‌ریزند و آن را با تناسب معینی با آب می‌آمیزند. زمانی که دیگ سمنک بار شد، کار پختن سمنک شروع می‌شود. تمام زنان، بالای دیگ سمنک جمع می‌آیند. سرِ دیگ یک زن ملا که او را بی‌بی اتون می‌گویند، از تاریخ پیدایش سمنک و مراسم آن برای حاضرین نقل می‌کند. پس از نقل تاریخ پیدایش سمنک بی‌بی اتون در حق امام حسن و امام حسین که حلوی سمنک، غذای متبرک آنها و مراسم سمنک‌پزی مراسم آنها دانسته شده است، دعای نیک می‌کند.

همچنین او در حق صاحب‌خانه که به چنین کار خیر دست‌زده است و در حق همه زنان و دخترانی که در مراسم پختن سمنک اشتراک دارند، دست به دعا می‌برآرد. به این ترتیب مراسم دعاخوانی در اطراف دیگ سمنک به پایان می‌رسد. بعد از این، زیر دیگ سمنک آتش می‌افروزند و مؤظفین دیگ به کار پختن سمنک بند می‌شوند؛ و سایر زنان و دختران، رقص و پای‌کوبی و آوازخوانی و صحبت را برپا می‌کنند. همه این کارها در صورت مساعدبودن هوا در بیرون، روی حویلی خانه و در حالت بارندگی در داخل اتاق‌ها اجرا می‌شود.

کار مربوط به پختن سمنک از اول تا آخر شب ادامه می‌یابد. در دوام این مدت، هفت مرتبه به دیگ آب می‌ریزند. نزدیکی‌های صبح، آب دیگ تماماً تبخیر می‌شود و زنان پزنده سمنک

می فهمند که سمنک پخته شده است. از این رو چند دانه چارمغز و مقداری پسته و خسته را به دیگ می اندازند و بعد آتش زیر دیگ را قطع کرده، روی آن را با سرپوش می پوشانند و چند مدت دیگ را دم می دهند.

صبح، هنگام صرف چای که مهمانان از خواب برمی خیزند، زنان پزنده سمنک همراه با مهمانان و اهل خانواده به دور دیگ سمنک گرد می آیند و پس از خواندن دعا و درودهای معمول، سر دیگ را باز می کنند و چون قطره های درشت شفاف را مانند دانه های تسبیح از تماس بخار با هوای سرد در روی دیگ می بینند، متصوف چنین اظهار عقیده می کنند که دانه تسبیح حضرت بی بی فاطمه روی دیگ سمنک فرو ریخته است. این عقیده هنوز احترام زنان و دوشیزگان را نسبت به میله سمنک برمی انگیزد و میله سمنک را گرامی می دارد. این چنین زنان و دوشیزگانی که گرد یک دیگ جمع آمده، به این عقیده اند که نخست بی بی های مقدس، با دقت به سمنک نظر می اندازند تا با چشمان خود جای انگشتان مقدس بی بی ها را مشاهده کنند. عادتاً زنان رسه ها و شیریه های حلوای سمنک را که پس از سخت شدن حلوا به وجود می آید، دیده و آن را حمل به آثار انگشتان بی بی ها می کنند و پزنده ها نخست خود از آن قسمت ها می خورند.

بعد از این کارها، زنان در دور دیگ گرد آمده، بخش تقسیم سمنک را آغاز می کنند. دیگ ها، کاسه ها و ظرف های خرد و بزرگ را سمنک انداخته و به خانه های همسایه ها و اقارب می فرستند. مهمانان نیز از حلوای سمنک به گونه تبرک برای اعضای خانواده خود می برند. اهل خانواده و تمام اشخاص حاضر از سمنک می خورند و به این ترتیب مراسم و مرحله پخت سمنک انجام می پذیرد؛ و مهمانان و همه دعوت شدگان با خوشحالی به خانه هایشان برمی گردند. لازم به یادآوری است که کاسه و ظرف هایی که در آنها به خانه های همسایگان و اقارب سمنک فرستاده می شود، از طرف گیرنده هایشان خالی بر نمی گردد؛ بلکه هر کس مطابق توان و خواهش

خود در ظرف‌های خالی شده، چیزهایی از قبیل پول نقد، شیرینی، میوه‌های خشک، نمک، پخته [پنبه] و... انداخته، به صاحب خانه‌ای که میله سمنک را دایر کرده است، می‌فرستند. انداختن نمک و پخته در ظرف سمنک و فرستادن آن به صاحبش در بین مردم افغانستان بسی رایج بوده، و زنان از عمل خود نیز شگون خوب و نیت نیکو دارند.

باید گفت که پختن سمنک از مراسم خاص زنان بوده، محض با اشتراک و سهم‌گیری دختران و دوشیزگان و زنان، تشکیل و تدویر می‌شود. برگزاری این مراسم نیز چون سایر مراسم نوروزی مردم افغانستان که در بالا عاید به آنها گفتگو شد، با شکوه خاصی صورت می‌گیرد. در جریان این مراسم: یکی دف می‌نوازد؛ دیگری چنگ را به صدا می‌آرد؛ یکی می‌رقصد و پای می‌کوبد؛ دیگری آهنگ‌های زیبا و شورانگیز محلی را می‌سراید؛ بعضی‌ها لطیفه می‌گویند و عده‌ای شوخی و مزه‌های دلنشین می‌کنند. این‌گونه کارها اساساً از طرف بیگانه، بعد از زیر دیگ سمنک آتش افروختن پزنده‌ها اوج می‌گیرد؛ مقصد از این، اگر از یک طرف تأمین شادی و نشاط در فراغت و استراحت حاضرین مراسم پختن سمنک باشد؛ از طرف دیگر، غالباً پذیرایی از نوروز و سال نو و به‌جا آوردن احترام و ارج گذاشتن مقام سمنک و میله مربوطه آن و همچنین از پدیده‌ها و سنت‌های متبرک و والای نوروزی خواهد بود. علاوه بر همه اینها، در این هنگام از جمله دختران و دوشیزگان و به‌خصوص پسران خردسال، اشخاصی هم پیدا می‌شوند که در روی حویلی صاحب‌خانه آتش افروخته، از بالای آن خیز می‌زنند. بسیاری‌ها هنگام خیز زدن از بالای آتش فروزان، اصطلاح «زردی روی من از تو، سرخی روی تو از من» را با صدای بلند به زبان می‌آورند. این کارها نیز مقصد، شکوه و جلال‌بخشیدن به مراسم پختن سمنک را در ضمیر دارد.

در مراسم پختن سمنک نیز سرودهای گوناگون مورد سرایش قرار

می‌گیرد. در این مراسم نه فقط از نوروزی‌ها، بهاریه‌ها و سروده‌های عاشقانه از قبیل «چتری، چتر گل استی»، «دندان طلایی»، «دختر نارنجی» و امثال آنها بلکه از «آقا چایی نخوردیم»، «وای کمرک من» و «عرقچین، عرقچین» بر این سلسله سرودهایی که خصوصیت هجوی و هزل‌آمیزی دارند، نیز استفاده به عمل می‌آید. مثلاً سرود «آقا چایی نخوردیم» با رقص تحتِ نوای دایره توسط رقص‌کننده و نوازنده به این شکل خوانده می‌شود:

رقاصه: آقا چایی نخوردیم.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: عمو چایی نخوردیم.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: آقا چایی قت کولچه مزه داره.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: آقا نان قت مهمان مزه داره،

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: سماور برنجی داره چایی.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: قت ظرف‌های خود مستی داره چایی.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: مه قربان سماور که او جوش سر خود می‌کند باد.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: آقا چایی نداری، برگی بده بجوشان.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: اگه گوشت نداری، گاو زرده بغلطان.

نوازندگان: آقا چایی نخوردیم.

رقاصه: عمو چایی لب بام مزه داره.

رقاصه: آقا چایی نخوردیم.

آقا چایی نخوردیم.

آقا چایی نخوردیم.

آقا چایی نخوردیم.^(۲۳)

شب بزم مراسم پختن سمنک بدون سرود «وای کَمَرک من» چندان کیفیتی برای حاضران ندارد. خود زنان و دوشیزگان آوازخوان و دیگر اشتراک‌کنندگان بزم هم برای خواندن و شنیدن این سرود هزل‌آمیز مزاق و اشتیاق زیاد حاضر می‌کنند. سرود با رقص از طرف رقاصه در لباس یک زنی که مورد خطاب شوهر قرار گرفته است، حاضر می‌شود. حرکاتش ثابت می‌کند که او در نتیجهٔ لت‌وکوب شوهر مضروب شده است. وی در هنگام رقص، مصراع‌های اساسی سرود را که حالت آواز بلند تحت نوای دایره می‌سراید و زنان دایره‌نواز با خواندن نقرات «وای کَمَرک من» با او همراهی می‌کنند. برابر به رقص درآمدن رقاصه و به خواندن سرود شروع کردن او، صدای خنده و هیاهوی حاضران مراسم بلند می‌شود و از جانب آنها هرگونه سخنان دل‌سوزانه به عنوان رقاصه، به مانند «اِسِیه‌بخت»، «همو شوهر ظالمته خدا بگیره» و غیره به گوش می‌رسد.

متن سرود به این شکل است:

رقاصه: وای کَمَرک من.

نوازندگان: وای کَمَرک من.

رقاصه: چادر زردک من.

نوازندگان: وای کَمَرک من.

رقاصه: شوپک نامردک من.

نوازندگان: وای کَمَرک من.

رقاصه: نمی‌ته خرچک من.^(۲۴)

نوازندگان: وای کَمَرک من.

رقاصه: خوشو به دالان دارم.^(۲۵)
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: خوشویم شیطانی کرده.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: شویم مرا می زنه.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: بمرده شو یک من.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: زده در شانه من.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: شکسته قبورقای من.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: سنگ چارکی زده.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: شو تاریکی زده.
رقاصه: زیر مشتک او بودوم.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: سگه وه راهی کدوم.
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: زمانه سازی کدوم
نوازندگان: وای کَمَرک من.
رقاصه: چادر جالی من.^(۲۸)
نوازندگان: وای، کَمَرک من.
رقاصه: نمی ته سیالی من
نوازندگان: وای، کَمَرک من.

با وجود اینکه مراسم سمنک‌پزی از استفاده از سرودهای گوناگون مردمی به طور فراوان برخوردار است، ولی در تدویر این مراسم سرودی که به نام سمنک یاد می‌شود، موقع اساسی را اشغال می‌کند. می‌توان گفت که سرود مذکور با مراسم مربوطه پیوند ناگسستنی‌ای دارد و ذاتاً از مهم‌ترین اجزای ترکیبی این مراسم به شمار می‌رود. یک مثال قابل قبول این دعوا، همین است که سرود نام‌برده در دوام چند ساعت که مراسم سمنک‌پزی جریان دارد، با آن همراهی می‌کند.

سرود سمنک از نقرات و شش‌بندهای چهار مصرعی عبارت بوده و توسط زنان و دختران خوش‌آواز با هم‌آوازی دایره به طور دسته‌جمعی خوانده می‌شود. ترتیب خواندن سرود به این قرار است: یک نفر از دختران آوازخوان بند سرود را می‌خواند و دیگران بعد هر بند، نقرات آن را که مرکب از دو مصراع نسبتاً دراز است با آهنگ خاصی تکرار می‌کنند.
چنانچه:

چند نفر:

سمنک در جوش، ما کفچه زнім

دیگران در خواب، ما دفعه زнім

یکه‌خوان:

سمنک نذر بهار است

میله شب‌زنده‌دار است

این خوشی سالی یک بار است

سال دیگر یا نصیب

چند نفر:

سمنک در جوش، ما کفچه زнім

دیگران در خواب، ما دفعه زнім

یکه خوان:

آرزو امشب خروشد
سمنک در دیگ بجوشد
دل خوشی جامه بپوشد
سال دیگر یا نصیب

چند نفر:

سمنک در جوش، ما کفچه زنیم
دیگران در خواب، ما دفچه زنیم

یکه خوان:

این گل فصل بهاران
دلخوشی دارد هزاران
خاصه بر شب زنده داران
سال دیگر یا نصیب

چند نفر:

سمنک در جوش، ما کفچه زنیم
دیگران در خواب، ما دفچه زنیم

یکه خوان:

به شکر شیرینی دارد
طعم خوش چون فرنی دارد^(۳۱)
سال دیگر یا نصیب

چند نفر:

سمنک در جوش، ما کفچه زنیم
دیگران در خواب، ما دفچه زنیم

یکه خوان:

خوش نماید او به جوشان

دیدنی باشد خروشان

ساجیقق دارد به دوستان^(۳۲)

سال دیگر یا نصیب

چند نفر:

سمنک در جوش، ما کفچه زнім

دیگران در خواب ما دفچه زнім

یکه خوان:

شاهد عیش بهار است

موجب شور و شرار است

واجب هر گیرودار است

سال دیگر یا نصیب

چند نفر:

سمنک در جوش، ما کفچه زнім

دیگران در خواب، ما دفچه زнім

در سرود «سمنک» اساساً ذکر سه مسأله به مشاهده می‌رسد: یکم، ستایش سمنک همچون «نذر» و «شاهد عیش بهار»، «موجب شور و شرار»، «واجب هر گیرودار» و طعام لذیذ و خوشمزه که حتی جوش و خروشش «دیدنی» و شادی‌بخش و نشاط‌آور است. دویم، تعریف و تصویر مراسم پختن سمنک به حیث یک میلهٔ باشکوه نوروزی که به اشتراک‌کنندگان خصوصاً به آنهایی که در مورد تهیهٔ حلوی سمنک در سر دیگ با کفچه‌زنی و دفچه‌زنی شب را روز می‌کنند، هزاران دل‌خوشی و خرسندی عطا می‌کند؛ سیّم: بازتاب آرزو و امید دختران، دوشیزگان و دیگر اشتراک‌کنندگان مراسم پخش سمنک دوباره به آنها نصیب شدن همین گونه خوشی‌ها و شادمانی‌ها به مناسبت فرارسیدن نوروز در سالی دیگر.

آن‌گونه که در اول یادآور شدیم، پیدایش سمنک به حقیقت یکی از

طعام‌های خاص نوروزی، جنبه مذهبی دارد و مراسم مربوطه آن از عناصر عقیده‌های مذهبی سرشار است که جنبه این‌گونه عناصر در سرود «سمنک» جای ندارد. در سرود چنان که قید شد، بیشتر مسأله‌هایی انعکاس یافته‌اند که آنها به وصف سمنک همچون طعام خوش طعم و مراسم مربوط آن به حیث یک «میله شب‌زنده‌دار» خشنودی و شادی‌آفرین، همچنین درباره کیفیت و نشاطی که زنان و دختران از نوروز و سال نو آینده امید دارند، اختصاص داده شده است.

ناگفته نماند که حادثه جای‌داشتن سرود «سمنک» در فولکلور مردم، نیز مهم به نظر می‌رسد. در دوام چند سال، حافظ شایسته تاجیکستان، مرحوم نگینه رئوف‌اوا، از رادیوی تاجیکستان آن را به سمع می‌رسانید. مطالعه متن سرود به ما امکاناتی را مساعد می‌سازد تا بگوییم که سرودی که از طرف نگینه رئوف‌اوا خوانده می‌شد، نسخه دیگر همان سرودی است که با همین نام در افغانستان در جریان مراسم سمنک‌پزی مورد سرایش قرار می‌گیرد. اینک دو بند اول سرودی را که با آواز نگینه رئوف‌اوا از رادیوی تاجیکستان ثبت شده است، ذکر می‌کنیم:

سومنک نذر بهار است
میله شب‌زنده‌دار است
این خوشی سال یک بار است
عید نوروز مبارک
آرزو امشب خروشد
سومنک در دیگ بجوشد
دل خوشی‌ها جامه پوشد
عید نوروز مبارک

یک نسخه این سرود را در «حصار شادمان» در نوروز هنگام مراسم پختن سومنک می‌خوانند که بعضی مصراع‌های آن عین همان مصراع‌هایی

است که در سرود سمنک تاجیکان افغانستان شمالی است. مثلاً نقرات سرودی که در حصار می‌خوانند از نقرات سرودی که در افغانستان رایج است، هیچ گونه تفاوتی ندارد.

سمنک در جوش، ما کفچه ز نیم

دیگران در خواب، ما دفچه ز نیم

بر اساس گفته‌های بالا دربارهٔ مراسم پختن سمنک و سرود «سمنک» به چنین خلاصه‌ای آمدن ممکن است:

مراسم پختن سمنک در افغانستان نیز یکی از واسطه‌های فراغت و استراحت زنان و دختران این کشور در جشن نوروز است که در تأمین چنین فراغت و استراحت اشتراک‌کنندگان مراسم مذکور، سرود مربوط به آن، سهم مهمی دارد.

ضمن مراسم پختن سمنک، روح سالم و نیت نیک نسبت به زندگی خویش و سخاوت طبیعت را داشتن زنان و دختران زنده‌دل و انجمن‌سازی شهرها و دهات بازتاب شده است که در افاده و بیان چنین روحیه و نیت نیز سرود «سمنک» نقش کلان می‌بازد.

یکی از خصوصیت‌های عمده و ارزشمند مراسم پختن سمنک دارابودن ماهیت اجتماعی آن است. واقعاً هم مراحل کارهای اساسی و مقدماتی مختلف این مراسم از اول تا آخر با همکاری صمیمانه و هماهنگی دوستانه دختران و زنان سن‌وسال‌شان گوناگون، تنظیم و ترتیب می‌یابد. این همکاری صمیمانه و هماهنگی دوستانه اشتراک‌کنندگان مراسم پختن سمنک، در سرود آن نیز انعکاس خود را یافته است.

مراسم پختن سمنک مدت زمان زیادی را در بر می‌گیرد؛ یعنی وی از زنان سمنک‌پز، برداشت و طاقت شب‌زنده‌داری را تقاضا می‌کند. برای اینکه زنان سمنک‌پز شب را کوتاه و خواب را از دیده‌شان دور کنند، با خواندن سرود، خود را اندرمان می‌سازند و سرود مذکور در این مورد به

آنها دست یاری دراز می کند.

سرود سمنک که روحیه و مراسم پختن سمنک را در قالب نظم و در عین زمان و در شکل ساده و بی پیرایه مردمی صورت می نماید، مدت درازی، از هستی یک جزء خیلی مهم از مراسم فرهنگ تاجیکان افغانستان پاسداری و پاسبانی خواهد کرد. این سرود فولکلور می تواند سال های زیادی مورد پژوهش و کاوش قرار گرفته و به عنوان یکی از سنت های نوروزی نیاکان مان و جهت شناخت و درک افکار، عقاید و روحیه و کیفیت سازمان دهندگان آن، در اسناد پردازش فرهنگی قرار داشته باشد. این سرود این چنین در بابت آموختن رابطه های فرهنگی به خصوص در مورد تحقیق تأثیر متقابل سنت های نوروزی مردمان تاجیک زبان افغانستان و تاجیکستان به اهمیت سودمندی قائل است.

میله باغ لطیف

باغ لطیف^(۳۵) که امروز از وجود آن نشانی نمانده است، به لطیف خان کارنل^(۳۶) تعلق داشته است. یک سبب این نام را به خود گرفتن باغ مذکور هم در همین است.

لطیف خان کارنل از صاحب منصبان نظامی آخر عهد امیر شیرعلی خان (۱۸۹۷ - ۱۸۶۳) و ابتدای دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان (۱۹۰۱ - ۱۸۸۰) بود. این شخص در بین مردم نفوذ و اعتبار زیادی داشت و با جوانمردی، انسانیت، سخاوت مندی و دیگر خصلت های حمیده و نیک انسانی نام برآورده بود.

باغ لطیف از آبادترین باغ ها در کابل به شمار می رفت و در فصل های بهار و تابستان یکی از پسندیده ترین میله جاهای شهریان کابل شناخته می شد. در هر طرف باغ، گل های رنگارنگ درختان میوه دهنده و سایه افکن و بوته های یاسمن موجود بودند که آنها زیب و زینت باغ و شکوه میله را

افزون می‌کردند. آواز خوش بلبلان و خواندن کبک‌ها و بودنه‌های جرنگی و یکه‌خوان در قفس‌های پوشیده با تکه‌های قشنگ فضایی عجیب را در باغ به وجود آورده، بر میله حسن بیشتری می‌بخشید. سماورچی‌ها، کبابی‌ها و سایر پزندگان خوراک‌باب‌ها در هر گوشه و کنار باغ در خدمت مردم قرار داشتند. کولچه‌فروشان مردم را برای خریدن کولچه‌های قندی دعوت می‌کردند. آواز «پول‌دارا کباب، بی‌پولا بوی کباب» کبابی‌ها بلند صدا می‌داد. در هر طرف باغ، کاکه‌های کابل گله‌گله نشسته، از کار و زندگی کاکه‌های نامدار نقل‌ها می‌کردند. اسپنچی‌ها در ظرف‌های آتش‌دار اسپند انداخته و پیش روی مردم می‌گذاشتند و با آواز بلند این عبارت‌ها را تکرار می‌کردند: «اسپند، اسپند بلابند، به حق شاه نقش‌بند». خصوصاً نوازندگان میله را خیلی گرم می‌ساختند. هنرمندان ورزیده هندوستانی آن زمان از قبیل خانم سوبی، خانوم کاکول و خانوم وتی با رقص و سرودهای خود مردم را به شور و شوق می‌آوردند. دسته‌های ساز استاد سمندر، استاد قربان‌علی خان، آواز رباب خلیفه محمد عمر بروت، صدای طبل کامو، همه و همه باعث گرمی و رونق میله باغ لطیف می‌شدند.

در سیر و گشت‌ها کسی را به کسی کاری نبود و هیچ کس از پی آزار کسی نمی‌شد. خود مردم میله می‌کردند و خودشان غرق سرود و خوشی و سرگرمی‌ها بودند که بعضی از جزئیات و لحظه‌های جداگانه این میله مانند «همو سنبل جوانان، همو میله خوبان»، «عیش دو جهان جمله در باغ لطیف است» و غیره، در سرود باغ لطیف بازتاب شده است. متن یک نسخه آن سرود این است:

شبنم به گل و موسم گل باغ لطیف است

سرشار لطیف است

باغ لطیف است جیمدار^(۳۷) لطیف است

همو شرشره آو(آب)

همو سی هرد نو^(۳۸)
همه در باغ لطیف است
همو سنبل جوانان
همو میله خوبان
عیش دو جهان
جمله در باغ لطیف است
سرشار لطیف است
جیمدار لطیف است
ساقی و گل و مل، همه در باغ لطیف است
سرشار لطیف است
جیمدار لطیف است

از مطالعه متن سرود پیداست که در باغ لطیف همه چیز خوشایند و گوارا است و این جهت باغ در سرود گشته و برگشته تأکید می‌یابد. سرود مذکور را می‌توان بیانگر واقعی توجه و علاقه‌مندی مردم و افاده‌کننده مناسب و احساسات گرم و صمیمانه آنها نسبت به باغ لطیف و بیان‌کننده آن لطیف‌خان کارنل دانست.

خواندن سرود ذکرشده که دلیل معتمدی درباره باغ لطیف و میله آن است، اکثراً هنگام میله‌هایی که در فصل تابستان در همین باغ دایر می‌شدند، به وقوع می‌پیوست؛ و این امر اغلب از طرف آوازخوان‌های مشهور هندی سوبی و والی انجام می‌پذیرفت.

میله سخی

نظر به معلومات منبع موجود، زیارتگاه سخی (حضرت علی بن ابوطالب) که در کابل در منطقه جمال‌مینه موقعیت دارد، از قدیم‌الایام در روزهای نوروزی میله‌جای شهریان کابل بوده است. خوشبختانه سال‌هایی که در

کابل در وزارت زراعت و اصلاحات ارضی ایفای وظیفه نمودم (۱۹۸۱-۱۹۸۶)، به من میسر شد که در روزهای جشن نوروز چند مراتبه به این میله‌جای تشریف آوردم. هر باری که دورادور میله‌جای مذکور می‌آمدم، می‌دیدم که دورادور صحن وسیع آن با گلیم‌های گامه‌ای و هزارگی فرش پوشیده شده بود. کس از نقش و نگارهای هنرمندانه گلیم‌های رنگارنگ چشم‌کنده نمی‌توانست.

همچنین می‌دانم که فروشندگان دوره‌گرد، چینی خیل خوراکی‌های تهیه‌کرده‌شان از قبیل کباب، میوه‌های قندی، جلبی، ماهی و غیره را برای میهمانی که به عزم زیارت و میله نوروزی به آنجا می‌آمد، عرضه می‌داشتند.

بازار فروش اسباب‌بازی اطفال نیز خیلی گرم به نظر می‌آمد. هیاهوی مردم و شادی اطفال به فلک می‌پیچید. آدمان برای برآوردن حاجت‌شان پای طوق سخنی را می‌جنبانیدند و در حقش دعا می‌کردند.

خلاصه در روزهای نوروزی در زیارتگاه سخنی شهریان دور و نزدیک کابل، سخنی نوروز را به خوشی شام می‌کردند. آمدورفت مردم و شادی و خرسندی آنها چهل روز ادامه می‌یافت. بعد از چهل روز، طوق سخنی پایین کرده می‌شد و با پایین کردن طوق سخنی میله هم به آخر می‌رسید.

میله سخنی نیز از پدیده‌های نوروزی بود و به افتخار فرارسیدن نوروز باستانی برگزار می‌شد. هدف از سازمان‌دادن این میله اگر از یک سو پذیرایی و ارج‌گذاری از نوروز بود، میله سخنی در مورد تدویر باشکوه نوروز نقش معینی می‌بازد.^(۴) از سوی دیگر، بالابردن آبرو و اعتبار حضرت علی ابن ابوطالب در نزد مردم مسلمان است.

میله داربازی

این میله قدیمی که هر سال از روز جمعه اول ماه حوت در سه محل: اول در

شهادای صالحین، بعداً در دامنه سیاه سنگ و نهایت در باغ بائر شروع شده، تا روز جمعه آخر همین ماه یعنی تا سال نو دوام می کرد، از باشکوه ترین میله های باشندگان شهر کابل به شمار می رفت. به مناسبت این میله چند روز قبل هیمه ها برداشته می شدند. دکانداران انواع مواد خوراکی باب شان را به مردم عرضه می داشتند. بعضی نمایش های سرگرمی های گوناگون از قبیل پهلوانی، نیزه بازی، مرغ جنگی و صدای ساز و سرودهای محلی به میله حُسن تازه می بخشید. در این میله خصوصاً بازی داربازانی که اکثراً از سمرقند دعوت می شدند، خیلی جالب به نظر می رسید. برای تماشا هزاران نفر آدمان از هر کنج و کنار شهر کابل به زیر دار جمع می آمدند و بی طاقانه هنرنمایی داربازان را انتظار می کشیدند. تقریباً ساعت های سه یا سه و نیم روز مشخص، «دارباز» با لباس مخصوص، چوب داربازی را در پیش روی خود به دو دست گرفته، تحت نوای نقاره و سرنای به بالای ریسمان دبل برآمده، به راه گشتن شروع می کرد. او رهروان بالای ریسمان، کلمات «خیر الله، خیر حق الله، خیر جمله مؤمنین مسلمان» را به زبان آورده، خود را تا نیمه دار می رساند و آنجا اندکی دم گرفته با صدای بلند می گفت:

نارنج و ترنج بر سر دار که دید؟

در خانه گنجشک سرما را که دید؟

ایله مردی که ز زن وفا می طلبد

اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟

دارباز با «بله بوم، بله بوم» گویان در بالای رسن پیش رفته و عقب گشته چند مدت هنرنمایی می کرد، بعداً به بلندترین نقطه دار می رسید. وی آنجا یک جوهره کبوتر سفید را از قفس رها کرده، دو رکعت نماز نفل می خواند. هزاران تماشا بینان از زیر دار «خیر یا الله» می گفتند. صدای شادباش و آفرین از هر گوشه بلند می شد. مردم به افتخار مرد دارباز کف می زدند و دعایش می کردند. موج شور و هلهله به فضا می پیچید. بعد از

این، مرد دارباز به زمین می‌آمد و پایین آمدن او به میله خاتمه می‌بخشید. مردم با یک جهان تأثرات، میله‌جای را ترک می‌کردند. خصوصاً خردترکان خیلی شاد بودند. آن وقت در کابل وسایل نقلیه زیاد نبود، بنابراین مردم به خانه‌هایشان پیاده می‌رفتند و چیزی را از میله‌جای خریداری کرده، با خود می‌بردند.

عموماً تماشای میله‌داربازی با جزئیاتش برای مردم کابل و گرد و اطراف آن کیفیت مخصوص داشت. متأسفانه امروز از برگزاری این میله‌غریب هیچ چیزی به مشاهده نمی‌رسد.^(۴۱)

میله‌جبه (۴۲)

در گذشته‌های نه‌چندان دور باشندگان شهر کابل در جبه‌قدیمی سیاه‌سنگ، دهمزنگ و دامنه‌علی‌آباد، میله‌هایی قبل از ورود هفته‌اول ماه حوت تا جشن نوروز ادامه می‌یافتند. در این میله‌ها پادشاه، درباریان پادشاه و تمام طبقات مردم اشتراک می‌ورزیدند.

افسانه‌گویی، خواندن سرود و ترانه‌های دل‌انگیز، تهیه‌طعام‌های ملی، گوشت ماهی جلبی، پلوی کابلی، قیماق‌چای، اسباب‌بازی‌های بچگانه چون داربازک، قرقرنک، تولا، دایره، ضرب‌قلی، سرنای و... از چشم‌اندازها و علامت‌های قبول‌شده این میله‌ها بودند. در چنین میله‌ها و سیر و گشت‌ها کهن‌سالان کابل خاطره‌های بس جالب‌شان را از مسابقات پهلوانی بین یلان نامدار سال‌های پیش و بعضی شیرین‌کاری‌های فرح‌بخش و اعمال عجب‌آور قهرمانان با حاضرین با زبان و اصطلاح عوام، نقل می‌کردند. یکی از چنین نقل‌ها این است که در یکی از میله‌های زمان حبیب‌الله خان، دو پهلوان در سیاه‌سنگ وارد میدان شده‌اند. یک نفر آنها غلام‌حسین نام داشته است و پیشه‌اش سقایی بوده است. بعد چند دقیقه زورآزمایی غلام‌حسین میدان را ترک کرده، طوری گریخته است که وی را حتی

شاطرهای سرکاری تیزدو هم بازداشته نتوانسته‌اند. از این حادثه غیر چشم‌داشت پادشاه به ذوق آمده با خنده به استادان میدان گفته است «مرغ، بودنه و دیگر جوانان را دیده بودم که زنده می‌گریختند، اما گریختن پهلوانان را با آن چابکی هرگز ندیده‌ام.»

همین طور شهریان کابل ماه آخر سال روان را با جمع‌وجوش و نشاط و تفریحات سپری می‌کردند.

در گرماگرم میله‌ها، پادشاه عادتاً در خرگاه خاص خود می‌نشست، مردم و جریان مراسم را در نظر می‌گرفت. به قهرمانان و کسانی که در مسابقه‌های ورزشی امتیاز می‌آوردند؛ بخشش‌هایی از قبیل لنگی‌های سرزری، شال‌های ابریشمی، پونگی، واسکت لسی چرمی و پول نقد اعطا می‌کرد. در این میله‌ها دوستان و یاران با جمعیت خود با در نظرداشت صنف، طبقات، سن و سال و سویه، در جای‌های مورد نظرشان خیمه‌ها می‌زدند.

بازارهای خرید و فروش، با دکانچه‌های زیبا همیشه گرم و در جوش و خروش بودند؛ صدای فرح و نشاط از هر گوشه و کنار میله‌جای‌ها به گوش می‌رسید. مردم آمدن بهار و شکفتن درختان و گل‌های لاله را بی‌طاقتانه انتظار می‌کشیدند.

متأسفانه با گذشت ایام، امروز از این میله‌ها کم اندر کم باقی مانده‌اند. ولی صرف نظر از این‌گونه تحولات، کابل و کابلیان میله‌های باستانی خود را گرامی می‌دانند و آنها را در خاطر خود همیشه به حیث پدیده ارزشمند فرهنگی حفظ می‌کنند.^(۴۳)

میله مندوی

این میله نیز به افتخار فرارسیدن نوروز و بهار جهت فراوانی رزق و روزی در میان شور و پیشه‌وران و فروشندگان مواد ارتزاقی (خوراکه) در

منطقه مندوی شهر کابل برگزار می‌شد و در آن طوق مخصوصی برافراشته می‌شود. میله مذکور هم با اشتراک تعداد زیاد مردم همه روزه چهل روز ادامه می‌یابد.^(۴۴)

میله شهید

میله شهید مربوط به زنان است. هزاران زن شهر کابل با مقصد دایر کردن میله به منطقه زیارتگاه شاه شهید گرد می‌آیند و نخستین روز بهار نوروز را با شادمانی و فرح و سرود سپری می‌کنند.^(۴۵)

میله نهال‌شانی

نهال‌شانی یکی از میله‌های نوروز در افغانستان است. در این میله هزاران زن و مرد و اطفال قد و نیم‌قد در دامنه کوتل خیرخانه شهر کابل جمع می‌شدند و ضمن مراسم باشکوهی نوروز را تجلیل می‌کردند. سازمان‌دادن انواع گوناگون بازی‌های ملی، مسابقه‌های دهقانی، بیل‌بازی، داربازی، مرغ‌جنگی، قوچ‌جنگی، سگ‌جنگی، سواری چرخ‌وفلک، اسپک‌های چوبی و غیره از واسطه‌های سرگرمی مردم در این میله به شمار می‌رود.

هدف از دایر کردن میله مذکور که با کاشتن نهال‌ها صورت می‌گیرد، ایجاد فضای سبز و هوای گوارا است. در این میله که همراه با جشن دهقان برگزار می‌شود، به دهقانان و مال‌دارانی که بهترین گاو، گوسفند و سایر حیوانات اهلی را پرورش کرده‌اند و از قطعه‌زمین خویش حاصل‌زراعتی ممتاز را به دست آورده‌اند، جایزه‌های تشویقی داده می‌شود.

میله تخت صفر

«تخت صفر» که در دامنه گازرگاه (جایگاه پیر هرات) در سمت شمال هرات موقعیت دارد و یکی از نزهت‌گاه‌های معروف در افغانستان است.

این تفریگاه جایی قدیمی است و مردم هرات ساختمان آن را در قرن ۹ هجری به صفر نام شخصی نسبت می‌دهند. تخت صفر با موقعیتی کوهی و پستی و بلندی‌های طبیعی‌اش به صورت تخت گاهی طبقه طبقه ساخته شده است و آن در مجموع شش طبقه را در بر می‌گیرد.

میله‌جای مذکور غیر از عمارت‌های بلند، هتل و قهوه‌خانه عصر دولتی، دارای آبشارهای زیاد، خیابان‌های وسیع پوشیده با کاج‌های سوزنی‌برگ و اشجار زینتی و میوه‌دهنده از قبیل سرو، فیل گل، ناجو، ناک، بادام و چمنزارهای سرسبز دارای میدانچه‌های فراخ و دامنه‌دار اسپ‌دوانی و بیشه‌های چشم‌گیر و شاعرانه است.

می‌گویند که تخت صفر در ابتدا یک بیشه‌زار متروکه بود. سلطان حسین بایقرا در زمان سلطنتش این منطقه را پسندید و امر کرد که تپه‌های آن هموار شود و یک جوی آب از «شیدانی» که در چند کیلومتری گازرگاه واقع است، به نام جوی سلطانی به تخت صفر کشیده شود و این موضع به ارغوان‌زار تبدیل یابد.

یکی از شاعران زمان حاکمیت تیموریان هرات در یک شعر خود درباره ساختن تخت صفر گفته است:

هر که با لاله‌رخان باده گل‌رنگ کشد

حکم مرضاست که در تخت صفر سنگ شود

اینک در بلندترین قلّه کوه گازرگاه سمت شمالی شهر هرات، تخت هموار و زیبایی آباد شده و این تخت در افغانستان به نام تخت صفر مشهور است.

میله تخت صفر معمولاً از آخرین روز جمعه برج دلو سر کرده تا روز اول سال نو یعنی تا نوروز ادامه می‌یابد. در روز میله تخت صفر واسطه‌های فراغتی و استراحتی مردم از قبیل چرخ‌وفلک سواری، اسپ‌چوبی سواری، تخم‌جنگی، نشان‌زنی، پهلوانی سنتی بین جوانان اردو،

جوانان اطراف شهری و رقص و سرودها باعث سرگرمی‌های حاضرین می‌شود. اسپ‌دوانی و از همه بیشتر بایسیکل‌دوانی که در بلندی‌های تخت صفر صورت می‌گیرد، رونق این میله را می‌افزاید. این شور و هلهله و شادی و خرسندی تا غروب آفتاب دوام می‌کند. مردم با ختم میله مذکور برای خود و خانواده‌شان به عنوان شیرینی و تحفه میله، کشمش، نخود و سایر میوه‌های خشک را خریده، به سوی شهر به خانه‌شان برمی‌گردند. در روز اول سال در نوروز در منطقه‌های تخت صفر، میله‌ای تحت عنوان «قوله‌کشی» به اشتراک گروه‌های انبوه مردم شهر و روستاهای دور و نزدیک برگزار می‌شود. در این میله نیز چون قریه «بین حصار» ولایت کابل، دهقانان، اسپ‌های دونده، قوچ و گوسفندان فربه ذاتی، گاوهای نسل قوله‌ای و شیردهندگان را در معرض نمایش قرار می‌دهند. در این میله نیز نمایش‌های رقص اتن، پهلوانی، کشتی‌گیری، نشان‌زنی، تخم‌جنگی، و غیره صورت می‌پذیرد. بازار دکان‌داران، طوافان، سماورچی‌ها، میوه‌فروشان، آشپزها، کبابی‌ها و نوازندگان محلی و حرفه‌ای و شوقی و امثال اینها، در این روز گرم‌تر از هر وقت دیگر است.

همین‌طور در روز نوروز، مردم دور و نزدیک در میله «قوله‌کشی» به تخت صفر می‌آیند و با تماشای این منطقه زیبا این سنت باستانی - ملی «قوله‌کشی» و روز اول سال را با آرزوهای شیرین و فراوان تجلیل می‌کنند.

خلاصه مردم افغانستان نوروز را که مهم‌ترین جزئی از فرهنگ نیاکان‌شان است، ارج می‌گذارند که تمام حادثه‌ها و رویدادهای فرح‌بخش که در دوام سال نو هم در طبیعت و هم در حیات جامعه به وجود می‌آید از نوروز منشأ می‌گیرد. نوروز گذشته از اینکه معنی آغاز بهار و پیشانی سال نو را دارد، مفهوم خوشبختی و شادی و نشاط را افاده می‌کند. شاعری همین معنی را در مصراع‌های زیر به نظر گرفته گفته است:

همه ساله بخت تو پیروز باد

همه روزگار تو نوروز باد

میله چارشنبه سوری

یکی از میله های شوق آور و سنتی که هنوز هم در میان مردم هرات معروف و مرسوم است، مراسم شب و روز چهارشنبه سوری است که قداست تاریخی آن، پیش از اسلام و فتوحات آن در این سرزمین است. میله چارشنبه سوری میراثی از رسوم کهن زمان زردشتیان بوده، هر سال یک شب و یک روز معین را مردم به تدویر آن اختصاص می دهند. در این میله هر کس به قدر توان و قدرت مالی خود، دو سه روز قبل یک مقدار هیزم و بوته صحرايي تهیه کرده، در شب چارشنبه آخر سال بعد از صرف طعام شب و ادای نماز خفتن، هیزم تهیه کرده اش را در صحن حویلی یا میدان وسیع تری که مشرف به منزلش باشد، انبار می کند و آن را یکی از اعضای مسن خانواده آتش می زند. اعضای فامیل از زن و مرد، پیر و بُرنا به ترتیب لباس های خود را جمع گرفته، از بالای آتش از سمت راست به سمت چپ و از سمت چپ به سمت راست می پرند. هر کس سه نوبتی یا بیشتر به این کار ادامه می دهد و هنگام خیز زدن این سخن را به زبان می آورد: «زردی روی من از تو، سرخی روی تو از من». این کار همراه با شوق و سرور می گذرد و آن به راستی یک عنعنۀ قابل پذیرش است. شکستن کوزه، مفهوم ختم دوره رکود و سستی زمستان و آغاز نشاط فعالیت های محنتی است.

فردای شب چارشنبه سوری از اول صبح مقدمات و ترتیبات میله ای که شکل ترفیهی و تفریحی دارد، گرفته می شود. زن و مرد دسته دسته یا به صورت عایلوی و یا انفرادی با دیگ و چای جوش و فرش و دیگر لوازمات ضروری، از قبیل شیرینی و بعضی حلویات به طرف صحرا و

کشت‌زارها و تفریگاه‌های عمومی و خصوصی که در آن جای‌ها سبزه‌های نو سرکشیده‌اند، می‌روند و به سرگرمی‌های مخصوص، از قبیل نواختن دف و دوتار، شنیدن ساز و آواز محلی، قرته‌بازی، چشم‌پوتکان و دیگر بازی‌های محلی پرداخته، تا غروب آفتاب وقت‌شان را خوش می‌گذارند. یکی از جهت‌های قابل ملاحظه میلهٔ چارشنبه‌سوری، عمل «سبزه‌بستن» یا «سبزه لگدکنی» است، که به آن دختران بیشتر علاقه‌مندند. این بازی به این ترتیب صورت می‌گیرد: دختران چادر، قلاده موی و یا یکی از قسمت‌های لباس خود را به سبزه گره می‌بندد و این گره طوری بسته می‌شود، که باید به آسانی باز شود. وقتی که از این کار فارغ شدند، چشم‌ها را بسته، گره را می‌کشند. اگر گره به آسانی گشاده شد، متکی بر این عقیده‌اند که گویا هر نیتی را از قبیل شوهرکردن، مسافرت رفتن، خوشبخت شدن، کامیاب شدن در امتحانات و غیره در دل کرده‌اند، برآورده می‌شود؛ و اگر گره باز نشود و سبزه از ریشه بیرون آید، دوباره و سه باره این کار را انجام می‌دهند و این عمل را به فال نیک می‌گیرند.

در این روز در سیرگاه‌های عمومی و بسیاری زیارتگاه‌ها و جای‌های متبرکه، اجتماعاتی نیز صورت می‌گیرد. صدها خیمه و دکان‌های متحرک عرض وجود می‌کنند. مردم از هر طبقه و از هر محل در این اجتماعات شرکت می‌ورزند و تا شام به پهلوانی، اسپ‌دوانی، اتن و شنیدن ساز و آواز ملی و محلی پرداخته، شرط‌بندی‌ها بالای زورآزمایی پهلوانان و اسپ‌های دوانده به وقوع می‌پیوندد. چارشنبه‌سوری میلهٔ عوام است و آن به کلی جنبهٔ ملی و عوامی دارد.

میلهٔ چارشنبهٔ اول سال

این میله که از نامش هم پیداست، در روز چارشنبهٔ اول سال نو به افتخار نوروز در منطقه دشت ابوالولید در هرات برگزار می‌شود. نمایش دادن

رقص و آوازهای محلی، دایرکردن مسابقات ملی و محیطی، اسپدوانی، قوچ جنگی، مرغ جنگی، تخم جنگی و خرید و فروش انواع گوناگون شیرینی ها و میوه جات خشک از جهت های نشاط بخش میله مذکور نیز به حساب می رود. در این میله نیز اطفال قد و نیم قد با اسپک سواری و چرخ فلک سواری ها وقت میله خود را خوش می گذرانند. شاید در این روز هیچ خانواده ای نباشد که در میله نامبرده شرکت نوزد.

شکوه مندترین منظره این میله در کنار زیارتگاه های ابوالولید به رقص آمدن صوفیان صاف دل است. در این روز از هر کنج و کنار شهر هرات صدها صوفی در سیرگاه گرد می آیند و با رقص «الله» گویی و به زبان آوردن سخنان «یا هو یا من هو» فرارسیدن بهار را جشن می گیرند. رقصی که از طرف این صوفیان انجام داده می شود، رقص درویشان قونیه گی مولانا جلال الدین بلخی رومی را به خاطر می آورد. میله اول سال نیز به اشتراک تعداد کثیر مردم تا غروب دوام می کند.

میله های امام شش نور (شش تن) و پل مالان

بعد از میله چارشنبه اول سال، نوبت به برگزاری میله های امام شش نور و پل مالان می رسد. این دو میله نیز نمونه ای از فرهنگ دوستی و نشاط پرستی مردم هرات است. میله های مذکور نیز در رابطه با نوروز سازمان داده می شود. در این میان خصوصاً میله پل مالان که روز جمعه هفته اول سال دایر می شود، دقت انگیز است. با باریدن باران پرشور بهاری دریای آرام هریرود به جوش و خروش می آید و تماشای آب های خروشان و کف آلوده این دریای زندگی بخش، نویدی است برای فراوانی نعمت و حاصلات خوب و دل خواه. به سخنی دیگر، سیلاب های گل آلود این دریا دل مرد دهقان را به امید یک سال پرثمر و استقبال روزهای پر حاصل به شادی و نشاط به تپش می آورد و به تن و جام او نور تازه می بخشد.

میله‌های امام شش‌ش‌نور و پل مالان نیز چون میله‌های قبلی با اشتراک تعداد زیاد آدمان و سرگرمی و دل‌خوشی‌های آنها تا غروب آفتاب دوام می‌یابد.

خلاصه، میله‌های فوق‌الذکر ثابت می‌کنند که افغانستان کانون نگهداری نورو و آیین‌های نوروزی از روزگاران قدیم تا به امروز است. همهٔ این میله‌ها و مراسم بیانگر آن است که هدف از تجلیل بهار و نوروز، آغازکردن به زندگی خوب و دلپذیر و پرثمر است.

در افغانستان باز بسیار سنت‌های پرارزش مردمی عرض هستی می‌کنند که تحقیق و بررسی آنها از وظیفه‌های مهم دانشمندان و فرهنگیان ساحه محسوب می‌شود.

منابع و توضیحات:

۱. لطیف پدارم، جشن گل سرخ در افغانستان، آشنا، شماره ۴، سال ۱۳۷۱، ص ۳۳.
۲. شمس‌الدین ظریف صدیقی، یاد بلخ در سرودهای مردمی، فرهنگ مردم، شماره ۱، سال ۱۳۶۷، ص ۱۳۶.
۳. این روایت از یادداشت‌های شهروند افغانستان فولکلورشناس «حلیم یارگن» است که آن را در تاریخ ۱۹۹۰/۱۱/۲۰ در دوشنبه برای نگارنده نقل کرد.
۴. لطیف پدارم، جشن گل سرخ در افغانستان، آشنا، شماره ۴، سال ۱۳۷۱، ص ۳۳.
۵. از مقالهٔ شمس‌الدین ظریف صدیقی، ملا محمدجان آهنگی از هرات، شماره ۱۹، سال ۱۳۴۹، ص ۸.
۶. دربارهٔ ایضاح کلمهٔ «شاتور» نگا: داداجان عابدوف، تحقیق سرودهای موسمی تاجیکان افغانستان، دوشنبه، سال ۲۰۰۹، ص ۲۷۹.
۷. جشن شاطرها تا سال ۱۵-۱۹۱۰ در افغانستان وجود داشت و با مرور زمان خصوصاً با واردشدن ماشین‌های سبک‌رو در این کشور آهسته‌آهسته از بین رفته، فعلاً جشن شاطرها و سرود آن در بعضی نوشته‌جات و در خاطر ریش‌سفیدان باقی مانده است.
۸. خیر نام شهر افسانه‌ای است که گویا در آنجا علی دشمنان قوی را شکست داده است.

۹. از مقاله هروال، میله شاطرها، فرهنگ مردم، شماره ۶، سال ۱۳۶۱، ص ۶۵.
۱۰. رقص شاطرها کارنامه غلبه و مظفریات های علی را در جنگ های ضد دشمنانش افاده می کرد.
۱۱. نگا: «و. اسراری» و «و. امانف»، ایجادیات دهنکی خلق تاجیک، دوشنبه، سال ۱۹۸۰، ص ۵۹-۵۸.
۱۲. این معلومات از طرف فولکلورشناس میرزایوف شرافت در سال ۱۹۸۸ در دوشنبه ارائه شد.
۱۳. گوینده: پالوشه مؤمند، شاگرد لیسه حبیبیه، ۱۷ ساله، ثبت کننده: داداجان عابدوف، کابل ۱۹۸۴.
۱۴. نبات - نباتات.
۱۵. لغت نامه دهخدا، جلد ۷-۸، تهران ۱۳۷۳.
۱۶. در همین جا.
۱۷. نگا: انسیکلوپدیای سووتی تاجیک، ج ۷، سال ۱۹۸۷، ص ۴۸۵.
۱۸. نگا: محمدامین یارگین، سومنک پزی سنتی از باستان، فرهنگ مردم، شماره ۳-۴، سال ۱۳۶۳، ص ۲.
۱۹. در همین جا.
۲۰. در همین جا، ص ۳.
۲۱. نگا: فاروغ نیلاب رحیمی، ادبیات هنرمندان فرآورده ادبیات عامیانه است، فولکلور، شماره ۳، سال ۱۳۵۴، ص ۱۲.
۲۲. نگا: آ. نعمتی، نوروز، علم و حیات، سال ۱۹۸۹، شماره ۳، ص ۲۴.
۲۳. از مجله لمر، شماره ۴، سال ۱۳۵۱، ص ۱۷.
۲۴. نمته: نمی دهد.
۲۵. خوشو: خوشدامن، مادرشوهر
۲۶. سنگ چارکی (سنگ چار یکی) یعنی یک چهارم یک سیر.
۲۷. سگ او - مشکاب، آبکاشان
۲۸. چادر جالی: چادر توری مانند
۲۹. سیل گل، تحفه، همسایه، خواهرشوهر
۳۰. از مجله لمر شماره ۳، سال ۱۳۵۱، ص ۳۶.
۳۱. فرنی: طعامی است مثل اناله که از آرد برنج، شیر و شکر پخته می شود.
۳۲. ساجیقک: سقیچ، اینجا به معنای چسبک آمده است.
۳۳. پاییز حنیفی، سرودهای محلی، ص ۳۲-۳۳.

۳۴. مرحبا زیبرووا، ظفر دوست‌اف، تجلیل نوروز در حصار شادمان، در جستجوی فرهنگ وادی حصار، دوشنبه، سال ۱۹۹۲، ص ۶۶.
۳۵. کلمه لطیف هم به لطیف‌خان کارنل منسوبیت‌داشتن باغ را افاده می‌کند و هم زیبا و دل‌ربا بودن آن را.
۳۶. کارنل یکی از رتبه‌های بلند نظامی در افغانستان است.
۳۷. جیمادار: به معنای جمع‌کننده و یکی از رتبه‌های نظامی در افغانستان است [شاید جمع‌دار].
۳۸. سی هرده نو: سی چرخ آبکشی از چاه.
۳۹. گوینده: همایون ولد عمرخان، ثبت‌کننده: د. عابدوف، کابل، ۱۹۸۴.
۴۰. گوینده: عبدالغفار ولد عبدالواحدزاده، کابل، ۴۰ ساله، بی‌سواد، پیشخدمت در وزارت زراعت و اصلاحات ارضی، ثبت‌کننده: د. عابدوف، کابل، ۱۹۸۳ (من بعد: عبدالغفار ولد عبدالواحد)
۴۱. گوینده: عبدالغفار ولد عبدالواحد، ثبت‌کننده: د. عابدوف، کابل، ۱۹۸۳.
۴۲. جبه: محله‌ای است در کابل
۴۳. این میله بر اساس نقل عبدالغفار ولد عبدالواحد تهیه شد، ثبت‌کننده: د. عابدوف، کابل، ۱۹۸۳.
۴۴. گوینده: عبدالغفار ولد عبدالواحد، ثبت‌کننده: د. عابدوف، کابل، ۱۹۸۳.
۴۵. گوینده: عبدالغفار ولد عبدالواحد، ثبت‌کننده: د. عابدوف، کابل، ۱۹۸۳.
۴۶. گوینده: عبدالغفار ولد عبدالواحد، ثبت‌کننده: د. عابدوف، کابل، ۱۹۸۳.

باب سیّم

استقبال از ماه شریف رمضان و عید فطر

ماه رمضان را که سالی یک مرتبه فرامی‌آید، نزدیک چهارده صد سال است که مسلمانان استقبال می‌گیرند. رمضان برای مردم مسلمان ماه خدا، ماه طاعت و عبادت و ایام خجسته روزه و نماز است. رمضان را این چنین به حیث ماه آزادگی و راستی و رستگاری و ماه خدایی و خیرات گرامی می‌دارند و پذیرا می‌شوند.

روژه ماه رمضان یکی از جمله پنج اصل مهم اسلام بوده، زمینه آن را هر فرد مسلمان فریضه خود می‌داند که در ماه رمضان روزه بگیرد. گرفتن روزه در بابت صحت‌مندی و جهت اخلاقی انسان‌ها نقش مخصوص می‌بازد. اهمیت روزه و نقش آن از جهت اخلاقی بیشتر در آن است که هر فرد مسلمان و روزه‌دار مکلف است تا با چشم، گوش، زبان و قلب خود روزه داشته باشد.

وی همچنان که از صبح تا به شام، آب و نان نمی‌خورد، باید نظر بد به

کسی نکند. سخنان زشت را نشنوده دروغ نگوید. با دستان خود کار بد را انجام ندهد. پای خود را در راه ناروا نگذارد و حتی اندیشه بد را در قلب خود جا ندهد.

به عقیده مسلمانان، رمضان ماهی است که با فرارسیدن آن درهای بهشت گشوده و درهای دوزخ بسته می‌شوند و شیطان‌ها زنجیربند می‌شوند. این ماه گناه‌های بندگان را محو ساخته، منزلت و درجه آنها را در نزد خداوند ارج می‌گذارد. از اینجاست که مسلمانان، ماه رمضان را با دسترخوان‌های پر از ناز و نعمت، با عزم و اراده‌ی راسخ، طبع خوش و بالیده، غنیمت‌دانستن هر دقیقه و ثانیه آن، با انجام دادن طاعت و عبادت، اعمال صالح و رسانیدن یاری و کمک خیرخواهانه به بینوایان و برجامانندگان استقبال می‌گیرند.

در گذشته‌ها روزه ماه رمضان در سراسر دنیای اسلام با دیدن هلال آغاز می‌پذیرفت؛ یعنی مسلمانان می‌دیدند که هلال ماه رمضان برآمده است، به گرفتن روزه شروع می‌کردند و بعد از سی روز با دیدن هلال عید، روزه را به پایان می‌رساندند و انجام ماه رمضان را، با نام «عید فطر» عید می‌کردند.

به این مناسبت، شاعری خطاب به معشوقه‌اش گفته است:

هلال عید می‌بینم آن پیوسته ابرویت

مبارک باد بر تو عید و بر من دیدن رویت

و یا:

بر لب بام برآ، گوشه ابرو بنما

روزه‌داران جهان منتظر ماه نو آند

عنعنۀ رؤیت هلال را دیده، روزه‌گرفتن و به پایان رساندن آن را تجلیل کردن در افغانستان نیز رایج بود. مثلاً در زمان سلطنت سراج‌الملک، طبق معلومات موجود، دیدن هلال ماه رمضان طوری بود که شام روزی که فردایش حلول ماه رمضان به وقوع می‌پیوست، مردم از خُرد و کَلان به

شمول مرد و زن، سعی به خرج می‌دادند تا هلال را اول‌تر از همه ببینند و به دیگران بنمایانند. به این مقصد، آنها به جای‌های مرتفع، بیشتر بام‌ها و تپه‌ها می‌برآمدند.

هنگام غروب آفتاب افق‌های روشن‌نمای مغرب را برای یافتن مهتاب رمضان جستجو می‌کردند. اگر یکی از بینندگان به دیدن ماه نو موفق می‌شد، با شور و لهله و شادمانی آن را به اشخاص دور و پیش خود توسط انگشت نشان می‌داد.

همین که دیدن ماه نو تحقق می‌پذیرفت، آنهایی که ماه نو را دیده‌اند، هر کدام به نوبت دست‌ها را بالا کرده برای سعادت شخصی و عایلوی و خویش و اقربا، همچنین برای آبادی و آرامی کشور خود دعا می‌کرد؛ برای بیچارگان سرسبزی مکان و رزق فراوان می‌طلبید.

بعد از این، آنها شخصی را به اسپ تیزپا و چابک‌رفتار سوار کرده، رؤیت هلال را برای سایر اهالی قریه هم‌جوار مژده می‌رساندند تا به استقبال روزه آمادگی بگیرند.^(۱)

جستجو و یافتن مهتاب شب اول رمضان از روزگاران قدیم، یعنی از وقتی که دین اسلام در بین مردم جاری شد، در تمام جامعه اسلامی معلوم بوده تا کنون در اکثر کشورهای مسلمان به اصالت خود مانده است.

می‌گویند که زمان شاه‌جهان در یکی از عیدها طبق معمول در جستجوی ماه نو شدیداً متوجه شده است و تصادفاً نخستین شخصی که هلال عید را دیده است، شاه‌جهان بوده است و او به مجرد دیدن هلال فوراً این مصراع را به زبان آورده است:

«هلال عید بر اوج فلک هویدا شد»

زوجه‌اش نورجهان بیگم که در آن محل حاضر بوده است، در جواب این مصراع بداهتاً گفته است:

«کلید میکده گم گشته بود، پیدا شد»

از این مثال پیداست که در مورد دیدن رؤیت هلال رمضان و عید آن نه فقط نمایندگان مردم عوام، بلکه اشخاص عالی مقامی از طبقه بالای جامعه شرکت می‌ورزیده‌اند.

ترتیب گرفتن روزه و رعایه سنت‌های آن در افغانستان به این قرار بود:

شام روزی که فردایش حلول ماه رمضان به وقوع می‌پیوست، مردم طبق اعلام ورود روزه توسط صدای توپ به مسجدها می‌رفتند و نخستین نماز را می‌خواندند.

شب اول رمضان بعد از ادای نماز، مردم به خانه‌هایشان برگشته، خواب می‌رفتند و در نیمه‌های شب، یعنی ساعت‌های دو سه از خواب برمی‌خاستند و برای تهیه غذای سحر که آن را «سحری» می‌گویند، آماده‌سازی می‌گرفتند.

پس از آنکه سحری را می‌خوردند و در موقع اش نماز صبح را می‌خواندند، دوباره به خواب می‌رفتند و تا ساعت‌های هفت هشت، خواب می‌کردند. ریش سفیدان و آنهایی که از کار فارغ بودند، زیاده‌تر خواب می‌رفتند. همین که شام فرا می‌رسید و اذان نماز شام شنیده می‌شد، به افطار می‌پرداختند.

در گذشته‌ها، در روزهای رمضان در کابل در چهار وقت، چهار توپ فیر (شلیک) می‌شد: توپ چاشت، توپ شام، توپ تراویح و توپ سحری. توپ چاشت و سحری در تپه بی‌بی‌مهر و نصب بود. اما توپ شام و توپ تراویح در جشن‌گاه عمومی چمن حضوری. این حادثه امروز هم ادامه دارد.

روز اول روزه به همین شکل سپری می‌شد و روزهای مطابق آن نیز به چنین صورت ادامه می‌یافت. امروزها نیز طرز گذراندن روزه همین گونه است.

در سابق برای بیدار کردن مردم، سحرگاهان از بالای گنبد بزرگ نقاره‌خانه که در میدان پشتونستان کابل اعمار شده بود و یکی از شاهکارهای معماری در افغانستان به شمار می‌رفت و متأسفانه امروز از آن یادگار باشکوه نام و نشانی باقی نمانده است، در شب‌های ماه رمضان نقاره می‌زدند. نقاره از دهل مسی عبارت بود که روی آن با پوست بز پوشیده می‌شد و تقریباً یک متر و بیست سانتی‌متر قطر داشت.

شخص نقاره‌چی نزدیکی‌های ساعت دوی شب برمی‌خاست و با دو عدد چوب مخصوص نقاره را به صدا درمی‌آورد. همچنین سحرگاهان اشخاص علی‌حده نیز بالای بام‌ها برآمده، نقاره و دهل شخصی خود را به صدا می‌آوردند.

در بعضی روستاها افرادی نیز بودند که قبل از نماز بامداد برمی‌خاستند و برای اینکه مردم را به سحری خوری بیدار کنند، کوچه به کوچه ده را می‌گشتند و صدا می‌کردند: «سحرخیز، سحرخیز». با این صدا مردم بیدار می‌شدند و غذای سحری می‌خوردند.

در آن زمان‌ها کوچه‌ها و بازارها مانند امروز توسط چراغک‌های برقی روشن نبود، بلکه با فانوس‌هایی که از طرف حلبی‌سازها ساخته می‌شدند و در داخل آنها شمع را می‌افروختند، تنویر می‌گرفتند. سرک‌ها نیز توسط چراغ‌دانی‌هایی که در فاصله هر پنجاه متر بالای پایه‌های چوبی نصب بودند و در داخل شان جین چراغ می‌گذاشتند، روشن کرده می‌شدند. هر سرک از خود یک چراغ‌چی داشت. فردا که روز روشن می‌شد، چراغ‌چی‌ها آمده، چراغ را خاموش می‌کردند و اگر تل (نفت سفید) کدामी از چراغ‌ها کم شده، آن را از بوتل‌های (بطری‌های) تلی خاک که با خود داشتند، پر می‌کردند. مردم در پرتو چراغ‌ها مدتی گشت‌وگذار کرده، بعد به خانه‌هایشان برمی‌گشتند.

یک حادثه قابل ملاحظه این است که یک روز قبل، جشن‌گاه شهر کابل

که با نام «جشن حضوری» مشهور بود، زیب و زینت می‌یافت. در این جشن گاه، پادشاه دور، سراج‌المثلت در شب‌های رمضان به افتخار این ماه با نام «افتخار شاهی» ضیافت‌ها می‌آراست؛ هر روز هنگام شام به این ضیافت‌ها از طرف دربار یک عده موی سفیدان و کلان‌شوندگان شهر کابل و موضع‌های گرد و اطراف آن دعوت می‌شدند، که تعدادشان هر روز به دو سه صد نفر می‌رسید. اما تعداد کسانی که بدون دعوت به خوان پادشاه برای افطار می‌آمدند، از هزار نفر هم زیاد بود.

در «افطار شاهی» زیر خرگاه روی خوان عریض در لعلی‌چه‌ها خرما، نمک و صراحی‌های آب گذاشته می‌شدند. همین که صدای توپ افطاری به گوش می‌رسید، حاضرانِ نفر با خرما و نمک و آب روزه خود را می‌گشودند و بعد نماز شام را طور دسته‌جمعی می‌خواندند.

سپس گرد خوان پادشاه می‌نشستند و به صرف طعام‌های لذیذ و دیگر خوردنی‌ها، از قبیل پلو، قابلی، چلو، نان‌های شیرین، کولچه‌های روغنی، کوفته‌قرمه، حلوا، فرنی، سبزی، ماهوت، مربا، ترشی و... مشغول می‌شدند.

استاد محمدکریم، استاد ولی‌محمد، استاد محمدرسول، استاد محمدابراهیم، استاد جلال‌الدین، استاد محمدحکیم، استاد عبدالرحمان، استاد محمدنبی، استاد طلائی پنجشیری و خلیفه گرگی هزارگی، از طباخان مشهور دربار سراج‌المثلت بودند که در شب‌های «افطار شاهی» در خدمت مهمانان قرار داشتند. بعد از آنکه افطار پایان می‌پذیرفت، مردم با مقصد به هضم‌رسانیدن طعام در افطار خورده‌شان، قدری گشت‌وگذار می‌کنند و سپس با خواندن نماز مشغول می‌شدند.

بعضی شب‌ها، اغلب شب‌های چهارده و بیست‌وهفت رمضان، پادشاه سراج‌المثلت نیز در این افطار اشتراک کرده، نماز را با مردم یکجا می‌خواند. حتی بعضی شب‌ها ادای نماز به امامت شخص سراج‌المثلت صورت

می گرفت.

می گویند که یک شب سراج‌الملت بعد از نماز شام یکی از میهمانان «افطار شاهی» حاجی عبدالعزیز لنگر را به حضور پذیرفته، پرسیدند:

- نان افطار چطور است؟ آیا شما از آن نان راضی هستید؟

حاجی عبدالعزیز لنگر گفته است:

- بلی قربان راضی هستم.

- آیا چیزی کمبود نیست؟

باز پرسیده است پادشاه.

- قربان، یکی چیز کمبود است.

گفته است حاجی عبدالعزیز لنگر.

پادشاه کمی متغیر شده گفته است:

- چه کمبود است؟

گفته است حاجی عبدالعزیز لنگر:

- قربان!

- همه چیز موجود است، صرف چیزی که کمبود است، شکر است.

ما این نان را در عمر خود ندیده‌ایم، اما شما دعا کنید که ما توفیق بیابیم و شکر این همت را ادا کرده باشیم.

جبین پادشاه گشاده شده است و حاجی عبدالعزیز لنگر را به آغوش گرفته، بوسیده است. به این ترتیب، «افطار شاهی» که با مصارف دربار برگزار می‌شد، از اول تا آخر ماه رمضان دوام می‌کرد.

بعد از ختم نماز، سراج‌الملت به ارگ شاهی می‌رفت و میهمانان نیز پراکنده شده، راه خانه‌های خود را پیش می‌گرفتند. عده‌ای از آدمان بعد از افطار و ادای نماز در یکی از خانه‌های دوستان گرد هم جمع‌آمده، به قصه‌گویی و کتاب‌خوانی مشغول می‌شده‌اند که آن تا موقع سحری خوری ادامه می‌یافت.

در این گونه شب‌ها جوانان به چای‌خانه‌ها رفته به غیر از کتاب‌خوانی سازو آواز را نیز به راه می‌انداختند. کتاب‌هایی که در این گونه مجلس و جمع آمده‌ها خوانده می‌شدند، عبارت بودند از «نادر المعراج»، «قصص الانبیاء»، «امیر حمزه»، «کلیله و دمنه» و...

قسمتی از آدما در شب‌های رمضان به خانقاه‌ها می‌رفتند و به ذکر «الاهو» می‌پرداختند. جوانان نورس و اطفال قد و نیم‌قد مصروفیت‌های دیگری داشته‌اند که بعضی از آنها امروز هم به مشاهده می‌رسد. یکی از این گونه مصروفیت‌ها «رمضانی رفتن» بود که در خصوص آن بعدتر توقف خواهیم کرد.

عید فطر

سر از ۲۶ و ۲۷ ماه رمضان، مردم به استقبال عید فطر آمادگی می‌گرفتند: خانه می‌تکاندند؛ گرد و اطراف حویلی‌هایشان را پاک‌کاری می‌کردند؛ کالا می‌شستند؛ برای اعضای خانواده‌شان سر و لباس نو می‌دوختند یا می‌خریدند؛ جهت پختن طعام‌های عیدانه مصالح تهیه می‌کردند؛ به دوستان دور و نزدیک خود تبریک‌نامه‌ها ارسال می‌داشتند؛ برای نزدیکان و اقاربشان تحفه‌ها تیار می‌کردند و...

طبق عنعنات مردم، روز بیست‌ونهم ماه رمضان یعنی یک روز قبل از عید به نام «روز عرفه» یاد می‌شد. شام آن روز عادتاً در هر خانواده به نام و خاطر هر یک از وفات‌شدگان‌شان فتیله‌ها (نوقچه) ساخته، آنها را در جای‌های معین روشن می‌کردند. نظر به پنداشت مردم از اجرای این عمل، ارواح مردگان گویا خشنود می‌شده است.

هم‌زمان با سوختن فتیله، آیاتی را از قرآن مجید تلاوت کرده، ضمن اتحاف دعاها، آن را نثار روح مردگان می‌ساختند. بعد آنکه فتیله کاملاً سوخته و خاموش می‌شد، طعامی را که به مناسبت یادبود مردگان تهیه

شده بود، هر خانواده به همسایگان و خویشاوندان شان می فرستادند. همسایگان و خویشاوندان نیز در فرستادن طعام نذری مرده‌ها این عمل را مرعی می دانستند.

در شب «روز عرفه» در همه عایله‌ها تا حدود نیمه شب به خاطر ترتیبات و تهیه طعام عید و تنظیم لباس‌های عیدانه، زنان هر خانواده مصروفیت زیادی داشته‌اند. به خصوص برای تدارک طعام مروج روزهای عید که با نام «حلوی سرخ» مشهور بود، کوشش زیادی به خرج می دادند.

بعد از سی روز روزه، عید رمضان فرا می رسید. مردم مسلمان این عید را به عنوان جشن مذهبی خود ارج می گذاشتند و گرمی می داشتند؛ از آمدن آن صد شکر می کردند و از رفتن ماه رمضان افسوس می خوردند؛ آن گونه که شاعری گفته است:

عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت

صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت

در روز عید، همگان، زن و مرد و پیر و جوان لباس‌های شسته و نو می پوشیدند. صبح آن روز مردها برای خواندن نماز عید به مسجد می رفتند. بعد از ادای خطبه و نماز عید با هم بغل‌کشی و روبوسی کرده، روز عید را به همدیگر تبریک می گفتند و این عبارات را به زبان می آوردند:

«عیدتان مبارک»، «برادر، ایام شریف مبارک»، «روزه و نمازها قبول»، «داخل حاجیان و قاضیان» و مانند اینها. در این معانقات شرط نبود که کس، کسی را بشناسد؛ می شناخت یا نمی شناخت، از اهل گذر کوچه‌اش بود یا نبود، به نام برادر مسلمان با هم عیدی می کردند. عقیده دینی و مدنیت ملی مردم افغانستان امر می کرد که مسلمانان در هر جایی باشند، با هم دوست و برادرند. سپس هر کس صدقه فطریه‌اش را که قبلاً آماده کرده بود، به اشخاص مستحق تعارف می کرد. کسانی که اشیا و اموال شان را گم کرده بودند، در این اجتماع از آن یادآور می شدند و آن عده اشخاصی

که در مورد اشیا و اموال گم‌شده معلوماتی داشتند، آنها را حاضر کرده، به صاحبانش برمی‌گرداندند. همچنین کسانی که به هم کدورت و کینه داشته بودند، در این موقع از طرف اهل مجلس آشتی داده می‌شدند.

این بغل‌کشی و روبوسی‌ها چند مدت ادامه می‌یافت. بعد از آنکه مردم از مسجد بیرون می‌شدند، به دیدوبازدید دوستان و وابستگان‌شان می‌رفتند و اول‌تر از همه ریش‌سفیدان و برجاماندگان را احوال می‌گرفتند؛ با یک پیاله چای و چند دانه نقل، دهان شیرین کرده به خانه‌های عزاداران برای فاتحه می‌رفتند. این‌گونه دربه‌درگردی‌ها که در هر خانه دسترخوان عیدانه گشوده بود، تا عصر دوام می‌کرد. اما در دهات رسم بود که هر کس بعد از عصر، یعنی در ساعت‌های چهار، پنج و شش هم که به مهمانی و دیدوبازدید می‌آمد، صاحبان خانه با آفتابه دست او را می‌شویندند و برایش طعام می‌آوردند. آنها عقیده داشتند که مهمان‌نوازی خشک‌وخالی معنی ندارد؛ مهمان‌نوازی این است که مهمان لقمه‌ای نان باید در خانه میزبان خورده باشد. در روز عید، مردم از شهر به ده‌ها می‌رفتند و از ده و قریه‌ها برای عیدکردن به شهر می‌آمدند. اطفال و جوانان گروه‌گروه به خانه‌های خویشان و دوستان تشریف می‌آوردند.

در سه روز عید در همه خانواده‌ها دسترخوان گسترده در روی آن انواع مختلف میوه گذاشته می‌شد. در بعضی محله‌ها در روز اول عید بعد از ادای نماز عید از هر خانه به مسجد طعام پخته‌شده می‌آوردند. طعام‌های آورده‌شده را یک نفر شخص روحانی و چند تن از ریش‌سفیدان مجلس به عنوان تبرک روز عید توزیع می‌کردند. یک قسم آن برای بینوایان، راهگدран و مسافرانی که فرصت توقف نداشته‌اند، داده می‌شد. بخش دیگر آن سهم چوپان و ده‌مرده‌های گوسفندان و بز و بزغاله‌های اهل قریه بود. قسم سیّم را روحانیان و موی‌سفیدان مذکور به حاضران در همین مجلس صرف می‌ساختند. بعد از صرف طعام، یک نفر از علما جهت خیر

و برکت، سلامتی و خوشی مردم و سعادت وطن دعا می‌کرد و اهل مجلس را برای خارج شدن از مسجد اجازت می‌داد.

پس از ادای مراسم و ختم صرف طعام، نوجوانان و اطفال قد و نیم‌قد دسته‌دسته در گرد و اطراف شهر و قریه و جای‌های هموار و وسیع جمع آمده، از خوشی‌هایی که عید برایشان ارمغان آورده است، استقبال شایان به عمل می‌آوردند و در بازی‌های محیطی، از قبیل تخم‌جنگی و بازی‌های دیگر مشغول می‌شدند.

دختران جوان و نارس در یک محل معین اجتماع کرده، از ریسمان، گاز [تاب] می‌ساختند و هر کدام به نوبت به گاز سوار شده، آن را به پیش و عقب حرکت می‌دادند. همچنین آنها به طور دوتایی در پهلوی گاز قرار گرفته، به نواختن دایره با آواز و لهجه هرچه گیراتر ترانه و دوبیتی‌های محلی را زمزمه می‌کردند؛ از قبیل دوبیتی‌های ذیل که مضمون عاشقانه داشته‌اند:

ای زاغ سیاه که در هوا می‌گردد

گرد سر یار بی‌وفا می‌گردد

گرد سر یاری که ندارد شفقت

بیهوده در این شهر چرا می‌گردد؟

✽

سر راهت نشینوم، مارواری

بده دستمال دستت، یارواری

بده دستمال دستت، یار شیرین

به گردن جل کنوم طومارواری

✽

مه خواب دیدم که رویت شبنم آمد

به خواب دیدم که یار همدم آمد

ز خواب جستم که یار خود ندیدم
چطور غم بود که بالای غم آمد؟

✱

در فصل بهار، پول به دستم دادی
در حین جوانی‌ها شکستم دادی
من دست به دامن تو دادم به امید
تو دامن نومیدی به دستم دادی

به همین شکل، روز اول عید به پایان می‌رسید. در روزهای بعدی آن عده خانواده‌هایی که با هم قرابت و خویشی داشتند، به شکل جداگانه، طور عایلوی [خانوادگی] به منزل همدیگر دعوت می‌شدند و تبریكات عید را به جا می‌آوردند. در بین، آن خویشاوندانی که خانه‌هایشان از هم دور بود، این‌گونه رفت‌وآمد و بازدیدها از سه روز تا یک هفته دوام می‌کرد.

خلاصه، ماه مبارک رمضان ماه طهارت و پاکی، تقوا و راست‌کاری و نیک‌اندیشی است. ماهی است که مسلمانان تلاش دارند و می‌خواهند کردار، گفتار و پندارشان با صدق و راستی همراه باشد، تا بتوانند به این وسیله، سعادت دو جهان - این دنیا و آن دنیا - را نصیب شوند.

میلهٔ رمضان

«رمضانی رفتن» یا «رمضانی خواندن» که ذکرش در بالا رفت، در بین مردم دری‌زبان افغانستان با نام «میلهٔ رمضان» نیز معلوم است. این میله خصوصاً در بین اهالی ولایت‌های کابل، پروان، لوگر، بلخ، هرات، جوزجان، فاریاب، تخار، نیمروز و دیگر مناطق تاجیک‌نشین کشور بیشتر رایج است.

باید یادآور شد که با گذشت ایام، برخی از رسم و آیین‌های قدیم که در مرحلهٔ پیدایش و تشکل‌شان مراسم و آیین‌های خاص کلان‌آپان به شمار

می‌رفتند، به محیط زندگی کودکان و نورستگان انتقال شده‌اند. فعلاً اطفال به این قبیل مراسم، آیین‌ها و جشن‌ها به حیث یک مشغولیت، مصروفیت و بازی نظر و مناسبات می‌کنند. «میلهٔ رمضان» نیز یکی از آیین‌های از بزرگان به خردسالان انتقال گشته است که در ماه مبارک رمضان دایر می‌شود. امروز «میلهٔ رضانی» کاملاً به اختیار کودکان و نورسان گذشته است. سال‌های پیش در کل شهر و دهات افغانستان تشکیل و تدویر این میله نیز توسط خردسالان به وقوع می‌پیوست. مقصد از سازمان‌دادن میلهٔ مذکور تأمین استراحت و سرگرمی اطفال بود. نیمی از بچه‌ها از تشکیل این میله می‌خواستند، وقت خود را با رفیقان هم‌سال و دوستان هم‌قطارشان به خوشی گذاراند. علاوه بر این «میلهٔ رضانی» یک نوع واسطه‌ای بود که توسط آن، اطفال طلبات مادی خویش را قانع می‌کردند. از این رو، آنها به «میلهٔ رضانی» علاقه‌ای زیاد ظاهر می‌کردند و فرارسیدن ماه مبارک رمضان را بی‌صبرانه و با خوشحالی و سرور انتظار می‌شدند و به استقبالش، چیزهای مورد انتظار آماده می‌ساختند.

دربارهٔ مقصد تشکیل «میلهٔ رضانی» و نفع آن برای اطفال در مقاله‌ای که تحت عنوان «رمضان» با امضای «ک. ب» چاپ شده است، می‌خوانیم: «برای اطفال در فرارسیدن «میلهٔ رضانی» دو موضوع مطرح است: یکی اینکه «میلهٔ رضانی» به مسائل اقتصادی فطرتاً سرشتی دائمی دارد و اطفال هم به پول و پول‌داری عمیقاً علاقه‌منداند و همیشه آرزو دارند پول داشته باشند تا از پول در خرید مواد خوراکی مطابق میل و خواهش خود استفاده کنند. دیگر اینکه «میلهٔ رضانی» جنبهٔ تفریحی و سرگرمی برای اطفال و نیمه‌نوجوانان (نورسان) دارد. اگر انسان به حال طفلان متوجه شود، پی می‌برد که اطفال در ابتدا، قبل از آنکه متوجه مسائل و موضوعات عمیق زندگی شوند و یا در مسائل زندگی داخل شوند و مسئولیت زندگی را احساس کنند، به بعضی چیزها، من جمله به پول علاقه داشته و می‌کوشند

تا همیشه خوش باشند و وقت خود را با هم‌سالان و هم‌قطاران خود خوش بگذرانند.^(۳)

«میلهٔ رضانی» عادتاً از طرف شب صورت می‌گرفت و در اکثر محله‌ها سه چهار روز دوام می‌کرد. ولی در بعضی منطقه‌ها، مثلاً در هرات تا ده روز طول می‌کشید. طرز تشکیل و برگزاری «میلهٔ رضانی» در افغانستان به قرار ذیل بود: در روز سیزده یا چهارده ماه رمضان عده‌ای از پسران نوجوان و بچه‌های خردسال هم‌گذر، پیش از افطار و نماز شام در مرکز گذر یا در نزدیکی‌های محلهٔ خود به هم جمع می‌آمدند و در این جمع‌آمد: ساعت، جای جمع‌شوی و دیگر نقشه‌هایشان را قبلاً بررسی و حل و فصل می‌کردند. همچنین در این جمع‌آمد بچه‌ها از بین‌شان یک نفر شوخ و چالاک را به صفت شیرین‌کار و یک نفر دیگر را به حیث سردسته انتخاب می‌کردند. بعد از این، بچه‌ها وعده می‌گذاشتند که پس از افطار و نماز شام، همه در فلان جای حاضر می‌شوند و از همان نقطه، «میلهٔ رضانی» را آغاز می‌کنند. همگان این وعده را با هم می‌پذیرفتند و به خانه‌هایشان برمی‌گشتند. بعد از ادای افطار و ختم نماز شام، بچه‌ها با عجله خود را به محل تعیین‌شده می‌رساندند. آنجا به تن بچه‌ای که او را به صفت شیرین‌کار انتخاب کرده بودند، لباس ژنده و به سرش کلاه کاغذی تاج‌دار پوشانیده، کمرش را به ریسمان می‌بستند. همچنین به خاطر اینکه او را کسی نشناسد، به لب و منهنش ریش و بروت قلبکی [تقلبی] می‌چسبانیدند. پس از همهٔ این، بچه‌ها طبق نقشه مطرح‌شده به «میلهٔ رضانی» به دوره‌گردی داخل محلهٔ خود آغاز می‌کردند و اکثراً به خانه‌هایی می‌رفتند که در سطح زندگی نسبتاً بلندتر قرار داشته باشند.

بچه‌ها همین که به دروازهٔ عایله‌ای نزدیک می‌شدند، تحت نوای طبلک و سرنای، همه با صدای بلند و با یک نظام و آهنگ خاص به خواندن سرودی که با نام «رضانی» یاد می‌شد، می‌پرداختند. سربیت سرود را

یکی از بچه‌های خوش‌آواز می‌خواند و دیگران بیت‌گردان را چون نقرات پس از هر بیت یا بند سرود به طور دسته‌جمعی تکرار می‌کردند. یکی از نسخه‌های این سرود که در کابل مروج بود، به این شکل خوانده می‌شد:

همه:

رب من، یا رب من، یا رمضان
السلام و علیک ماه رمضان
یک نفر:

رمضان رفته بود و باز آمد
بی‌نمازها سر نماز آمد

همه:

رب من، یا رب من، یا رمضان
السلام و علیک ماه رمضان
یک نفر:

رمضان سی روز مهمان من است
غنچه گل سر دیگدان من است

همه:

رب من، یا رب من، یا رمضان
السلام و علیک ماه رمضان
یک نفر:

رمضان سی روز یاری می‌کند
شکم‌های پر را خالی می‌کند

همه:

رب من، یا رب من، یا رمضان
السلام و علیک ماه رمضان^(۴)

بچه‌ها سرودخوانان به درون حویلی [حیاط] می‌درآمدند. در حویلی

بچه‌ای که وظیفه شیرین‌کار را به عهده داشت، تحت صدای سرود «رمضانی» رقص کنان جست‌وخیز می‌زد؛ با حرکتهای خنده‌آور اهل خانواده را به خود متوجه ساخته، به خنده می‌آورد. این عمل تقریباً ده پانزده دقیقه دوام می‌کرد. سپس بچه‌ها نام یکی از فرزندان آن خانواده را به زبان می‌آوردند و اگر فرضاً نام آن فرزند صفر باشد، همان نام را به سرود داخل کرده، همه یکجایی این دو مصراع را می‌سراییدند:

کنج کنج خانه چه‌ها دیده‌ایم

در سر صفر گل‌ها دیده‌ایم

این بیت را بچه‌ها بار دیگر نیز تکراراً می‌خواندند؛ اما دفعه دوم نام فرزند دوم آن خانواده به زبان گرفته می‌شد. همین‌طور در آن عایله چند نفر فرزند باشد، وابسته به آن بیت هم تکرار می‌یافت و هر دفعه نام فرزند دیگر آن عایله ورد زبان اشتراک‌کنندگان «میلهٔ رمضانی» قرار می‌گرفت و در بیت ذکر می‌شد. اگر ماه رمضان در فصل تموز (تابستان) تصادف کند، آنگاه بچه‌ها این هم علاوه می‌کردند:

رمضان رفته بود سوی مکه

بر ما آورد خروار^(۵) پکه^(۱)

در آخر بچه‌ها می‌دیدند که از هنرنمایی و سرودخوانی پرجوش و خروش آنها اهل خانواده خوش هستند، به کدبانوی صاحب‌خانه طمع‌کارانه مراجعت کرده، به آواز بلند می‌گفتند:

یا جواب، یا صواب

یا شیشهٔ پرگلاب

بی‌بی، بی‌بی، هو کن

دسته در کندو کن

هر چی داری، بیرون کن

بیار رمضانی را

بچه‌ها هرچه را که از قبیل گندم، پول، کولچه، مسکه، پنیر، کشمش، غولینگ، توت خشک، و غیره از آن خانواده نصیب‌شان می‌شد، گرفته و در حق اهل آن خانواده دعای نیک کرده، از آنجا بیرون می‌آمدند و به خانه‌های دیگر می‌رفتند.

در خانه‌های دیگر نیز همان عمل اولی را تکرار می‌کردند. مبادا اگر یکی از خانواده‌ها برایشان چیزی نمی‌داد و نسبت به آنها بی‌اعتنایی ظاهر می‌کرد؛ به رسم احتجاج، زیربغلی را به شدت و متصل هم می‌نواختند و سرکرده سرود بیت زیرین را می‌خواندند و دیگران نیز آن را تکرار کرده، غرغرنکان از خانه برآمده، می‌رفتند:

«رمضان» گفته گفته مانده شدیم

زیر دیوار شما پوده^(۷) شدیم^(۸)

تخمیناً ساعت‌های ده یازده شب «مراسم رضانی» به آخر می‌رسید. بچه‌ها همگان در یک گوشهٔ محلهٔ‌شان با هم نشستند، هر چیزی را که به دست آورده‌اند، مساویانه تقسیم می‌کردند و خوش و خُرسندانه به خانه‌هایشان می‌رفتند. در شب دویم باز هم در همان محلهٔ معین جمع آمده، از همان جا با خواندن سرود «رضانی» شروع می‌کردند. در شب سیّم نیز همین عمل را انجام می‌دادند، شب سیّم که شب پانزدهم ماه رمضان است، «میلهٔ رضانی» خاتمه می‌یافت.

در بعضی محله‌های افغانستان این مراسم بی‌وقت‌تر، یعنی از سیّم یا چهارم ماه رمضان شروع می‌شد و نیز سه یا چهار روز دوام می‌کرد.

عموماً «رضانی» یکی از میله‌های مشهور معمول و دوست‌داشتنی اطفال در افغانستان است. هدف از تشکیل و تدویر این میله تنها از تأمین استراحت و سرگرمی اطفال و دریافت مواد مورد نیاز آنها، عبارت نیست. برگزاری «مراسم رضانی» این چنین مقصد استقبال از فرارسیدن ماه مبارک رمضان و تبریک و تهنیت مردم و اهل هر خانوادهٔ ده، کوچه، گذر و محلهٔ

مربوطه را با این ماه در ضمیر دارد. با تشکیل این مراسم اطفال می‌خواستند در ارتباط با عنعنه‌های نیاکان در ارج گذاشتن و گرامی داشتن ماه شریف رمضان چون کلان‌سالان سهم‌گیری و حصه‌گذار باشند؛ به این ماه، پاکی و آزادگی، شکوه و شهامت بخشند و خصوصاً طراوت آن را افزون کنند. علاوه بر این در ضمیر «میلهٔ رضانی» مفهوم پاس‌داشتن سنت‌های نیاکان و ابراز احترام نسبت به آنها نهفته است. از همه مهم‌ترینش در «میلهٔ رضانی» مسألهٔ حفظ سلامت انسان توسط گرفتن روزه تأکید و ترغیب شده است.^(۹)

مورد تذکر است که در بابت تحقق مندرجات و افادهٔ اهداف «میلهٔ رضانی» سرودی که با نام «رضانی» در جریان تدویر آن خوانده می‌شد، نقش مهمی داشت. می‌توان گفت که پایهٔ بنیاد و استواری میلهٔ مذکور و در بین علاقه‌مندان خود محبوبیت پیدا کردن آن اساساً در همین سرود است. محض همان سرود است که توسط آن ارتباط «میلهٔ رضانی» با ماه مبارک رمضان به وقوع می‌پیوندد.

«رضانی» ماهیتاً سرودی دینی - مذهبی است. سرودی است که در هر مصرع آن یک مسألهٔ مربوط به ماه رمضان و روزه بازتاب شده است. مثلاً مصرع «السلام علیک، ماه رمضان» معنایی را افاده می‌کند که بچه‌ها از فرارسیدن ماه رمضان خوش هستند و قدم آن را در کشورشان با قناعت‌مندی استقبال می‌گیرند. یا اینکه در بیت «رمضان رفته بود و باز آمد»، «بی‌نمازها سرِ نماز آمد»، مسألهٔ ماه طاعت و عبادت و پاکی و آزادگی بودن رمضان افاده یافته است. در مصرع‌های «رمضان سی روز یاری می‌کند»، «شکم‌های پر را خالی می‌کند»، باشد که حقیقت صحت‌مندی آدمان، که از گرفتن روزه سر می‌زند، بیان و تأکید شده است.

در مجموع در سرود «رضانی» ماه رمضان همچنین ماه خدا، ماه نماز و روزه، پاکی و رستگاری و ماه خیر و سخاوت بررسی و ارزیابی شده

است. به نظر چنین می‌رسد که سرود «رمضانی» در نوبت خود یک نوع تبلیغات و دعوت در راه جلب مردم و روآوراندن آنها به طاعت و عبادت، به روزه، به کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک در ماه مبارک رمضان است. بنابراین می‌توان گفت که «رمضانی» یک سرود عادی نبوده، بلکه در ردیف سرودهایی قرار می‌گیرد که آنها در بابت تلقین و گسترش کار و عقیده‌های دینی و مذهبی در بین مردم مسلمان مقام خاصی را اشغال می‌کند.

عموماً مسأله ارج گذاشتن و گرامی داشتن ماه رمضان و استقبال گرم از فرارسیدن آن همچنین ماه خدا و ماه روزه و نماز و پاکی و راست‌کاری از مهم‌ترین و عمده‌ترین مسأله‌های مندرجه‌ی غایوی سرود «رمضانی» به شمار می‌رود. این مسأله خصوصاً در نقرات و چند مصرع آغازین آن بیشتر به مشاهده می‌رسد. اما اعتراف باید کرد که در سرود «رمضانی» مصرع‌های غیردینی نیز کم نیستند. جای داشتن چنین حادثه را در مسأله بالا نیز پی‌بردن ممکن است. دیده می‌شود که مضمون مندرجه‌ی این قبیل مصرع‌ها را غالباً طلب و خواهش بچه‌ها از صاحب‌خانه و آرزو و تمنیات آنها نسبت به اهل خانواده مورد نظر تشکیل می‌دهد. علاوه بر این در بعضی این مصرع‌ها همت بلند و وقار و غرور طفلان بچه‌ها، روحیه‌ی آنهایی که در تشکیل و تدویر «میله‌ی رمضانی» بی‌واسطه شرکت می‌ورزند، انعکاس یافته است. خلاصه در این‌گونه مصرع‌ها ابراز خود بچه‌ها که قهرمان لیریکی سرود «رمضانی» اند، روشن‌تر پیش نظر به جلوه می‌آید. مثلاً متن زیرین که مرادف دیگر سرود مذکور است، نیز این دعوی را به ثبوت می‌رساند:

همه:

بلی، بلی، بلی

رمضان یا رب، یا رب رمضان

السلام و علیک ماه رمضان^(۱۰)

یک نفر:

رمضان رفته بود و باز آمد

بی نمازها سر نماز آمد

یک نفر:

رمضان سی روز مهمان من است

رمضان قوت ایمان من است

یک نفر:

رمضان سی روز عیاری می‌کند

شکم‌های پر را خالی می‌کند

یک نفر:

بام خانه‌تان یک تار آویزان

خدا بچه بینه، نامش رمضان

یک نفر:

شاخ زردآلو گورگور می‌کند

بی بی جان طبق‌ها را پر می‌کند

یک نفر:

الا ای بی بی، کیش کیش می‌کنی

طبق‌های چینی را کیشمش می‌کنی؟

یک نفر:

در سر قلعه، سنگ انداختیم

دو تا قوش بچه را جنگ انداختیم

دو تا قوش بچه شاه قوشک‌ها

ما نمی‌ترسیم از این لوچک‌ها

یک نفر:

ما بچه‌ها خسته‌ایم لوچک‌لوچک

ما نمی‌گیریم پیسه پوچک (۱۱)

یک نفر:

ما بچه‌ها خسته‌ایم طاقه طاقه

ما نمی‌گیریم نان‌های قاقه

یک نفر:

این خانه از کیست، کیلکینچه^(۱۲) دارد؟

ما کو می‌دانیم، شیربچه دارد

یا صواب، یا جواب

یا یک کاسه قولونقاب

یا سنگ پنج‌من

یا کوزه آب^(۱۳)

در متن سرود، مصرع‌هایی شامل‌اند که آهنگ هزل‌آمیزی (یوموریستی) دارند و یا عنصرهای کنایه و مجاز را از بر کرده‌اند (از قبیل «بی‌نمازها سر نماز آمد»، «رمضان سسی روز یاری می‌کند، شکم‌های پر را خالی می‌کند»، «شاخ زردآلو گورگور می‌کند، بی‌بی‌جان طبق‌ها را پر می‌کند»، «دو تا قوش بچه شاه قوشک‌ها، ما نمی‌ترسیم از این لوچک‌ها»، «ما بچه‌ها خسته‌ایم لوچک‌لوچک، ما نمی‌گیریم پیسه پوچک»، «ما بچه‌ها خسته‌ایم طاقه‌طاقه». «ما نمی‌گیریم نان‌های قاقه»، «یا صواب یا جواب»، «یا یک کاسه قولونقاب»، «یا سنگ پنج‌منی»، «یا کوزه آب» و امثال آنها).

گمان می‌رود که خوانندگان سرود با استفاده از این قبیل مصرع‌ها می‌خواستند در جریان «میله رمضان» اهل هر خانواده را بخندانند؛ به شور و شوق آورند و دقت آنها را به طرف خود جلب کرده و صاحب‌خانه و کدبانوها را وادار سازند که هنگام دادن انعام به عوض سرودخواندن‌شان به بچه‌ها، دست‌گشاده و سخاوت‌مند باشند.

چنین حادثه، یعنی جای‌داشتن مصرع‌ها و عبارت‌های هزل‌آمیز و کنایه‌دار خنده‌آور در مرادف زیرین سرود نیز به مشاهده می‌رسد. در اینجا

یک سلسله سخنان سرود را خنده‌آور و شوق‌انگیز کرده‌اند که آنها با تدویر مبالغه‌آمیز گفته شده‌اند و از کنایه و مجاز و پیچینگ، سیراب و سرشارند. در این امر، استفاده عبارات و کلمه‌هایی از حقیقت دور و به کاربردن اصول سخن‌بازی در تلفظ واحدهای افاده‌کننده شماره‌های مقداری (مانند «یک کم چل و دو» به جای «چهل و یک»، «یک کم چل و چار» به جای «چهل و سه» و امثال آنها) نیز مساعدت کرده است.

چنانچه در متن این سرود می‌خوانیم:

رمضان، یا رب، یا رب رمضان

السلام و علیک ماه رمضان

رمضان رفته بود و باز آمد

بی‌نمازها سر نماز آمد

رمضان سی روز یاری می‌دهد

شکم پُره خالی می‌کند

رمضان سی روز مهمان من است

قوت دین و ایمان من است

ما بچه‌ها بودیم یک کم چل و دو

یکی را زدیم با زخم کدو

ما بچه‌ها بودیم یک کم چل و چار

یکی را زدیم با زخم چنار

ما بچه‌ها بودیم یک کم چل و هفت

یکی را زدیم، گریان کرده^(۱۴) رفت

ما بچه‌ها بودیم یک کم چل و یک

یکی را دادیم یک پای پوچلک

رمضان گفته گفته مانده شدیم

زیر دیوار شما پوده شدیم^(۱۵)

از عنصرهای هزل و شوخی و از کلمه و عبارتهای مبالغه‌آمیز و مجازی مرادف زیرین سرود که با چند مصرع خود به مثال بالا هم‌رنگ است، نیز برخوردار است:

همه:

بلی، بلی، بلی، بلی

رمضان، یا رب، یا رب رمضان

السلام و علیک ماه رمضان

رمضان گفته گفته مانده شدیم

زیر دیوار شما پوده شدیم (۱۶)

یک نفر:

ما بچه‌ها بودیم چل و یک و دو

یکی را کشتیم با پوست کدو

ما بچه‌ها هستیم چل و یک و هشت

یکی را زدیم، گریان کده گشت

یک نفر:

یک خروس سفیدی سحری

هر سحر می‌خیست با نغمه‌گری

یک نفر:

شاخ زردآلو، انگور سیاه

ما نمی‌ترسیم از گرگ سیاه

یک نفر:

سر قلا (۱۷) تونگه (۱۸) حیدری

دختر شیشتن (۱۹) مانند پری

یک نفر:

سوزنک زیر زمین زنگ می‌زنه (۲۰)

دختره تره و بادرنگ می‌زنه (۲۱)

یک نفر:

سر قلا تنگ آب است

بی بی خانوم جان مست خواب است

همه یکجا به صاحب‌خانه مراجعت کرده:

یا جواب، یا جواب

یا سنگ پنج من،

یا کوزه آب^(۲۲)

باید یادآور شد که «میلهٔ رضانی» از رسم و رواج‌های ملی تنها مردم افغانستان نیست؛ و به دیگر مردم کشورهای سرزمین خراسان باستان، از جمله تاجیکستان، ازبکستان و ایران نیز تعلق می‌گیرد. این میله در تاجیکستان و محله‌های تاجیک‌نشین ازبکستان، من جمله در سمرقند و بخارا و ناحیه‌های روستاهای گرد و پیرامون آنها با نام «رمضان خوانی» یا «رب من گویی» یاد می‌شود.^(۲۳) در ایران، مراسم مذکور با نام «رمضانی» رایج است. ولی امروز در تاجیکستان و ازبکستان «رمضان خوانی» کم‌اندرکم به مشاهده می‌رسد.

از مقایسهٔ موادی که در سرزمین تاجیکستان و ازبکستان و افغانستان و ایران گردآمده، پیداست که تشکیل و تدویر «میلهٔ رضانی» مراسم «رمضان خوانی» و «رب من خوانی» در این کشورها تکرار محض نباشد هم، ولی آنها به هم شباهت نزدیکی دارند.

سرودهای «رب من» یا «رمضانی» و یا «ترانهٔ ماه رمضان» که در ایران با همین نام معلوم است^(۲۴)، با محتوا، ساختار و اسلوب و وزن خود شبیه همدیگرند. و یقین است که آنها اساساً نسخه‌های گوناگون یک سرودند. جهت مقایسه می‌خواهیم یک نسخهٔ به دست آمدهٔ سرود «رب من» از دیه سربوستان ولایت بخارا را ذکر کنیم که آن با مندرجه، شکل، اسلوب و وزن خود می‌تواند جواب‌گوی دعوای بالا باشد. چنانچه:

همه:

رب من، یا رب من، یا رمضان

رب من، الله، ماه رمضان (۲۵)

یک نفر:

رب من چند روز مهمان من است

شبکا (۲۶) عاشق یوغان من است

یک نفر:

ای بی بی، برخیز، دولت سرتان

صدویست ساله شود پسران

یک نفر:

ای بی بی، در آمدی، در آمدی

چغبوتا غلتید، پس در آمدی

یک نفر:

«رب من» گفته آمدیم به درتان

خواه دهد، خواه ندهد، میلکتان

یک نفر:

از تگ آستانه برآمد یک خروس قشقاری

سحرها جیغ می زند نقره گری

یک نفر:

بچه ها آمدند لبلب بام

خدا یک پسر دهد دا ملا امام

یک نفر:

بچه ها آمدند مویز برین

خدا یک پسر دهد رییس برین

یک نفر:

بچه‌ها آمدند خمیر برین

خدا یک پسر دهد امیر برین

یک نفر:

بچه‌ها آمدند غوره برین

خدا یک پسر دهد توره برین

یا صواب، یا جواب

یا یک کاسه قولونقاب^(۲۸)

در این متن مصراع‌ها، عبارت‌ها و کلمه‌هایی هستند که آنها در نسخه‌هایی هم از افغانستان و هم از تاجیکستان و ازبکستان ثبت شده سرودهای «رمضانی» و «رب من» با عین شکل و با عین مضمون تکرار می‌یابد. این حادثه خصوصاً در مصراع‌ها، عبارت‌ها و کلمه‌های «رب من، یا رب من، یا رمضان، رب من، الله، ماه رمضان»، «رب من چند روز مهمان من است»، «بی‌بی‌ها طبق‌ها ره پر می‌کند»، «ما نمی‌ترسیم از گرگ سیاه»، «یا جواب، یا صواب»، «یا یک کاسه قولونقاب»، و... به مشاهده می‌رسد. علاوه بر آنکه طرز مراجعت بچه‌ها به صاحب‌خانه و طریق دعاکردن‌ها و کلمه و عبارت‌های خنده‌آور و هزل‌آمیز به دایره فهمش خودشان موافقی را استفاده‌بردن آنها (از قبیل «صدویست ساله شود پسر تان»، «ای بی‌بی، درآمدی، درماندی»، «خواه دیده، خواه ندیده، میلکتان»، «خدا یک پسر دهد رییس برین» و امثال آنها) در موادی که از سه کشور افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان گرد آمده‌اند، نیز به همدیگر خیلی نزدیک‌اند.

این‌گونه شباهت مندرجوی و شکلی و اسلوبی را هنگام مقایسه سرودهای «رمضانی» و «رب من» با «ترانه ماه رمضان» نیز پی‌بردن ممکن است.

ذیلاً چند مصراع آغازین را از «ترانه ماه رمضان» به طور مثال ذکر

می‌کنیم که آنها دلیل روشن این ادعا هستند:

بلی، بلی، آمد ماهِ رمضو^(۲۹)

روزه می‌گیرند از خُرد و کلو^(۳۰)

رمضو آمد با سه صد سوار

چووه^(۳۱) ور داشته، که تو روزه بدار

روزه می‌گیروم، لاغر می‌شووم

گر نمی‌گیروم، کافر می‌شووم

رمضو آمد، مهمانش کنی

بز و بزغاله به قربانش کنی

رمضو آمد، یا رب، رمضو

رمضو آمد خوشنومی خدا^(۳۲)

در آخر همین را گفته‌ایم که سرود «رمضانی» نسخهٔ قلمی خود را نیز داراست که آن به امر امیر عبدالرحمن قاضی به اهتمام عبدالربیع سنگی‌زاده و دست‌خط حافظ حیدری در تاریخ شانزدهم ماه شریف رمضان سال ۱۳۶۱ قمری هجری (برابر سال ۱۹۳۸ میلادی) با نام «رمضانی» در شکل کتابچه‌ای کوچک (چاپ پیتاگرافی) در کابل به طبع رسیده است. سرود از بیست و پنج بند یا ۱۵۰ مصراع عبارت بوده، در شکل مسدس ایجاد شده است.

این اثر که از طرف کدام شاعر نامعلوم به دنیا آمده است، سرتاسر جنبهٔ دینی - مذهبی دارد و از این جهت از «سرود رمضانی» شفاهی فرق می‌کند.

عمده‌ترین مسأله‌هایی که مضمون و مندرجات این سرود را تشکیل داده‌اند، اینهاست:

مدح و ستایش خدا، پیغمبران و تعریف و توصیف ماه رمضان همچنین ماه طاعت و عبادت، روزه و ماه پاکی و آزادگی و راستی و راست‌کاری.

همچنین در سرود، ماه شادی و نشاط و ماه شوق و طرب بودن ماه رمضان ارزیابی و تأکید شده است. اینک متوجه می‌شویم به چند بند سرود مذکور که ذکرشان هم چون نمونه تصویر ماه رمضان ذیلاً صواب دانسته شد:

شکر الله رمضان باز رسید
 در جهان ذوق و طرب گشت پدید
 صبح روز گر دهد از ضعف نوید
 فرح‌افزای شامش چون عید
 رب من، یا رب من، یا رمضان
 جز تو نبود در دو جهان
 آمد از فیض کریم متعال
 رمضان یعنی ماه نیک خصال
 همچنان غره ماه شوال
 رب من، یا رب من، یا رمضان
 هست این قاعده بر اهل زمان
 روزه‌داران به امید فرقان
 غنچه‌شان تشنه لب و خشک دهان
 بر سر نعمت الوان نگران
 مؤمنان منتظر بانگ اذان
 رب من، یا رب من، یا رمضان
 هست یک نام خوشت الرحمان^(۳۳)

سرود «رمضانی» بعد از چاپ برآمده‌اش به استقبال گرم هوادارانش مواجه شده است و به صفت یکی از اثرهای بهترین درباره ماه مبارک رمضان شناخته شده است.

عبدالربیع سنگی‌زاده در خاطرات خود درباره این سرود نوشته است:

«رمضانیه» در ماه رمضان مبارک ۱۳۶۱ هجری در چاپخانه سنگی کابل طبع و در محافل سرائیده می‌شد و همه گاه مورد علاقهٔ دوستان و منسوبین گرامی بوده، مطالبه می‌داشتند، که به تجدید طبع آن مصمم بودم...»^(۳۴)

با امر امیر عبدالرحمن خان قاضی به طبع رسیدن این اثر و در بین دوستان و منسوبین گرامی «اعتبار پیدا کرده و همه گاه مورد علاقهٔ ایشان» قرار گرفتن آن ثابت می‌کند که سرود «رمضانی» با ویژگی‌های خویش توانسته است توجه مقامات دولتی را نیز به طرف خود جلب کند و در دل و ذهن آنها مسکن گزیند.

«رمضانیه» سرود کلان‌سالان است و خواندن آن نیز اساساً در محفل‌های کلان‌سالان انجام می‌پذیرفت. بنابراین مسأله‌هایی که در این سرود بازتاب گرفته‌اند، از نقطه‌نظر فهمش و دانش کلان‌سالان خواندن این سرود نیز ابراز خوشحالی از فرارسیدن ماه مبارک رمضان و به‌جا آوردن احترام آن همچون ماه خدا و ماه نیاز از طرف مسلمانان است.

شکی نیست که این سرود را هم با مقصد تأمین استراحت «دوستان و منسوبان گرامی» نیز در محافل می‌خواندند و می‌شنودند.

بر همین طریق، سرود «رمضانی» با ماه شریف رمضان، که طی آن ماه مسلمانان به مدت سی روز روزه می‌گیرند، ارتباط عضوی دارد و یقیناً یکی از اجزای عمدهٔ ترکیبی آن به شمار می‌رود. این سرود از قدیم‌الایام با ماه مبارک رمضان همراه و هم‌قدم است و گمان می‌رود که آن با این ماه همیشه هم‌قدم باقی خواهد ماند.

در سرود «رمضانی» نه فقط غایه‌های ماه رمضان و مقصد و مرام «میلهٔ رمضانی» افاده یافته‌اند، بلکه در آن فکر و عقیده، آرزو و امید و خصلت‌های بچه‌ها، که قهرمانان لیریکی سروده‌اند، بازتاب شده‌اند. بچه‌ها توسط این سرود می‌خواهند مناسبات خودشان را نسبت به ماه رمضان نمایش دهند؛ ماه رمضان را ارج‌گذارند و گرامی داشته باشند. «رمضانی» از سرودهای

قدیمی و خیلی مشهور بیچگان است.

این سرود هم در افغانستان و هم در دیگر سرزمین‌های خراسان از جمله تاجیکستان، ازبکستان و ایران با نام‌های گوناگون و با از برکردن خصوصیت‌های ملی مردم هر کدام از آن کشورها در بین اطفال عرض وجود می‌کند.

رمضانی از قبیل سرودهای شادی‌بخش و سرورآور است. این سرود را بچه‌ها با ذوق و شور و هلهله می‌خوانند و می‌شنوند. سرود مذکور از طرف بچه‌ها به طور دسته‌جمعی اجرا می‌شود. از این رو وی در مورد هم‌فکری و هم‌بستگی بین همدیگری اطفال و تحکیم دوستی آنها نقش می‌بازد.

منابع و توضیحات:

۱. در این باره نگا: محمدناصر نصیب، هلال جویی عید رمضان در فرهنگ مردم ما، فرهنگ مردم، شماره ۲، سال ۱۳۶۰ هجری، ص ۱۱۰-۱۱۱.
 ۲. نگا: ک. ب. رضانی، فرهنگ مردم، شماره ۳، سال ۱۳۶۵، ص ۵۴.
 ۳. عادتاً در این مراسم دختران شرکت نمی‌ورزیدند. کلان‌سالان هم از اشتراک در این مراسم خود را در کنار می‌گرفتند. در این مراسم دل‌خوشی، اطفال فرزندان اشخاص ثروتمند نیز اشتراک نمی‌کردند.
 ۴. «میلۀ رضانی» را آنها با طمع کاری قیاس می‌کردند و این عقیده امروز هم میان مردم ثروتمند باقی مانده است.
 ۵. مجله لمر، شماره ۸ - ۹، سال ۱۳۵۰ هجری، ص ۴۳.
 ۶. خروار: چنکی وزن، برابر با صد من تبریز، سه صد کیلوگرم.
 ۷. پکا: باد پکا، باد بیزک.
 ۸. پوده‌شدن: بی‌وفاشدن.
 ۹. نظر به معلومات محرر افغانستانی، محمدعظیم سیستانی در سیستان (نیمروز) بچه‌ها در چنین مورد سرود هجوی زیرین «رضانی» را می‌خواندند:
- رمضان، الله الله، رمضان

رمضان، الله، خوش نام خدا
خوش نام خدا، بر این دور خانه
غمبوسک می زد سلیمان دیوانه
رمضان، الله الله، رمضان
رمضان، الله، خوش نام خدا
غمبوسک می زد این سلیمان کور
بچه‌ها را این آورده به زور
رمضان، الله الله، رمضان
رمضان، الله، خوش نام خدا
رمضان آمده بر چنگ شالی
بوزه آورده با میش لغاره
رمضان، الله الله، رمضان
رمضان، الله، خوش نام خدا
بی بی بیا، برخیز، ما را دیر شد
گاو سرخ کند و گوساله زیر شد
رمضان، الله الله، رمضان
رمضان، الله، خوش نام خدا
بی بی را بنگر، پیش پیش می کند
دور چینی را کشمش می کند
رمضان، الله الله، رمضان
رمضان، الله، خوش نام خدا
چرخ ما می ره چون بال کفتر
بچه‌ها آمده بر مسکه تر
رمضان، الله الله، رمضان
رمضان، الله، خوش نام خدا
کدخدا رستم، نام و ننگ تو
شمشیر مصری به زیر تنگ تو
رمضان، الله الله، رمضان
رمضان، الله، خوش نام خدا
کدخدا رستم مرا مگسی بده
زن خسیس را شویکی چارده سی بده

رمضان، الله الله، رمضان

رمضان، الله، خوش نام خدا

چرخ ما می‌ره یورغه به نیزار

بچه‌ها آمده بر خیل گاودار

رمضان، الله الله، رمضان

رمضان، الله، خوش نام خدا

۹. درباره ماه رمضان و «میلۀ رمضان» نگا: د. عابدوف «میلۀ رمضانی»، آموزگار، ۱۹۹۲/۳/۳؛ د. عابدوف و ش. آریانفر، رمضان ماه خدا؛ سخن ۱۹۹۲/۳/۱۲؛ د. عابدوف، رمضان و سنت‌های آن در افغانستان، دوشنبه، سال ۱۹۹۵.

۱۰. بیت نقرات است که آن را بعد هر سه بیت همه اشتراک‌کنندگان مراسم به طور دسته‌جمعی می‌خوانند.

۱۱. پیسۀ پوچک: پول قلبکه‌ای، اینجا به معنی مقدار ناچیز پول آمده است.

۱۲. کیلکینچه: تیره‌زچه، دریچه

۱۳. گوینده: بی‌بی ساچی ضیاگل، ۴۵ ساله (سال ثبت معلوم نیست). ثبت‌کننده: ظریف صدیقی، شهر هرات.

۱۴. کده: کرده

۱۵. سرودهای اطفال، گردآوردنده پاییز حنیفی، فولکلور، شماره ۱، سال ۱۳۵۲، ص ۸۱.

۱۶. این بیت در سرود همچون نقرات پس از هر یک سریت تکرار می‌شود.

۱۷. قلا: قلعه

۱۸. تونگه: خمچه برای آب، صراحی.

۱۹. تره: یک نوع سبزیجات به مثل بادرنگ

۲۰. بادرنگ: بادهرینگ

۲۱. گوینده این متن معلوم نیست، ثبت‌کننده: س. فتح‌الله‌یف، مزار شریف، سال ۱۹۶۵.

۲۲. در این باره نگاه: ب. شیرمحمداف، نظم خلقی بچگانۀ تاجیک، ص ۷۷-۷۸؛ روزی‌احمد، رمضان روزه مبارک باشد، صدای مردم، شماره ۶، ۱۹۹۱؛ عزیزه مرداننوا. مراسم «رب من خوانی» در بین تاجیکان بخارا، جمهوریت، ۱۹۹۲/۳/۳۱؛ ابراهیم شکورزاده، عقیده و رسوم مردم خراسان، چاپ دوم، سروش، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۴۲-۴۴۵ (من‌بعد: الف. شکورزاده، عقیده و مراسم مردم خراسان).

۲۳. در این باره نگاه: ابراهیم شکورزاده، عقاید و رسوم مردم خراسان، ص ۴۴۲.

۲۴. این بیت به صفت نقرات بعدی هر بیت اساسی در سرود تکرار می‌یابد.

۲۵. شبکا: شب‌ها

۲۶. این بیت در سرود «بای چچک» نیز دچار می‌آید (نگا: ب. شیرمحمداف، نظم خلقی بیجان تاجیک، ص ۱۰۲. عموماً، طرز تشکیل «میلۀ رضانی» یا مراسم «رب من گویی» و «رمضان خوانی» و خواندن سرود مربوطه آنها با طرز تشکیل مراسم «بای چچک» و با سرودی که در همین مراسم خوانده می‌شود، خیلی نزدیک است.

۲۷. گوینده: صلاح‌الدین او، ریحان، زاده ده سربوستان ولایت بخارا، ثبت: سال ۱۶۹۱، ثبت‌کننده: س. احرارووا.

۲۸. رماضو: رمضان

۲۹. رمضو: رمضان

۳۰. ککو: کلان

۳۱. چووو: چوبه

۳۲. اقتباس از کتاب ابراهیم شکورزاده، عقاید و رسوم مردم خراسان، ص ۴۴۲.

۳۳. تهیه: عبدالرب سنگی‌زاده، کابل، ۱۳۱۶ (۱۹۳۸)، مؤلفش معلوم نیست.

۳۴. در همان جا، ص ۲.

۳۵. شکل مکمل سرود مذکور و توضیحات مربوط به آن به این قرار است:

«در کتابخانه‌ام یک جلد «رمضانیه» کهنه‌ای موجود به فرد فراموش شده را داشتم که اصل آن به امر علی حضرت ضیاء‌الملت مرحوم به دست خط بابایم، یعنی مرحوم منشی حافظ حیدرعلی بیگ میرزای احرار بن حافظ حسن علی بیگ احرار بن خواجه مینابیگ احراری (فرزند سلسله پانزدهم حضرت پیر خواجه عبیدالله، احرار)، همسر محترم شاعره افغان بی‌بی سنگی بنت سیدنا صبیح سعید؛ ۱- طیف پاشا منسوب سلسله به حضرت سیدعلی ترمذی (پیر بابای کونار، مدفون بونیره پیشاور)، در ماه رمضان ۱۳۱۶ هجری در چاپخانه سنگی کابل طبع و در محافل سراییده می‌شد و همه گاه مورد علاقه دوستان و منسوبین گرامی بوده، مطالبه می‌داشتند که به تجدید طبع آن مصمم بودم تا همین که مساعده موقع در بازدید من از شهر کراچی در ماه محرم الحرام سال ۱۳۱۹ هجری به همکاری و منسوبین ارجمند محمد بوغرا اویغور مؤسس و مدیرمسئول ماهنامه علمیه سیاسی کراچی خلف استاد افندی محمد روحی اویغور الکاشغری بن محمد موسی بیگ الکاشغری به تجدید طبع عین آن پرداختم؛ افتخار دارم به بروز یک اثر ادبی و فولکلوری ملی وطن عزیز به شادمانه روح مرحوم منشی حافظ حیدرعلی بیگ احراری سبز از بوستان عرفان وطن را به علاقه‌مندان محترم آن یادگاران تقدیم می‌دارم.»

با احترام عبدالرب سنگی‌زاده

رمضانیه

بسم الله الرحمن الرحيم

رب من، خالق هر کون و مکان

رب من، قادر معدوم و عیان

رب من، واقف اسرار نهان

رب من، رب همه اهل جهان

رب من، یا رب من یا رمضان

هست یک نام خوشت الرحمان

رب من، آن که رحیم است و غفور

رب من، آن که حلیم است و شکور

رب من، صاحب فرقان و زبور

رب من، روزی‌ده وحش و طیور

رب من، یا رب من، یا رمضان

هست یک نام خوشت الرحمان

رب من، رب سپهر گردان

رب من، رب سحاب و باران

رب من، رب بهشت و رضوان

رب من، رب چهیم سوزان

رب من، یا رب من، یا رمضان

هست یک نام خوشت الرحمان

رب من، واحد بی شرک و نظیر

رب من، مالک آزاد و اسیر

رب من، رازق و منعم و فقیر

رب من، رب همه شاه و وزیر

رب من، یا رب من، یا رمضان

هست یک نام خوشت الرحمان

گر کنم مدحت آن هر دو امام

هر یک است اختر اوج اسلام

حسن است نام یکی در ایام

وان دیگر را که حسین آمد نام

رب من، یا رب من یا رمضان

هست یک نام خوشت الرحمان
صاحب عز و شرف دو سرور
هر دو در بحر نجابت گوهر
دو جگر گوشه شاه حیدر
دو نهال چمن پیغمبر
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان
رب من، عزت آن فخر نبی
باز با حرمت آن چهار ولی
هم به اعزاز دو فرزند علی
حاجتم ده که تو شاه ازلی
رب من یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان
آن محمد که رسول اکرم
ز طفیل شرف آن اعظم
گشت پیدا ملک و هم آدم
عرش و کرسی و فلک، لوح قلم
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت، الرحمان
بعد از آن چار ولی دوران
جمله در ملک شریعت سلطان
نام بوبکر و عمر هم عثمان
علی آن حضرت شاه مردان
رب من، یا رب من، یا رمضان
هر یکی جسم شریعت را جان
رب من، زینت بوستان از تو
رنگ و بوی گل و ریحان از تو
گریه ابر بهاران از تو
رونق غنچه خندان از تو
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان

رمضان ماه مبارک‌اثر است
زان سبب ذوق و سروش دگر است
هم در این ماه که سحر بسته در است
شام او به ز هزاران سحر است
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوش‌الرحمان
فصل ماه متبرک این است
فرح و ذوق و صفا آیین است
شب قدر از کرم بی چون است
دل ابلیس از این غمگین است
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوش‌الرحمان
«رب من» گفتن من از آن است
رسم و آیین مسلمانان است
لایق از مستمعان احسان است
لازم مجلس هر اعیان است
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوش‌الرحمان
شد در این ماه شرافت دربار
جمله روی زمین فیض آثار
همه تسبیح‌گزار
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوش‌الرحمان
آمد از فیض کریم متعال
رمضان یعنی مه نیک‌خصال
مردم از فیض فتوحش خوشحال
هم چنان غره ماه شوال
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوش‌الرحمان
روزه‌داران به امید غفران
غنچه‌سان تشنه‌لب و خشک‌دهان

بر سر نعمت الوان نگران
مؤمنان منتظر بانگ اذان
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان
رب من، چو تو خدایی که مراست
چشم امید من از بنده خطاست
جز تو اینجا همه موقوف فناست
از فنا بنده چه سازد درخواست
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان
شکر الله رمضان باز رسید
در جهان ذوق و طرب گشت پدید
صبح روز گر دهد از ضعف نوید
فرح افزایی شامش چون عید
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان
در جهان باز ز لطف یزدان
شد عیان ماه شریف رمضان
همه در طاعت حق بسته میان
همه در کوشش ختم قرآن
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان
بنده خسته دل از بهر خدا
«رب من» کرده به سویت انشا
آدم بر درت، ای کان سخا
به امید کرم و لطف و عطا
رب من، یا رب من، یا رمضان
هست یک نام خوشت الرحمان
تراویح: نماز مستحبی که اهل سنت بیشتر در شب‌های ماه رمضان می‌خوانند.

باب چهارم

طوی (عروسی)

درباره طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان و طرز برگزاری مرحله‌های گوناگون آن عده‌ای از دانشمندان و فرهنگیان این کشور یک سلسله مقاله و گزارش‌ها تألیف کرده‌اند. خصوصاً خدمت نیلاب رحیمی، محمد نصری‌نسب، فرخ‌شاه محبی، فهیمه محمود، سرشار روشنی، سهیلا عاصفی، غلام‌علی حبیب، عبدالصابر جنبش و دیگران نظررس است.^(۱) در این جاده، بعضی از عالمان خارجی نیز گام برداشته‌اند.^(۲) ولی اکثریت کل این نوشته‌ها خصوصیت اتنوگرافی دارند و بیشتر از خصوص چگونگی طرز اجرای طوی (عروسی) بحث می‌کنند. در هیچ کدام از این نگارش‌ها عاید به استفاده اثرهای فولکلوری در طوی مذکور چیزی گفته نمی‌شود؛ در صورتی که ماهیت اصلی و محتوای اساسی این طوی را بدون نشان دادن موقع سرود و ترانه‌ها و تحلیل و بررسی مندرجه آنها، درست تصویرکردن غیر امکان خواهد بود.

از نوشته‌های دانشمندان نام‌برده و از مشاهده شخصی نگارنده برمی‌آید که طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان در ذات خود از کلان‌ترین و مرکب‌ترین معرکه‌های ملی به شمار می‌رود. این پیدایی عرفی و فرهنگی که تاریخ پیدایشش به دوره‌های قدیم ریشه می‌اندازد، در حیات شخصی هر یک تاجیک افغانستان نقش مهمی می‌بازد. به‌هم‌پیوستن سرنوشت دو جوان بالغ - دختر و پسر - و به تشکیل زندگی دور و دراز یک‌جایی زناشویی هدایت‌کردن و رهنمایی‌ساختن آنها از هدف‌های عمده طوی مورد نظر است که در سازمان آن هم اهل عایله طرف عروس، هم اعضای فامیل طرف داماد و هم همه خویشاوندان و نزدیکان هر دو طرف با رعایه و ارج‌گذاری سنت‌های عنعنوی ملی و محیطی‌شان و با عرض احترام صمیمانه طرفین سهم می‌گیرند. اگر سخن درباره برپایی و برگزاری طوی مذکور رود، این امر از ابتدا تا انتها بر معنای یک قطار صحنه‌آرایی‌ها و محافل نشاط‌انگیز و خاطرمان و با استفاده از چندین رسم و آیین‌های قدیمی و اجدادی که مراسم «جستجو و انتخاب عروس»، «خواستگاری»، «شیرینی خوری»، «پیش‌خوری»، «خویش‌خوری»، «شیرینی خوری»، «شب عروسی» (شب نکاح)، «عروس‌بران»، «شاهگانی» (یا «شاه‌گیری»)، «تخت‌جمعی»، «رونمایی» (روبینان)، «پای‌وازی» و... همین قبیل‌اند، جریان می‌یابد. هر کدام از این رسم و آیین‌ها از اجزاء ضروری ترکیب عروسی بوده، وظیفه معینی دارد و در تأمین یک‌لختی ساخت و افاده غایه عمومی آن سهمی می‌گیرد. برای تصدیق گفته‌های بالا اینجا از مراسم «حنابندی» که از عمده‌ترین جزئیات طوی (عروسی) است، یادآور می‌شویم:

مراسم «حنابندی» در بسیار شهر و ناحیه و دهات افغانستان رایج است و عادتاً شب روز دوم طوی (عروسی)، یعنی یک روز قبل از به خانه داماد رفتن عروس، هم‌زمان در دو جا، هم در خانه عروس و هم در خانه داماد دایر می‌شود.

حنابندی‌ای که در خانهٔ عروس برگزار می‌شود، محفل خاص زنان است. در آن، زنان و دختران سن‌وسال‌شان گوناگون که اکثراً از جملهٔ خویش و تبار، همسایگان و شناسان دور و نزدیک عروس و پدر و مادر او هستند، شرکت می‌ورزند. یک قسم این زنان و دختران، نزدیکان مادر، خواهر، خاله و دیگر نزدیکان دامادند که اشتراک آنها طبق عرف و عنعنات در محفل مذکور شرط و ضرور پنداشته می‌شود. هدف از برپایی و تشکیل این معرکه، عادت‌هایی ملی و مرجع خوشی‌های زنان و دختران و صوت و کلام شیرین و دل‌نواز آنها صورت می‌گیرد؛ مالیدن حنا به دستان عروس جوان هم چون پدیدهٔ زندگی به افتخار جشن عروسی اوست. برای انجام این کار زنان و دختران اولاً یک دو ساعت قبل از شام به سر عروس شال می‌اندازند که چنین عمل در بین تاجیکان افغانستان با نام «شال‌اندازی» یاد می‌شود. شال، چادری مخصوص است که هر عروس شونده آن را در بساط خود نگاه می‌دارد و اکثراً برای عروس شالی را انتخاب می‌کنند که رنگ سبز یا فیروزه‌ای دارد. منظور از «شال‌اندازی» پوشاندن روی عروس در نزد مهمانان و خصوصاً خویشاوندان و فرستادگان طرف داماد است. مرحلهٔ «شال‌اندازی» سرودی با نام «شاه‌کوکوجان» دارد که خواندن آن به این شکل صورت می‌گیرد:

الا شاه‌کوکوجانی قنداری را قربان

الا شاه‌کوکوجان

الا لب و دندان مرواری را قربان

الا شاه‌کوکوجان

الا برابر سرت پول می‌ریزانوم

الا شاه‌کوکوجان

الا شاه‌کوکوجان به دولی می‌برموت

الا شاه‌کوکوجان

الا نکو گریان به زودی می‌برموت

الا شاه‌کوکوجان

الا به پیش جوان کاکه می‌برموت

الا شاه‌کوکوجان

بعد از آنکه مراسم «شال‌اندازی» به آخر می‌رسد، زنان و دختران عروس را در کنج خانه نشانده، خود به احترام او تحت ساز و نوازی دایره به رقص درمی‌آیند و به عنوان عروس سخنان هزل‌آمیز گویند. این‌گونه لحظه‌های شادی و سرور و فرح‌بخش تقریباً تا نیمه شب تا دم از خانه عروس به خانه داماد بردن «گل‌خینه»، از طرف دامادخیل (نزدیکان داماد) پیوسته دوام می‌کند.

بعد بردن «گل‌خینه» به خانه داماد، لحظه‌های بستن خینه به دستان عروس آغاز می‌یابد؛ پیش از شروع حنابندی صاحبان طوی به حاضرین شیرینی تقسیم می‌کنند. ثانیاً عروس را به عروس‌والا به پا راست گذاشته، دستانش را رو به بالا، بالای سرش می‌نهند. سپس مادر داماد به روی دستان عروس یک مقدار پول می‌گذارد. بعد از انجام این کار، هفت دختر یک‌یک کلک حنا را از تخت حنا برداشته، به دستان عروس می‌نهند. پس از این، یکی از زن‌ها که نسبتاً نیک‌بخت‌تر است، دستان عروس را به حنایچ می‌بندد. وقتی که لحظه بستن حنا به دستان عروس انجام می‌پذیرد، هم‌سالان، دوگانه‌های عروس و سایر مهمانان نیز به افتخار عروس به دستان خود حنا می‌بندند. به همین مناسبت از طرف زنان آوازخوان سرود زیرین برای مبارک‌بادی عروس، بلند صدا می‌دهد:

بادا، بادا، الهی مبارک بادا، ای وای یارم

بادا، بادا، سوار دولت بادا، الهی مبارک بادا

بادا، بادا، هر چی خواهی، بادا ای وای یارم

بادا، بادا، الهی مبارک بادا، ای وای یارم

سر و دستت حنا باشد گل من، ای وای یارم
تنت هم بی بلا باشد گل من، الهی مبارک بادا
به غیر از من اگر یاری بگیری، ای وای یارم
عروسی ات عزا باشد گل من، ای وای یارم
دریا که کلان شوه، نگاهش کی کنه
دو دل که یکی شوه، جدایش کی کنه، الهی مبارک بادا
هر کس که جدا کنه، عزیزش بموره، ای وای یارم
مانند دلم خانه گکش در بگیره، الهی مبارک بادا
بادا، بادا، مبارک بادا، ای وای یارم

با همین محفل «حنابندی» در خانه عروس قریبی‌های دمیدن صبح
به آخر می‌رسد و عصر آن روز عروس را با لباس‌های تازه و هر گونه
اسباب‌های زینتی آرا داده و به اصطلاح محلی «راست» کرده، به خانه داماد
برای زندگانی زناشویی یک‌جایی و مستقلانه با خواندن سرود دل‌نواز زیر
گسیل می‌کنند:

آسته بورو ماه مان (من)، آسته بورو
آسته بورو سرو روان، آسته بورو
آسته برو دلبر جان، آسته بورو
آسته بورو شاه زنان، آسته بورو
جانان من قدت به گل می‌ماند
آسته بورو ماه مان، آسته بورو
راه رفتن تو داغه به دل می‌ماند
آسته بورو سرو روان، آسته بورو
هر کس که به بالین تو سر می‌مانه
آسته بورو دلبر جان، آسته بورو

با ناز و کرشمه تو در می‌مانه
 آسته بورو شاه زنان، آسته بورو
 جانان من، ما و تو داریم هوسی
 آسته بورو ماه مان، آسته بورو
 در گوشه چادرت، نمازم مگسی
 آسته بورو سرو روان، آسته بورو
 تا زنده بودوم، تو را نمی‌تم به کسی
 آسته بورو دلبر جان، آسته بورو
 بعد از سر من، تو دانی هر خار و خسی
 آسته بورو شاه زنان، آسته بورو

ناگفته نماند که در طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان به دست داماد نیز حنا می‌بندند؛ و محفل بستن حنا به دست داماد (به کف و کلک خُرد دست راست) در خانه خود او پیش از بردن عروس می‌گذرد. اما طوری که در بالا اشاره رفت، حنایی که به دست داماد بسته می‌شود، طبق معمول در خانه عروس تهیه می‌شود؛ طرز برپایی حنابدانی که در خانه داماد می‌گذرد، بدین گونه است: در این محفل به خانه داماد نیز با دعوت صاحبان طوی، جوانان از جمله خویش و تبار، دوستان، همسایگان، شناسان دور و نزدیک، حافظان و خوانندگان و نوازندگان گرد می‌آیند. در اینجا نیز بعد صرف غذا، ساز و سرودخوانی و رقص آغاز می‌یابد. مردم به تماشای رقص و شنیدن ساز و سرود چند مدت مصروف می‌شوند. تقریباً نزدیکی ساعت‌های دوازده شب چند تن از جوانان به طوی دعوت شده که بیشترشان از نزدیکان دامادند، با ساز و موسیقی و رقص و سرودخوانی از دنبال «گل خینه» به خانه عروس می‌روند. ساز و موسیقی و رقص و سرودخوانی در طول تمام راه نیز دوام می‌کند. بعد واردشدن به خانه عروس و نواختن یک دو آهنگ محلی، آوازخواندن با مقصد گرفتن «گل

خینه» به خواندن سرود «حنا بیارید» آغاز می‌کنند؛ چند مصراع آن سرود به قرار زیر است:

امشو چه شو است؟ شو حنا بندان است
حنا بیارین، بر دستش بمالین
مادر دختر به خانه سرگردان است
حنا بیارین، به دستش بمالین
امشو چه شو است، همراه تو یار شودوم
حنا بیارین، بر دستش بمالین
پیچیده به گردنت چو طومار شودوم
حنا بیارین، بر دستش بمالین
حنا ندارین، از کابل بیارین
حنای کابل
پر جوز و قلنگور
حنای خینه
پر نقش و نگینه...
امشو چی شو است که تل خاک می‌سوزد
حنا بیارین، بر دستش بمالین
کالای بی‌بی عروس خیاط می‌دوزه
حنا بیارین، بر دستش بمالین
خیاطه بگو: «ماشینه تو داده بورو»
حنا بیارین، بر دستش بمالین
سر تا قدمش جورمه شکستنده بورو
حنا بیارین، بر دستش بمالین
قربان شووم یکه یکه رفتنته
پس دیدن و پیش دیدن و خندیدنته

حنا بیارین بر دستش بمالین
گفتم بروم جانہ به جائش مانوم
حنا ندارین، از کابل بیارین
حنای کابل

پر جوز و قلنغور

حنای خینه

پر نقش و نگینه...

قربان شووم یکه یکه رفتنه

حنا بیارین بر دستش بمالین

پس دیدن و پیش دیدن و خندیدنته

حنا بیارین بر دستش بمالین

گفتم بروم جانہ به جائش مانوم

حنا بیارین بر دستش بمالین

من صدقه شوم «نکو نکو» گفتنته

حنا بیارین بر دستش بمالین

حنا ندارین، از کابل بیارین

حنای کابل

پر جوز و قلنغور

حنای خینه

پر نقش و نگینه...

بعد ختم سرود «حنا بیارین» جوانان حنا را که در قاب کلان، تخت حنا همراه درخت ساخته مزین با گل‌های کاغذی، شیرینی حنابند و یا یک نوع از چهار آغجا گذاشته شده است و همه این در مجموع «گل خینه» نام دارد، از خانه عروس گرفته و آن را هر کدام به نوبت بر سر خود مانده، پیشاپیش نوازندگان رقص کنان و سرودخوانان با شور و هلهله دوباره به

خانه داماد برمی گردند.

لحظهٔ حنابندان به دست داماد فرا می رسد. جهت انجام این کار چند دقیقه، ساز و سرودخوانی قطع می شود. طبق عرف و عنعنات، موی سفیدی قدری حنا را به کف و انگشت خُرد دست راست شاه می گذارد. بعد سلمان (سرتراش) با حنایچ آن را می بندد. برادر فرد شاه بالا^(۸) و چند تن از نزدیکان داماد و دیگر جوانان مجرد نیز با نیت زن دارشدن به دست شان حنا می بندند. در همین جا هم صدای خواندن سرود تبریک «بادا بادا» که با مصرع «بادا، بادا، الهی مبارک بادا، ای وای یارم» آغاز می یابد، به گوش می رسد.

مورد تذکر است که سلمان قبل از شروع لحظهٔ حنابندان از مربوطین داماد، از دوستان و آشنایان او یک مقدار پول جمع می کند. در طوی (عروسی) جمع کردن پول از نزدیکان شاه با نام «سیل شب خینه» معلوم است. مقدار پول مهم نیست؛ کسی ده، کسی بیست، کسی صد، کسی دوصد، کسی پنج صد افغانی و... به سلمان می دهد و سلمان هر کس پول داده را به حاضرین معرفی می کند و می گوید: «فلانی دوصد افغانی، زنده باشد» و مانند اینها. پول جمع شده بر اساس عرف، به سلمان تعلق می گیرد. پس از ادای این کارها ساز و سرودخوانی و رقص تا نزدیکی صبح ادامه پیدا می کند و همین در خانهٔ داماد نیز محفل حنابندان انجام می پذیرد.

به نظر چنین می رسد که مراد از تشکیل و برپایی مراسم «حنابندی» تنها از بستن حنا به دستان عروس و داماد عبارت نیست. دایر کردن مراسم مذکور اول تر از همه مقصد به جا آوردن احترام عروس و داماد نو و به همین واسطهٔ پاس داشتن و قدر کردن عروس و سنت های نیاکان را در ضمیر دارد. در این مراسم بعضی عنصرهایی به مشاهده می رسد (مانند در روی قاب در پهلوی خینه گذاشتن پول، شمع یا چراغ) که آنها به طریق رمز، آرزو و نیت های نیک مردمی را دربارهٔ عروس و داماد و زندگانی

خوشبخت‌شان افاده می‌کند.

«حنابندی» یک نوع آمادگی قبلی برای استقبال شب آخرین، شب اساس طوی (عروسی) است که آن به مناسبت به خانه داماد گسیل شدن عروس برگزار می‌شود.

لحظه غسل کردن عروس چنین جریان می‌یابد: عصر فردای شب حنابندان، داماد با همراهی یار و جووره‌هایش به خانه پدر عروس می‌روند و او را با خواندن این سرود پیشواز می‌گیرند:

شه از راه دور آمد

با لشکر زور آمد

شه مبارک باده

خودا مرادش داده

اسپ شه کجا بندیم

در بوته گل بندیم

شه مبارک باده

خدا مرادش داده

شه اسپ سمند دارد

سورخون به کمند دارد

تا روش کنی ششتاری

تا نکسوله مرواری

شاه مبارک باده

خدا مرادش داده

شه بسته به سر دستار

به امید روی یار

شاه خردترک داریم

میل دخترک داریم

شاه مبارک باده

خدا مرادش داده

بعد از پذیرایی و ختم خواندن سرود و پاشیدن نقل و پول و تنگه از بالای سر داماد، محفل عقد نکاح دایر می‌شود. دامالای مسجد، عروس و داماد را نکاح می‌بندد و به این مناسبت به یار و جوهره‌های داماد یک یک قند و دستمال می‌دهند. بعد از این مردهای داماد خیل، عروس را با اسپ یا ماشین و یا به دولی می‌نشانند و راه منزل داماد را پیش می‌گیرند.

طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان در کابل و ناحیه و ده‌های گرد و اطراف آن و شهر و ناحیه‌های ولایت هرات، بلخ، پروان، سمنگان، سیستان، فراه، تخار و... به دایر کردن مراسم «تخت جمعی» به آخر می‌رسد. «تخت جمعی» محفل صرف زنان بوده، بعد از هفت روز به خانه داماد وارد شدن عروس، از طرف پدر و مادر داماد سازمان داده می‌شود. در این محفل اساساً خویشاوندان و نزدیکان عروس و داماد شرکت می‌ورزند. این محفل باشکوه نیز با خواندن سرود و پای‌کوبی‌های اشتراک‌کنندگان می‌گذرد. در این محفل جهیزیۀ عروس که از طرف داماد خریداری شده است، به معرض نمایش قرار داده می‌شود. یکی از زن‌های سخن‌دان و معرکه‌دیده، سر و لباس، پای‌پوش و زر و زیورات در طوی به عروس تقدیم کرده داماد را یک یک ساق‌دوش گرفته به حاضران نشان می‌دهد و هنگام نشان‌دادن هر چیز مورد نظر، در حق عروس و داماد سخنان هزل‌آمیز گفته حاضران را می‌خنداند. مهمانان چند ساعت را با خوشی و آوازخوانی سپری می‌کنند. بعداً یکی از زن‌های میان‌سال تشکی را که به نام تخت یاد می‌شود، از زیر پای عروس جمع می‌کند، که این عمل را «تخت جمعی» می‌گویند. پس از همین روز عروس دیگر عروس نیست، بلکه وی زن خانه است و باید در اجرای کارهای خانه سهم بگذارد.

آن‌گونه که از مثال‌های بالا معلوم است، طوی (عروسی) تاجیکان

افغانستان با ساز و سرودخوانی‌ها و رقص و پای‌کوبی‌ها دایر می‌شود که در این ساز و سرودها و رقص و پای‌کوبی‌ها، آرزو و امیدها، درخواست‌ها، عقیده‌ها، پنداشت‌ها و رسم و آیین‌های آدمیان زحمت‌کش افاده و انعکاس یافته‌اند. به یقین می‌توان گفت که این معرکه تقدیرساز و نشاط‌بخش، موقعی بسی مناسب است برای خواندن سرودهای مردمی. سرودها و رقص و پای‌کوبی‌ها به طوی (عروسی) حسن و طراوت مخصوص می‌بخشد، شکوه و حشمت‌شان را می‌افزاید و محتوایشان را غنی می‌کند. عموماً بدون سرود و ترانه‌ها و رقص و پای‌کوبی درباره‌ی جشن عروسی تاجیکان افغانستان تصورات دل‌خواه حاصل کردن از امکان بیرون است.

سرودهای طوی (عروسی) در بین مردم بیشتر به نام‌های «عروسی‌ها» و «سرودهای عروسی» معلوم‌اند و در مجموع سلسله‌ی علی‌حده‌ای از سرودهای مراسمی را تشکیل می‌دهند. طوری که از دلایل و مشاهده‌ها پیداست، هر یکی از «عروسی‌ها» از نگاه مضمون وابسته مراسم طوی (عروسی) بوده، محض در جریان تشکیل و برپایی همان مراسم خوانده و شنیده می‌شود. مثلاً اگر سرود «دخترسراغ» هنگام مراسم خواستگاری از طرف فرستادگان شخص دامادشونده در خانه‌ی پدر دختر خوانده شود، خواندن سرود «حرمان مادر» در اثنای بعدی به کسی نامزدشدن دختر و طرف مادر او صورت می‌گیرد. یا اینکه اگر سرود «شاه مبارک بادا» در وقت به خانه‌ی پدر دختر عروس آمدن داماد، مورد سرایش قرار گیرد، خواندن سرودهای «حنا بیارین» هنگام مراسم «حنابندی» و «شاه‌کوکوجان» در مرحله «شال‌اندازی» که یک روز قبل از شب عروسی در خانه‌ی پدر و مادر عروس دایر می‌شود، به وقوع می‌پیوندد. سراییدن سرودهای «بی‌بی عروس»، «شال بیوش، گل عروس»، «مادر عروس»، «گل بردیم»، «آسمان صدف شده»، «چادر به سر کن گل»، «آسته بورو» و... باشد، در موارد گوناگون شب عروسی از آرادادن و به عروس‌بران و آماده‌ساختن عروس

سر کرده تا به خانه داماد بردن او انجام می‌پذیرد.

بعضی سرودهای عروسی از قبیل «بادا بادا» خصوصیت تبریکی دارند و طبق معمول در چند مورد هم در مراسم «شیرینی خوری»، هم در اثنای مراسم «شال اندازی»، «حنابندی» و هم شب عروسی (شب نکاح) به منظور تبریک و تهنیت و ابراز تمنیات نیک برای عروس و داماد خوانده می‌شوند.

سرودهای «سر تراشان»، «ماه نو» و «شاه من، مست و خمار است» نیز از جمله سرودهای موی تبریکی‌اند که خواندن آنها هنگام اصلاح موی سر و ریش داماد، در وقت برپایی مراسم نشان‌دادن «آیینۀ مصحف» و در محفل طویانه فردای شب عروسی که در خانه داماد با اشتراک زنان و دختران و رامش‌گران تحت عنوان «رونمایی» (روبینان) برپا می‌شود، به مشاهده می‌رسد.

سرودهایی نیز هستند که با استفاده از عنصرهای هزل و شوخی و طنزی نرم و سبک ایجاد شده‌اند. از این قبیل می‌توان از سرودهای «جواب مادر»، «نزاع خوشو و داماد» نام برد که یکی از طرف اطفال و نوجوانان هنگام بازی در مراسم علی‌حدۀ طوی عروسی به گونه‌ی مکالمه (دیالوگ) اجرا می‌شود.

عروسی‌ها اکثراً از سرودهای شادی عبارت‌اند؛ و ذاتاً سرشار از احساسات و عواطف زیبایی‌ها، صمیمیت‌ها، تهنیت‌ها و تبریک‌ها و از بهترین تمنیات و آرزوها هستند. برخی از این سرودها را به عین شکل و مضمون در بین سرودهای طوی (عروسی) اهالی محل‌های جنوبی جمهوری تاجیکستان نیز پیدا کردن ممکن است.

در طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان یک سلسله سرودهای عاشقانه نیز مورد سرایش و استفاده قرار می‌گیرد. اگرچه این سرودها از نگاه مضمون به محتویات عمومی این یا آن مرحله و مراسم طوی مذکور هیچ

گونه ارتباطی ندارد، ولی آنها در بابت گرم کردن معرکه و به شوروشوق آوردن مردم نقش معینی می‌بازند. به همین طریق از گفته‌های بالا درباره طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان چنین نتیجه‌گیری به عمل می‌آید:

۱. طوی (عروسی) از مهم‌ترین، طولانی‌ترین و جالب‌ترین معرکه‌های ملی تاجیکان افغانستان به شمار می‌رود. این طوی تقدیرساز بوده و توسط آن، دو جوان آرزومند (عروس و داماد) سرنوشت حیات آینده خود را به هم می‌پیوندند؛ به زندگانی مستقلانه جدا از پدر و مادر و خواهر و برادر گام می‌گذارند. به عبارتی دیگر، طوی (عروسی) آغاز زندگانی دور و دراز یک‌جایی زناشویی هر عروس و داماد افغانستانی است که آن با اشتراک تمام نزدیکان، خویشاوندان، یار و برادران و دوستان دور و نزدیک، هم طرف عروس و هم طرف داماد، با رعایت رسم و آیین‌های اجدادی و با عرض احترام طرفین دایر می‌شود.

۲. طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان از جهت پیدایش به دوره‌های خیلی قدیم، به ابتدای زمان مادرشاهی، به روزگارانی که جامعه بشری نخستین قدم‌هایش را در رشد و انکشاف حیات خود پیش می‌گذاشت، ریشه می‌اندازد؛ و از قدم‌های اولین‌اش سر کرده تا امروز برای منفعت مربوطین خود خدمت شایسته را انجام داده، آمده است. از اینجاست که هر فرد افغانستانی طوی را گرامی می‌دارد؛ ارج می‌گذارد و آن را در هر جایی که باشد، با شادی و خرسندی فراوان پذیرا می‌شود.

۳. ساخت طوی (عروسی) مورد بحث بسی مرکب است. ولی از یک سلسله محفل و مرحله‌های خُرد و کلان ترتیب یافته است که هر کدام از این محفل و مرحله‌ها یک جزء استوار طوی را تشکیل می‌دهد؛ و در نوبت خود یگان لحظه طوی را بازتاب می‌دهد. در مجموع هر کدام از این محفل و مرحله‌ها، نه فقط در یگانگی و یک‌لختی بندوبست طوی، بلکه در افاده‌یافتن مطالب و محتوای مکمل آن نیز نقش می‌بازد و وابسته به موقع

و وظیفه‌اش برگزار می‌شود.

یقیناً در صورت صرف‌نظر شدن و اجرانشدن یکی از این محافل و مرحله‌ها، قاعده عرف و عنعنه ویران می‌شود؛ محتوا و ساخت عمومی طوی کاهش می‌یابد. این حادثه باعث طعنه و ملامت ساخت طوی شدنش هم از احتمال دور نیست.

۴. طوی (عروسی) برای همه اشتراک‌کنندگان از ابتدا تا انتهای محفل، نشاط‌بخش است. وی خصوصاً برای زنان خیلی گوارا است. زنان در طوی هر چقدر که خواهند، می‌رقصند، سرود می‌خوانند، به همدیگر درددل می‌گویند، از کامیابی و ناکامی‌های زندگی‌شان، از رفتار و کردار و کار و بار شوهرشان نقل می‌کنند و به همین وابسته، دل‌شان را از غم و اندوه زندگی خالی می‌کنند. در ده‌ها برای زنان و دختران، یگانه وابسته استراحت همین طوی (عروسی) است. در جریان برگزاری طوی، دختران جوان به شمول خود عروس هم، اخلاق و ادب، درس پختن و دوختن و مناسبت کردن با آدمان را می‌آموزند. می‌توان گفت که طوی (عروسی) مکتبی را می‌ماند که نقش آن در تربیت جوانان خیلی نظررس است. از فیض و برکت این طوی خود داماد نیز بسیار چیزهای مفید را برای زندگی آینده‌اش از خود می‌کند.

۵. طوی، نمونه برجسته موج تبریک و تهنیت‌ها، ابزار بی‌پایان آرزو و امیدها و تمنیات عمیق آدمی درباره حیات آینده خوشبختانه آنها است. طوی همچنین بیانگر پاس داشتن رسم و آیین‌های اجدادی، موقع خوب سرودخوانی‌ها، رقص و بازی‌ها، ترنم زیبایی‌ها و خوشگوارهای، لطف و ظرافت‌گویی‌ها و شوخی‌ها، مورد مساعد برای افاده عاشقی و محبت پاک و صمیمانه، لحظه دعاگویی و دعاگیری‌ها، لحظه نمایش دادن طعام‌های لذیذ گوناگون و دسترخوان کوشانی‌های پرناز و نعمت و... است. توسط طوی خصوصاً آرزو و نیت دیرینه صاحبان طوی، عروس و داماد، پدر و

مادر و نزدیکان آنها جامه عمل می‌پوشد.

۶. طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان تجسم‌کننده مجموعه اعتقادات، رسم و آیین‌ها، باور و پنداشت‌ها، نشان‌دهنده طرز زندگانی و مشغولیت باشندگان این خاک و بوم است. از این رو، طوی درباره بودوباش، تاریخ، عنعنات، سنن، عرف و عادت و طلب درخواست‌های آنها مواد پرارزش داده می‌تواند.

منابع و توضیحات:

مقاله‌هایی که درباره طوی (عروسی) تاجیکان افغانستان انشا شده‌اند از اینجا، عبارت‌اند:

۱. محمدناصر نصیب، دخترسراغ آمده‌ایم، لمر، شماره ۱۲، سال ۱۳۵۰؛ فرخ‌شاه محبی، آرایش فولکلوری، فولکلور، شماره ۴۷، سال ۱۳۵۶، ص ۴۲-۳۸؛ فهیمه محمود، مراسم نامزدی در کوه‌دامن، فولکلور، شماره ۴، سال ۱۳۵۶، ص ۶۴-۶۳؛ نیلاب رحیمی، مراسم عروسی در پنجشیر، فرهنگ مردم، شماره ۲، سال ۱۳۵۰، ص ۱۳۸-۱۳۳؛ از او، مراسم عروسی در پنجشیر، فرهنگ مردم، شماره ۱، سال ۱۳۵۱، ص ۷۹-۶۹؛ محمدناصر نصیب، تعیین مصارف طویانه عروسی مردم هزاره، فرهنگ مردم، ش ۲، سال ۱۳۵۹، ص ۱۲۰-۱۱۵؛ سرششار روشنی، پیرامون رسم و ازدواج مردم چاریکار، فرهنگ مردم، شماره ۲، سال ۱۳۵۹، ص ۳۶-۲۹؛ از او، پیرامون رسم و ازدواج مردم چاریکار، فرهنگ مردم، شماره ۳، سال ۱۳۶۰، ص ۱۱۶-۱۰۹؛ سهیلا عاطفی، عروسی در فاریاب، فرهنگ مردم، شماره ۱، سال ۱۳۶۱، ص ۱۱۸-۱۱۱؛ غلام‌علی حبیب، گوشه‌ای از مراسم و ازدواج تاجیکان تخار و بدخشان، فرهنگ مردم، شماره ۱، سال ۱۳۶۲، ص ۱۳۳-۱۲۵؛ عروسی در کابل‌زمین، فرهنگ مردم، شماره ۱، سال ۱۳۶۴، ص ۶۶-۵۱ (بی‌مؤلف)؛ رسم و رواج، دستمال‌اندازی و عروسی در ولایت فراه، فرهنگ مردم، شماره ۴، سال ۱۳۶۵، ص... (بی‌مؤلف)؛ عبدالصابر جنبش، نگاهی به پیشینه عروسی در کوهستان، فرهنگ مردم، شماره ۳-۲، سال ۱۳۸۴، ص ۷۵-۵۹ (بی‌مؤلف)؛ همدامین، مراسم عروسی و ازدواج در غزنی، فولکلور، شماره ۱، سال ۱۹۷۵، ص ۲۲-۲۵؛ غلام حیدری یگانه، طوی در کاکری، فرهنگ خلق، شماره ۲، سال ۱۹۸۰، ص ۷-۶؛ ع. توفیق، خواستگاری بین کاسب‌کاران تا پیشه‌وران، فرهنگ خلق، شماره ۲-۱، سال ۱۹۸۰، ص ۹۳-۸۸.

۲. نگا: رحمت‌الله رحیم‌اف (مردم‌شناس ازبکستان)، مراسم عروسی در استالف، فرهنگ خلق، شماره ۴-۳، سال ۱۹۷۹، ص ۱۱۰-۱۲۲.

۳. کنداری: قندهاری

۴. بوته گل کاغذی‌رنگی و بوته خاری که به هر شاخه و خار آن مهره رنگی و پوپک‌های رنگی می‌آویزند و از آن گلی می‌سازند. این گل کاغذی و خاری را که در بین ظرف پر از حنا می‌گذارند، به نام «گل خینه» یاد می‌شود.

۵. دختران کوچکی که هنگام بستن حنا به دست عروس در پهلوی او می‌ایستند.

۶. تخت خینه: ظرفی است که در شکل لعل کلان از تخته‌چوب در حدود ۱/۵ متر طول و ۵/۰ متر عرض ساخته می‌شود. در بین آن گل خینه، لباس عروس و داماد، حنایچ، قند، دستمال و چنددانه شمع را می‌گذارند.

۷. حنایچ: پارچه سه‌گوشی که از تکه تاس سفید (یک نوع تکه زری) ساخته شده است. یک گوشه آن دارای رشته‌ای است که توسط آن، حنایچ به دست بسته می‌شود.

۸. شاه‌والا: پسر بچه‌ای کوچک که هنگام بستن حنا به دست داماد پهلوی او می‌ایستد. این کار با مقصد صاحب فرزند شدن داماد انجام داده می‌شود.

۹. در افغانستان حنا را در موارد گوناگون و با نام‌های گوناگون نیز می‌برند. مثلاً:

الف) حنای نوروزی: در اکثر عایله‌ها رسم است که در شب نوروز به دستان اطفال، پسران و دختران خود حنا می‌بندند. همچنین یک روز قبل از نوروز، عایله‌ای که پسرانش نامزد دارد، دو سه پو (pav) (یک پو برابر است با ۴۵۰ گرم) حنای خشک را با یک جوره لباس و در صورت امکان با یک انگشتری یا گوشواره و بعضی زیورات دیگر همراه با ماهی پخته و جلبی (از یک چارک تا یک دو سیر) در بین یک قاب لعلی کلان گذاشته، به خانه پدر دختر می‌برند. فامیل دختر به اندازه نیم‌نیم پیاله خینه، قدری ماهی و جلبی را به هر یک از دوستان و همسایگان خویش تقسیم می‌کنند و مابقی را خودشان به مصرف می‌رسانند.

ب) حنای عیدی: در شب اول هم عید رمضان و هم عید قربان، پسران، دختران جوان، اطفال، زنان و مردهای بعضی عایله‌ها دست‌های خود را حنا می‌کنند؛ و فامیلی که پسرشان نامزد باشد، یک دو جوره لباس، حنا، شیرینی (قند، نقل) و بعضی زیورات را در یک خوانچه لعلی گذاشته، با یک اندازه برنج، روغن، همراه با یک سر گوسفند زنده (در عید قربان) به خانه نامزد پسر خود می‌برند. در همین هنگام، سرود زیرین از طرف برنده حنای عیدی خوانده می‌شود:

شوکای عید قربان است، خداجان

شب حنای بیادرجان است، خداجان

ندارم رخت اوغانی بپوشم

دو چشمانم به گریان است، خداجان

ج) حنای رجبی: در ماه رجب، عایله‌ای یک اندازه حنا، قدری شیرینی، یک درجن (یک بسته) شمع، در صورت موجودبودن امکان بعضی زیورات و لباس را در یک قاب خوانچه گذاشته به خانۀ نامزد پسر خود می‌فرستند، تا دختر، نامزد پسر، دست‌های خویش را حنا بسته، شمع را که نذر آن است، روشن کند.

د) حنای شب سنت (ختنه‌سوری): تقریباً مانند حنابندی عروسی است. در این شب هم دستان پسری را که فردای آن شب، بالایش عمل ختنه‌سوری صورت می‌گیرد، مانند دستان یک داماد حنا می‌کنند. در این شب هم مانند شب حنابندی عروس، سرود «حنا بیارید» را می‌خوانند. این دوبیتی فولکلوری نیز هنگام حنابندی خوانده می‌شود:

سر و دستت حنا باشد گل من

تنت هم بی‌بلا باشد گل من

به غیر از من اگر یاری بگیری

عروسی‌ات عزا باشد گل من

باب پنجم

عقیده‌ها و رسم و آیین‌های گوناگون دربارهٔ عروس و نوزاد

نوعروسی که به خانهٔ شوهر وارد می‌شود، بعد از دو سه ماه باید حامله شود. اگر شد، نور علی نور، اگر نشد، زندگانی او زندگانی در زندان است. اولاً عروس از پرسیدنی‌های نزدیکان و دوگانه‌هایش خجالت می‌کشد و ثانیاً در نزد شوهر و پدر و مادر او مورد نشان تیر طعنه و ملامت زیاد قرار می‌گیرد. اگر طالع دست دهد و در بطن عروس چیزی پیدا شود و بدانند که آن طفل پسر است، خرسندی خانوادهٔ عروس و داماد حد و کنار ندارد. برعکس آن، عروس در نزد پدر و مادر و خویشاوندان آنها آبرو و اعتبار خود را از دست می‌دهد؛ زیرا به پنداشت اکثر باشندگان افغانستان، پسر نظر به دختر در عایلهٔ افضلیت بیشتری دارد. اگر معلوم شود طفلی که در بطن عروس پیدا شده پسر است، آنگاه مسألهٔ کاملاً رنگ دیگری به خود می‌گیرد؛ نزدیکان و اطرافیان عروس نسبت به او توجهی مخصوص

مبذول می‌دارند. کوشش می‌کنند عروس حمل‌دار تنها نباشد؛ به کارهای وزین دست نزنند؛ از حوادث وهم‌انگیز و بدفرجام در کنار باشد؛ اشک نریزد و خودش را در بین دوست و دشمن سربلند احساس کند. زمانی که او طفلش را به دنیا می‌آورد، احترام و اعتبارش در نزد نزدیکانش افزون می‌شود. اکنون وی در خانه شوهرش و در نزد دیگر نزدیکانش، یگانه عروس خوشبخت و نازدانه و به سخن دیگر، زنِ زنان خانواده خویش است.

تولد کودک باعث خشنودی، روسرخی و زبان‌درازی نزدیکان پدر و مادر او نیز می‌شود. در این زمینه خصوصاً والدین عروس و شوهر او افتخار می‌کنند. ناگفته نماند که از روزهای اول تولد کودک برای مبارک‌بادی به خانه پدر و مادر او آمدورفت خویشاوندان و یار و برادران آنها آغاز می‌شود. میزبان، مهمانان را با چهره خندان و با گشادن دسترخوان‌های پر ناز و نعمت استقبال می‌کنند و شرایط را برای چند ساعت صحبت صمیمی مساعد می‌کنند. این رفت‌وآمدها و این‌گونه پذیرایی‌ها چندین روز ادامه پیدا می‌کند.

به یقین می‌توان گفت که به مناسبت تولد کودک نو، دایرکردن چنین معرکه‌ها، حادثه‌ای عنعنوی بوده، از یک سنت نیک مردم دری‌زبان افغانستان درک می‌دهد. مردم توسط همین مراسم نیز به همدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و احترام و تمنیات خویش را به یکدیگر ابراز می‌دارند.

از گفته‌های بالا چنین نتیجه برمی‌آید که در خاندان این یا آن تاجیک افغانستان، به دنیا آمدن کودک نو برای صاحبان آن کودک حادثه‌ای فرح‌بخش بوده، در بابت تحکیم و استواری مسأله عایله‌داری آدمیان و زندگانی یک‌جایی زناشویی آنها نقش مهمی دارد.

نام‌گذاری نوزاد

در فرهنگ مردم افغانستان نام‌گذاری شیوهٔ خاص خود را داراست و اهل هر خانواده نظر به خواهش و شوق و علاقهٔ خود طفل نوزادشان را نام‌گذاری می‌کنند و اغلب کوشش می‌کنند که فرزندشان نام زیبا داشته باشد. این رسم و رواج به شکل عرف و سنت دیرینه در فرهنگ مردم افغانستان جایگاه ویژه‌ای دارد. بیهوده نیست که در بین باشندگان این سرزمین، نام‌های زیبا و قشنگ بسیار به مشاهده می‌رسد. به مثال‌ها مراجعت می‌کنیم:

نام‌های مردانه: شمس، سرور، ظاهر، قادر، خورشید، کریم، کبیر، پرویز، فرهاد، غفور، حنیف، اکبر، حسن، حسین، یمین، لعل پادشاه، فرخ‌شاه، شیرزاد، رحمان، رحیم، داوود، پاییز، امین، قیوم، هوشنگ، ظریف، صدیق، حضرت، سلیمان، غفور، نریمان، محب، اسحاق، یعقوب، حبیب، بشیر، عبداله‌و، نصیب، ناصر، وهاب، فرید، اکبر، سعید، عاطف، مسعود، کامران، رخ و غیره.

نام‌های زنانه: رابعه، خدیجه، زهره، جمیله، فیروزه، ستاره، شهلا، شیرین، کیمیا، نگینه، فرزانه، رخشانه، مهوش، حبیبه، نجیبه، حمیده، عایشه، تمنا، هما، آناهیتا و مانند اینها.

در شیوهٔ نام‌گذاری تاجیکان افغانستان، به طفل نوزاد، دادن نام محمد پیغمبر و نام‌های یارانش ابوبکر، عمر، عثمان و حیدر بسیار است. یک سلسله نام‌ها از ترکیب نام‌های خداوند و پیغمبرانش ساخته شده‌اند، از قبیل: حبیب‌الله، اسدالله، نورالله، عنایت‌الله، محب‌الله، احسان‌الله، رحمت‌الله، لطف‌الله، شکرالله، صفرمحمد، محمدسهراب، محمدمعصوم، یارمحمد، نورمحمد، دورمحمد، خان‌محمد، محمدناصر، محمدنسیم، صفرمحمد، مرادعلی، احسان‌علی، قدیر، علی‌اصغر، رجب‌علی، صفرعلی، علی‌شاه، سلطانی، شیرعلی، علی‌شیر، و...

همچنین در بین تاجیکان افغانستان عبدالرحیم، عبدالحمید، عبدالمناف،

عبدالولی، جلال‌الدین، صفی‌الدین، امیرالدین، نورالدین، هلال‌الدین، کمرالدین، زین‌الدین، شمس‌الدین و نام‌هایی از این قبیل، نام‌های خوب مردانه‌اند که خیلی زیادند. در بین این مردم رسم است که اگر پسر بچه‌ای در یکی از روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و فصل سال تولد یافته باشد، به آن پسر نام همان روز، هفته، ماه یا همان فصل سال را می‌دهند. مثلاً متولد روز جمعه را جمعه، متولد روز نوروز را نوروز یا نوروزعلی، متولد ماه مبارک رمضان را رمضان، متولد روز عید را عیدمحمد، متولد ماه برات را برات‌علی یا برات‌محمد و متولد عید قربان را اگر پسر باشد، قربان‌علی و اگر دختر باشد، قربان‌گل نام می‌گذارند. در بعضی نواحی کم‌بضاعت به خاطر اینکه خداوند در رزق و روزی‌شان برکت مبذول داشته باشد، حادثه به کودک نوزادشان گذاشتن نام «روزی‌محمد» نیز به نظر می‌رسد. هستند خانواده‌هایی که اگر کودک‌شان در شب تولد شده باشد، نامش را «شبانه» گذاشته‌اند. عایله‌هایی که دارای فرزندان زیادند، برای جلوگیری از سیرفرزندی، طفل آخرشان را اگر دختر باشد «بس‌بی‌بی» و اگر پسر باشد «فرجام» نام می‌دهند. عایله‌هایی که طفل‌شان بعد از تولد بمیرد، پس از تولد فرزند بعدی با طومار و تعویذ و زیارتگاه گشتن‌های زیاد «الله بومانی» یا به همین مانند نام‌ها را می‌گذاشته‌اند تا خداوند کودک‌شان را دیگر از آنها نگیرد.

در عایله‌های علی‌حده به طفلی که هنگام تولد او، پدر یا مادرش به اجل خود یا به اثر کدام حادثه جاننش را از دست داده است، «خاطره» نام می‌گذاشته‌اند تا که توسط همین طفل موجودیت نام پدر یا مادر مرحوم ادامه یابد؛ و در ذهن نزدیکان و خویشاوندان مجسم شود و فراموش نشود.

نام‌گذاری نوزاد در افغانستان با مراسم مخصوصی که در آن نزدیکان، خویشاوندان و والدین کودک شرکت می‌ورزند، به وقوع می‌پیوندد. عموماً

در مسألهٔ گذاشتن نام به کودک نوتولد یافته، مردم افغانستان بی پروا و بی تفاوت نیستند. آنها در این مسأله عنعنه‌های سنتی‌شان را نگاه می‌دارند و کوشش می‌کنند که فرزندان‌شان نام زیبا، فرحبخش و مناسب به خود داشته باشند.

مراسم شب شش

در هرات و دیگر مناطق افغانستان زمانی که کودک نوزاد شش‌روزه می‌شود، پدر و مادر او به افتخار تولد فرزندشان با اشتراک نزدیکان، خویشاوندان و سایر دوستان خود به عنوان «شب شش» مجلس زنانه می‌آرایند. در این مجلس، زنان آوازخوان محلی نیز شرکت می‌ورزند. هر زنی که در این شب به مهمانی دعوت شده است، از روی عنعنهٔ اجدادی و قدرت و توان شرایط مالی خود برای نوزاد و مادر او از قبیل لباس، تکه و پول نقد تحفه می‌آورد. پدر و مادر کودک نیز در نوبت خود مهمانان را با پختن کولچه‌های شیرین، نان‌های روغنی و طعام‌های لذیذ چون پلو، قورمه و غیره پذیرایی می‌کنند. دیگ پلو نیز در بین حاضرین تقسیم می‌شود.

در مجلس «شب شش» نکتهٔ جالبی است که هفت زن مسن یا میان‌سال در یک طرف خانه حلقه‌وار نشسته و هر کدام به نوبت کودک را به آغوش کشیده، قیچی‌ای را از نوک ناخن تا فرق سر او می‌گذرانند و این جمله را به زبان می‌آورند:

«او بچهٔ کلان شوی. از عوعو سگ نترسی. از میومیو پشک نترسیهٔ از شورشور پدر و مادرت نترسی. مرد میدان شوی. کاردان و کلان‌گیر شوی. امیر کشمیر شوی. هرچه شوی، خدا نگهدارت باد!»

بعد از این عمل که «قیچی‌گرداندن» نام دارد، فال نیک می‌گیرند؛ هر کدام از زنان یادشده از روی کودک بوسیده، او را به جایش می‌گذارند و یا به مادرش می‌سپارند. سپس همه یکجای در حق کودک و پدر و مادر

او دعا می‌خوانند. همین‌طور، مراسم «شب شش» با خشنودی و نشاط می‌گذرد و این خوشی چند ساعت ادامه می‌یابد. باید گفت که بعد از برگزاری «شب شش» آمدورفت زنانی که در این مراسم خبر نشده باشند، با بهانه «بچه‌بینی» باز چند روز دوام می‌کند. در این کار تعدادی از مردان نیز سهم می‌گیرند.

چله‌گریز

زمانی که طفل نوزاد چهل‌روزه می‌شود، مادرش او را و خودش را چله‌گریز می‌کند. نخست او با طفلش و یکی از زنان اقارب به نزدیک‌ترین زیارتگاه می‌رود و برای سلامتی طفلش، خودش و دیگر اعضای عایله‌اش دعا می‌کند و به طبع خوش و خاطر بالیده به خانه‌اش برمی‌گردد. سپس وی با دسترخوانی پر از ناز و نعمت، از قبیل نان و کولچه‌های شیرین و روغنی، میوه‌جات و سایر تحفه‌ها، به خانه یکی از دوستانش (مادرش یا خواهرش) می‌رود. پس از سلام و احوال‌پرسی، آنچه را که مادر نوزاد با خود آورده است، بین خود و دیگران که به استقبالش آمده‌اند، نان و چای می‌خورند، طفل نوزاد و مادرش را مبارک‌بادی می‌گویند و برایشان تحفه‌ها می‌دهند. بعد ۳-۴ ساعت مهمانداری و خواندن دعا از جانب یکی از زنان مسن، مادر نوزاد با کودکش به خانه خود برمی‌گردد. با همین مراسم، چله‌گریز به آخر می‌رسد.

متذکر باید شد که چله‌گریزی رسم عنعنوی است. این رسم با اشتراک زنان در اکثر مناطق افغانستان به حیث یادگاری سنتی برگزار می‌شود. مراسم مذکور منشأ قدیمی دارد.

چراغ برای نوزاد

چراغ و روشنی را مظهر پاکی دانسته‌اند و زرتشتیان در پیروی آیین خویش

طفل نوزاد را به‌ویژه از طرف شب در تاریکی نمی‌گذاشتند و برای سه شب، چراغ را در اتاق نوزاد خاموش نمی‌کردند. این سنت تا امروز در میان مسلمانان جاری است و بدون اینکه از ریشه و اصل آن آگاهی داشته باشند، طفل نوزاد را تا مدت چهل روز در تاریکی تنها نمی‌گذارند. شب‌ها تا صبح در بالای سر طفل چراغ را روشن می‌گذارند و بر این باورند که در روشنی گویا جن و پری به خانهٔ نوزاد نمی‌توانند راه یابند و از این‌رو طفل از گزند دیو و پری در امان خواهد بود.

تنور و دست عروس

بعد از آنکه عروس به خانهٔ شوهر پای می‌گذارد، چند زن او را به طرف دیگدان و تنور می‌برند و دست او را به دیگدان و تنور می‌زنند و به او می‌گویند: «با آمدن تو این تنور و دیگران همیشه گرم باشد و تو پاسدار این کانون‌های آتش هستی که باید از آنها خوب استفاده کنی و از آن حفاظت کنی و با آمدن تو خیر و برکت زیاد شود و نشان آن گرمی تنور و فروزانی دیگدان است.»

بخشش به تازه‌عروس

رسم است که هر کسی از نزدیکان داماد و تازه‌عروس رونمایی بدهد، تازه‌عروس مکلف است چیزی از دست‌دوخت خود، از قبیل سرمه‌دانی (اگر زن باشد) و ازاربند (اگر مرد باشد) به طرف مقابل بدهد.

دعوت داماد و عروس به مهمانی

رسم است که تمام نزدیکان داماد، عروس و داماد را مهمانی بدهند یا حداقل گوسفند یا مرغی به خانهٔ داماد بفرستند. باید دست داماد بالای دست عروس باشد. رسم است که هنگام گذاشتن دست عروس در دست

داماد، باید دست داماد بالای دست عروس قرار داشته باشد؛ زیرا در چنین صورت، عروس برای همیشه تابع و تسلیم داماد خواهد بود؛ در عکس حال، مسأله به نفع عروس حل خواهد شد.

آوردن حق عروس از خانه پدر

رسم است که عروس همه لوازم کارآمد خانه را باید از خانه پدر به خانه شوهر ببرد و محتاج لوازم خانه داماد نباشد. در عکس حال، از طرف اهل عایله شوهر سخنان طعنه‌آمیز می‌شنود، از قبیل «این چطور عروس بوده که از خانه پدر بی حق برآمده؟»

هدیه به عروس نو از طرف پدرش

رسم است هنگامی که عروس بعد عروسی‌اش بار اول به خانه پدر خود می‌آید، پدرش به او باید یک سر گاو شیرده یا گوسفند شیرده و یا اسب کره‌زای هدیه کند، تا این حیوان‌ها وسایل راحتی تازه عروس باشند.

رعایت عادت «پای‌وازی»

رسم است که اگر تازه عروس را پدر یا برادرش برای بار اول از خانه شوهر «پای‌وازی» نبرند، عروس با خواهش خود نمی‌تواند به خانه پدر یا برادرش برود.

نشانی به پای و پیشانی تازه عروس

زمانی که تازه عروس را به خانه داماد می‌آورند، در دم دروازه حویلی داماد، گوسفند یا گاو و یا مرغی را می‌کشند و بر پای و پیشانی عروس از خون آن حیوان نشانی می‌گذارند و از اجرای این عمل فال نیک می‌گیرند.

از شیر مادر بازداشتن کودک

نوزادها را بیشتر در بهار یا خزان از شیر می‌گیرند. برای اینکه کودک پستان را دیگر به دهان نگیرد، نوک پستان را با ماده‌ای تلخ سیاه می‌کنند و یا قدری موی را به پستان می‌چسبانند.

اذان گفتن به گوش نوزاد

شب جمعهٔ اول بعد از تولد، در گوش نوزاد اذان می‌گویند و نامی را به وی می‌گذارند؛ آنگاه بین مردم شیرینی تقسیم می‌کنند.

نذر بی‌بی مشکل‌گشا

بی‌بی مشکل‌گشا از جمله بی‌بی‌ها و روح‌های پاک نیکوکار بوده، در دوام سده‌های دور و دراز موجودیت خود را همچون یکی از پدیده‌های افاده‌کنندهٔ اخلاص و اعتقادات انسان‌های دین‌دوست و خداپرست در ذهن تفکر و پندار و باورهای مردم افغانستان حفظ کرده است. مطابق عقیدهٔ اخلاص‌مندانش، بی‌بی مشکل‌گشا نذری دارد که دادن آن توسط برگزاری معرکه‌ای مخصوص زنان از طرف این یا آن زن آرزومند در روز چهارشنبهٔ هفتهٔ آخر ماه صورت می‌گیرد. به سخن دیگر، زنان افغانستان خصوصاً معنوی خویش، به دادن نذر برآورده‌شدن احتیاجاتشان (رهایی از فقر و تنگدستی) می‌پردازند.

همچنین به مناسبت روی دادن عده‌ای از حادثه‌های فرح‌بخش چون تولد کودک نو در عایله، بازگشت مسافری به خانهٔ خویش، شفایافتن شخص از بیماری و دیگر رویدادهایی مانند اینها، دایرکردن معرکهٔ مربوط به دادن نذر بی‌بی مشکل‌گشا به مشاهده می‌رسد.

بعضاً به مقصد از هر گونه نحوست و بلاها امن نگاه‌داشتن عروس

و داماد نو و خوشبخت و خوش طالع شدن آنها و به نیت دفع نظر بد از تمام اهل خانواده و مال و اموال ایشان نیز از برپایی معرکه دادن نذر بی‌بی مشکل‌گشا کار می‌گیرند. دادن نذر و ادای آن با پختن پلو، آش کاجی، شله‌زرد یا شیربرنج، نان روغنی یا شیری، تهیه یک مقدار کشمش و نخود، رفتن به زیارت مزارات بزرگان و جاهای مقدس، دادن پول یا چیزی دیگر به وقوع می‌پیوندد.

ترتیب گذرانیدن معرکه دادن نذر بی‌بی مشکل‌گشا به این قرار است: هفت زن مسن و میان‌سال به شمول صاحب معرکه (نذردهنده) در اطراف دسترخوان می‌نشینند. یکی از آن زن‌ها کتاب‌خوان است و با نام «بی‌بی خلیفه» یا «بی‌بی آتوم» یاد می‌شود. نذردهنده در روی دسترخوان انواع نذر به اندازه نیم کیلو کشمش زرد یا سیاه، همین قدر نخود، دو یا سه دانه نان روغنی یا شیری، کمی نمک، دو دانه شمع و یک مقدار پخته (پنبه) پاک را مهیا می‌سازد. بی‌بی آتوم شمع‌ها را در داده و پخته را دو تقسیم کرده، هر قسمت آن را به نزد هر کدام از شمع‌های فروزان می‌گذارد. او کشمش را برای تازه کردن در بین زن‌ها تقسیم می‌کند. زن‌ها دُمچه‌های کشمش را کنده، آنها را در بین پخته‌ها جمع می‌کنند که بعداً آن پخته‌ها به آب آسیاب یا به آب دریا (رود) پرتافته می‌شوند. بعد از این، بی‌بی آتوم که سروری مجلس را به عهده دارد، عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» را به زبان آورده، به خواندن افسانه بی‌بی مشکل‌گشا شروع می‌کند. دیگران هم‌زمان با کندن دُمچه هر دانه کشمش، صدای خواندن بی‌بی آتوم را با دقت گوش می‌دهند و دلسوزی خود را نسبت به بابای خارکش و زن و دختر او ابراز می‌دارند.

متن افسانه مذکور به این معنی است:

«بود نبود یک بابای خارکش بود. هر قدر که غریبی می‌کرد، فقط آذوقه شب و روز خود و عایله خود را پیدا می‌کرد. روزی از روزهای بارانی،

خارکش به امید خدا به کوه می‌رفت پس خار. در راه روان بود، دید که دو بی‌بی کالا (رخت) می‌شویند. این دو بی‌بی به بابای خارکش روی گشتانند و گفتند:

- بابای خارکش کجا می‌روی؟

بابا گفت:

- می‌روم پشت خار.

دو بی‌بی گفتند:

- امروز ما کالا می‌شویم، ما را یک ذره آو بته؛ به ما کمک کن که خدا کمکت کند.

بابای خارکش بی‌بی‌ها را آو داده، رفت و رفت؛ دیگر ریسپان خوده با تیشهٔ خود گرفت و طرف خانه روان شد. بی‌بی‌ها برایش گفتند:

- بیا که تحفیهٔ بتیم.

بابای خارکش پیش رفت. آن دو بی‌بی سه خلتۀ ریگ برای بابای خارکش دادند و گفتند:

- وقتی که به خانه رسیدی، اول دو رکعت نماز خوانده، بعد از آن رو به قبله ایستاده شده، کنج خانه می‌کنی و دعا می‌کنی که «الهی، غوث اعظم، دستگیری من و تمام خلق کن.» بعد از آن ریگ را در زیر زمین گور می‌کنی و شب خواب کرده، صبح وقت برخاسته و دو رکعت نماز خوانده، ریگ را لوچ می‌کنی، می‌بینی که آن ریگ‌ها به لعل و جواهر مبدل شده است. پیش از اینکه به لعل و جواهر دست پیش کنی، سه پیسه نذر مشکل‌گشا را به گردن می‌گیری و می‌گویی: «خدایا، من هر ماه یک بار این نذر را می‌تم.» بعد از این لعل‌ها را گرفته خرج می‌کنی. بابای خارکش با خلتۀ‌های ریگ به خانهٔ خود رفت و همان قسم که بی‌بی‌ها گفته بودند، ریگ‌ها را در زیر زمین گور و شب را صبح کرد. صبح وقت برخاست، بعد از ادای دو رکعت نماز، روی زمین را لوچ کرد، لعل‌ها را دید و پیش

از اینکه دست به لعل‌ها بزند، سه پیسه نذر مشکل‌گشا را به گردن می‌گیرد و لعل‌ها را جمع و با زنش مشوره می‌کند و می‌پرسد: «این لعل‌ها را چی کنم و از آنها چی کار بگیرم؟» زنش می‌گوید: «به بازار پیش زرگر برو، آنها را بفروش.»

بابای خارکش لعل و جواهر را پیش زرگر می‌بره و زرگر پول زیادی برایش می‌ته. وقتی بابای خارکش پول زیادی می‌بیند، تعجب می‌کند که به عوض چند دانه لعل و جواهر این قدر پول زیاد به دستش می‌رسد. بعد از این به زرگر می‌گوید: «من بعد از این، لعل و جواهر آورده، قسمت آن را به تو داده می‌رم و تو می‌دانی و فروش آن.» بعد از آن بابای خارکش هر وقت لعل و جواهر به زرگر می‌بره و در عوضش از زرگر پیسه زیاد می‌گیره؛ خانه آباد می‌کنه؛ زمین و ملک می‌خره؛ ولی در آخر هر ماه سه پیسه نذر مشکل‌گشا را که به گردن گرفته بود، می‌پردازد. از برکت این نذر بابای خارکش با پادشاه رابطه پیدا می‌کنه. همنشین پادشاه می‌شه و دخترش با دختر پادشاه خواهرخوانده می‌شه. اما از زیادی پول و پیسه و خرج و عیش زیاد ادای نذر از یادش می‌ره. یک روز در اثنای بازی کردن دختر پادشاه و دختر بابای خارکش، گل‌میخ طلایی دختر پادشاه گم می‌شه و با وجود پالیدن زیاد، گل‌میخ خوده نمی‌یابه. بعد از آن به دختر بابای خارکش می‌گه:

- گل‌میخ طلایمه تو گرفتی.

وقتی پادشاه از گم‌شدن گل‌میخ طلایی دخترش خبر می‌شه، به بابای خارکش می‌گه:

- تا چهل روز اگر گل‌میخ طلایی دختری مه پیدا نکردی، امر کشتن‌ته

می‌تم.

بابای خارکش به امر پادشاه بندی شد. یک شب زن بابای خارکش خواب دید که کدام کس برایش می‌گه: «وقت زیادی شده که سه پیسه نذر

مشکل گشا را ندادی، باید نذری که به گردن گرفتی، ادا بکنی.»

زنِ بابای خارکش از خواب بیدار و صبح همان شب، سه پیسه را به دست گرفته به دروازهٔ خانهٔ کوچه ایستاده می‌شه و منتظر می‌شه تا رهگذری از نزدیک خانه‌اش بگذرد. در این اثنا یک شاه (داماد) با خویش و قوم و دوستان خود پشت عروس می‌رود. زنِ بابای خارکش رو به شاه کرده، از او خواهش می‌کند که «این سه پیسه را بگیر و برو کشمش و نخود بیار» ولی شاه پیسه زنِ بابای خارکش را نمی‌گیرد و می‌گه: «مادر جان! من یک شاه سر اسب سوار هستم و ما پشت عروس خود می‌رویم.»

زنِ بابای خارکش دلسوخته و غمگین می‌شود. هنوز شاه چند قدمی نرفته... از اسب پایین می‌افته و دستش می‌شکنه و باز به طرف زنِ بابای خارکش می‌گرده و می‌پرسه:

– آیا دعای بد کردی؟

زنِ بابای خارکش قضیهٔ نذر خوده به شاه می‌گه. دل شاه به زنِ بابای خارکش می‌سوزه و سه پیسهٔ او را از دستش می‌گیرد و کشمش و نخود برای او می‌آوره و با زنِ بابای خارکش ایستاده می‌شه. زنِ بابای خارکش دو نذر گذشته را که شوهرش به گردن خود داشته و فراموش کرده بود، می‌ته. در اثنای فاتحه‌خوانی و هفت قسمت کردن نذر، یک شخص نورانی و ریش سفید... پیدا می‌شه و دست شکستهٔ شاه را لعاب دهن می‌ته و دست شاه خوب شده، به حال اصلی‌اش بازمی‌گردد. زنِ بابای خارکش بعد از تقسیم نذر به خانهٔ خود می‌آید و دست دختر خوده می‌گیرد و می‌گه:

– بچم، سه روز بعد بابه‌ات کشته می‌شه؛ بیا به امید خدا خانهٔ پادشاه بریم؛ پیش خدا و پادشاه بریم، خدا و پادشاه مهربان شوند و گل میخ طلایی دختر پادشاه پیدا و بابه‌ات از بندی‌خانه آزاد شه.

زنِ بابای خارکش دست به دست دختر خود به طرف پادشاه می‌روند. وقتی که با زنِ پادشاه شیشته می‌باشه و گپ می‌زنه، می‌بینه که یک مرغ

خانگی گل میخ طلایی دختر پادشاه را به نول خود گرفته به طرف زن بابای خارکش و زن پادشاه می‌آید و همه‌شان گل میخ طلایی را می‌بینند و آن را از نول مرغ می‌گیرند و خوشی می‌کنند و به پادشاه خبر می‌رسانند. در حال، پادشاه بابای خارکش را از برکت نذر مشکل‌گشا به مرادش می‌رساند.

هیچ کس باید در این نذر شک نیاره و هر که این نذره از صدق دل در هر ماه به هر مقصد و مطلب بته، خدا مرادشه می‌ته.»^(۱)

با ختم خواندن افسانه، بی‌بی خاتون صلوات شریف را قرائت می‌کند و بعداً همه حاضرین به مشکل صاحب معرکه و ارواح پاک بی‌بی مشکل‌گشا به جا آورده از او کمک می‌طلبند. مثلاً یکی از زن‌های حاجت‌مند می‌گوید:

«یا غوث الاعظم، مرا دستگیری کن، به مرادم برسم. اگر به مراد خود رسیدم، برای خشنودی روح نذر مشکل‌گشا را در آخر هر یک ماه یک بار می‌دهم و ادای آن را به گردن می‌گیرم.»^(۲)

با همین ترتیب، مرحله‌اساسی معرکه دادن نذر بی‌بی مشکل‌گشا پایان می‌یابد و مهمانان پس از صرف طعام تهیه‌شده با دستاویزهایی که در این معرکه نصیب‌شان شده است، خوش و خرسندانه به خانه‌هایشان برمی‌گردند.

خلاصه، بی‌بی مشکل‌گشا معرکه صرف زنانه بوده، با ابتکار بی‌واسطه خود زنان و با مصرف اندکی جهت رفع مشکلات عایلوی و برآورده ساختن آرزو و نیت این یا آن شخص احتیاج‌مند برگزار می‌شود. اخلاص مندبودن نسبت به روح‌های پاک و نیکوکار و پاس داشتن یاد و خاطر و عزت و احترام آنها و هدایت کردن مردم دین‌دوست و خداپرست به سوی خیر و خدا، پیشه کردن سخاوت‌مندی و انسان‌دوستی بر این خصلت‌های نیک انسانی، غایت برگزاری معرکه دادن نذر بی‌بی مشکل‌گشا است که همین غایت در افسانه فوق‌الذکر بازتاب یافته است. افاده این غایت خصوصاً از

خاتمه (جملهٔ آخر) متن افسانه خیلی روشن احساس می‌شود. معرکهٔ مربوط به دادن نذر بی‌بی مشکل‌گشا در بین مسلمانان کشورهای دیگر آسیای مرکزی از جمله در تاجیکستان نیز رایج است. سازمان‌دادن آن در اینجا هم به عین شکل و با همین مقصد صورت می‌گیرد. این معرکه و افسانهٔ مربوط به آن ثابت می‌کند که مردم افغانستان نیز به‌سان سایر مردمان عالم در افسانه‌ها، روایت‌ها، حکایت‌ها، باورها و پنداشته‌های خود دو گروه پدیدهٔ خیالی و غیرواقعی را ایجاد کرده‌اند: یکی پدیده‌ها و عوامل خوب، مفید و مددکار، دیگری عوامل و پدیده‌های بد، ناسودمند و سد راه زندگی. اگر به گروه یکم نیروهای اهورایی چهل‌تن‌ها، بی‌بی‌ها، فرشته‌ها و غیره داخل شوند، گروه دومی را شیطان‌ها، جن‌ها، آل‌ها، دیوها، اژدها و... تشکیل می‌دهند. این دو قوه در برابر پنداشته‌های مردمی همیشه مقابل یکدیگر عمل می‌کنند.

اسپند

باشندگان افغانستان در بابت تحقق اخلاص و اعتقاد خود چون مردم بسیار کشورهای دیگر شرق مسلمانان از اسپند نیز کار گرفته‌اند. اسپند گیاهی پاکیزه و خودروی بوده، در هوای پاک و آزاد صحراها، دشت و دامن‌ها، دامنهٔ کوه‌ها و زمین‌های سنگلاخ نشو و نما می‌کند. مردم عوام از استفادهٔ دود اسپند فال نیک می‌گیرند و آن را همچون دفع‌کنندهٔ جن و بلاها و نحوست و فلاکت‌ها به شمار می‌آورند. مثلاً هنگامی که مرده را از منزلش به جانب قبرستان انتقال می‌دهند، جایش را با مقصد پیش‌گیری از اثرگذاری هر گونه قوه‌های بد، اسپند می‌کنند. یا زمانی که مردم مرده را دفن کرده از قبرستان برای خواندن فاتحهٔ آخرین به خانهٔ صاحب مرده دوباره برمی‌گردند، هر کس برای اینکه مرده به او تأثیر بد نرساند، از گرد منقل اسپند که به همین امید قبلاً آماده می‌شود، یک دو مرتبه دور می‌زند

و لباس خود را با دود اسپند آلوده می‌سازد؛ بر دامن، شیم یا تنبانش را با دستانش می‌تکاند یا به اصطلاح می‌افشاند؛ بعد از این با خاطر جمع از پی کار خود می‌شود.

بر اساس مفکورهٔ مردم عوام، اسپند خاصیت نظربندی را نیز داراست. چنانچه اگر طفلی بسیار زیبا و قشنگ و دوست‌داشتنی باشد، او را اسپند می‌کنند تا نظر بد به وی نرسد. در این مورد شخص اسپندکننده مقداری از قوغ (لجهٔ آتش) را در ظرفی گرفته، به بالای آن شاخچه‌های اسپند را می‌گذارد و بعد از بلندشدن دود اسپند به اسپندکردن کودک حُسنی آغاز می‌کند. وی اسپند را با ظرفش به گرد و اطراف کودک که در آغوش مادر یا در گهواره و یا در جای دیگر قرار دارد، دور می‌دهد تا که دود آن به بدن و دماغ کودک رسیده باشد و در این هنگام چنین سخن را با آهنگ مخصوص و آواز رسا به زبان می‌آورد: «اسپند، بلابند، به حق شاه نقش‌بند، تو را آوردم برای حاجت‌مند. چشم خویش، چشم میش بداندیش، بسوزه در آتش تیز، شفای ناجور، بلاها دور. اسپند دانه‌دانه، چشم از خود بیگانه.»

همچنین در شبی که عروس را به خانهٔ داماد می‌برند، هنگام نشان‌دادن آیینۀ مصاف و فرا رسیدن شب زفاف (شب وصال) عروس و داماد را نیز با دود اسپند اندوده می‌سازند و از این عمل هم شگون نیک درمی‌یابند. مردم در مورد مرخص‌ساختن مال و ملک‌شان از هر گونه نظر و نیت‌های زشت و شوم نیز از دود اسپند استفاده می‌کنند. همچنین در اکثر مناطق افغانستان مردم به این باورند که توسط دود اسپند ظهور حادثه‌های بدفرجام را، زخم چشم، بی‌خبری، بدخویی اطفال و مانند اینها، شفا بخشیدن از احتمال دور نخواهد بود. به عقیدهٔ آنها استعمال هفت دانه تخم اسپند برای رفع درد معده از مفیدترین دواها محسوب می‌شود. روایت است که طبق معلومات آن در زمان ناصر خسرو (قرن پنجم هجری) در خراسان دودکردن اسپند

در زیر درخت چهارمغز (گردو) باعث فرار دیو و شیطان شده است. شاید به اعتبار همین پنداشت‌ها و باورها باشد که مردم به اسپند اخلاص بسته‌اند، آن را ارج گذاشته‌اند و به ستایش گرفته‌اند. مثلاً در قطعهٔ زیر که سراینده‌اش حنظلّه بادغیسی (قرن ۱۲ میلادی) است، آمده:

یارم سپند اگرچه به آتش نمی‌فکند
از بهر چشم تا نرسد مر او را گزند
او را سپند و مجمر ناید همی به کار
با روی همچو آتش و با حال چون سپند
یا:

شعاع عشق او هر دم فروزد
سپند آسا تن و جانم بسوزد
خصوصاً به پیش قلا (قلعه) گشتن او
به دل خار مغیلانم بدوزد
«خلقی»

یک روایت تاجیکی به عرض می‌گوید که دود اسپند حتی برای دفع کسلی و با نیز دواست. متن روایت مذکور را ذیلاً ذکر می‌کنیم: «یک وقت‌ها در تمام شهر بخارا کسلی و با پهن می‌شود. موراموری اوج می‌گیرد. آدمان همه حیران می‌مانند و کارشان را نمی‌دانند. بعضی‌ها بخارا را ترک کرده [و بعضی دیگر] با مال و حالشان به تقدیرشان تن داده، «هرچه شویم، شویم» گفته در خانه‌هایشان می‌مانند.

پادشاه بخارا برای جلوگیری از این کسلی، همهٔ علما و دانشمندان مملکتش را جمع کرده، به آنها سفارش می‌کند که علاج خلاص کردن مردم از این بلا را بیابند؛ اما هیچ کس در این بابت چاره‌ای یافته نمی‌تواند. اتفاقاً به پادشاه خبر می‌رسانند که در کدام کوچهٔ شهر ابوعلی گفتگی، طبیعی جوان هست و اگر تواند، علاج این کسلی را فقط او یافته می‌تواند. آدم

مانده، ابوعلی را به پیش پادشاه گرفته می‌آیند. پادشاه ابوعلی را دیده اول نظرش نمی‌گیرد، بعد دل و بی‌دلان می‌گوید:

- اگر در حقیقت طیب باشید، چاره این کسلی را یابید.

ابوعلی «خوب» می‌گوید و خواهش می‌کند که برای او هزار اسپند بسیار جمع کرده بیاورند. ابوعلی هزار اسپند را در مابین شهر قون کرده، آن را دود می‌کند. دود تمام شهر را فرا می‌گیرد. همه جا سیاه‌دود، همه جا بوی هزار اسپند. از بسیاری دود، چشم گشاده یک قدم پیش مانده نمی‌شود. بعد از این به آدمان کسل، آهسته جان می‌درآید و کسلی از شهر برداشته می‌شود. پادشاه به دانایی ابوعلی قایل شده، به او پول و چیز بسیار می‌دهد و آفرین می‌گوید. از این کار ابوعلی مردم می‌فهمند که هزار اسپند به کسلی وبا درمان بوده است.^(۲) در بعضی روایت‌های مردمی درباره کسلی و رجه، شفافبخش بودن استعمال اسپند جوشانیده شده نیز یاررس شده است. باید گفت که دانشمندان افغانستانی در نوشته‌های خود عاید به خاصیت اسپند ابراز عقیده کرده‌اند. گمان می‌رود که در کتاب‌های طبی عامیانه قدیم نیز راجع به خصوصیت و طرز استفاده اسپند معلوماتی نگاشته شده باشد؛ اما هنوز معلوم نیست که این گیاه پاکیزه خودروی صحرائی چه وقت، از جانب کی و در کجا برای نحوست مورد استفاده قرار گرفته است. معین کردن این مسأله برای علم طب از اهمیت خالی نخواهد بود.

به همین طریق مردم دری‌زبان افغانستان به اسپند اخلاص و اعتقاد خاص مبذول داشته‌اند و از آن همچون وسایط درمان‌بخشی برای رفع و پیش‌گیری هر گونه بیماری‌ها، دفع جن و اجنه، نحوست و فلاکت‌ها و جامه عمل پوشیدن به آرزو و امیدهای نیک‌شان کار گرفته‌اند. می‌توان گفت که کاربرد دود اسپند یکی از پدیده‌ها و طرز و اصول‌های مشهور طب عامیانه در بین باشندگان افغانستان در دوام سده‌های زیاد است. یقیناً این عمل در میان این مردم در روزگاران بعدی نیز ادامه خواهد یافت.

چاشتی نمودن

چاشتی نمودن رسمی است که در تخار، قندوز و بدخشان و گرد و اطراف آنها بیشتر رواج است و آن به این ترتیب دایر می‌شود: مالداران یعنی کسانی که گوسفند و بز دارند، در هنگام بهار پس از نسل‌گیری، یعنی پس از آنکه گوسفندها و بزهای آنها بره و بزغاله‌دار شوند، مال‌های خود را از صبح تا عصر به چرا می‌برند، ولی پس از چند روز، یعنی بعد از آنکه روزها دراز می‌شود، تصمیم می‌گیرند که مال‌ها را از طرف چاشت هم به خاطر دوشیدن و آب‌دادن به ده آورند و این کار را در روز مخصوص، که خود تعیین می‌کنند، اجرا می‌کنند؛ این عمل با نام «چاشتی نمودن» یاد می‌شود. در چاشتی نمودن رسم است که در دو طرف راه، آتش می‌افروزند و گوسفند و بزها از بین آتش‌های فروزان گذشته به ده می‌روند. این کار فقط در روز اولی که مال‌ها از طرف چاشت به ده آورده می‌شوند، اجرا می‌شود و در دیگر روزها به چشم نمی‌خورد. این آتش‌افروزی که به خاطر فراوانی شیر گوسفندان صورت می‌گیرد، شاید نشانی از آیین زرتشتی باشد.

الس

الس شیوه‌ای است که روی افراد مریض، به‌خصوص مریض‌های روحی که آن را مردم به نام جن‌زدگی یاد می‌کنند، اجرا می‌شود. این کار را اکثراً زنان سالخورده به عهده دارند که آنها را «السگر» یا «الس‌کننده» می‌گویند. طرز اجرای الس به این‌گونه است: شخص بیمار را نزد پیرزن می‌برند، پیرزن او را روی دو پا می‌نشاند و تکه‌های کهنه و ژنده را یکجا جمع کرده آنها را در سر چوبی می‌بندد و بعداً آن تکه‌های ژنده را در روغن تر کرده و آتش می‌زند. در این وقت پیرزن یک دسته آتش و یا تکه‌های آتش‌گرفته

را گرداگرد بیمار دور می‌دهد و با دستش به پشت او می‌زند و پیوسته این کلمه‌ها را تکرار می‌کند: «بستم، برو دور شو، جن و پری، هرچه هستی دور شو...» بیمار فکر می‌کند که پیرزن با این کار جن و پری را از بدن او رانده است، خود را روحاً آزاد و صحت‌مند می‌پندارد. شاید همین تلقین روانی تا حدی به سلامتی او تأثیر می‌گذارد.

پلته چراغ

رسم پلته چراغ روشن کردن معمولاً در زیارتگاه‌ها و قبرستان‌ها توسط زن‌ها اجرا می‌شود. زمانی که زن‌ها می‌خواهند به زیارتگاه‌ها بروند، نان‌های نازک روغنی می‌پزند و هم‌زمان قیماق را هم آماده می‌سازند. همچنین پنبه‌ها را به اندازه یک انگشت دست و یا کوتاه‌تر و یا درازتر از آن تاب داده، با خود بر می‌دارند. وقتی به زیارتگاه داخل شدند، قیماق و نان‌های روغنی را به متولی زیارتگاه و دیگر زایرین می‌دهند و بعداً پلته‌های پنبه را - که قبلاً تهیه کرده‌اند - به روغن آغشته کرده، در جاهای مخصوص زیارتگاه روشن می‌کنند و به ارواح گذشتگان دست به دعا بالا می‌برآرند. پلته چراغ کردن به جز زیارتگاه‌ها در نذرها و آوان زایمان پیدا می‌شود؛ دایه فوراً کمی پنبه خواسته و از آن پلته/نوکیچه ساخته، آن را می‌گیراند. با روشن شدن پلته می‌گوید: «انه، فوراً طفل تولد می‌شود، ببیند پلته چی خوب می‌سوزد.» روشن سوختن پلته گویا دلیل آسان شدن ولادت شده می‌توانسته است.

شب یلدا

یلدا درازترین شب سال است. شب آخرین پاییز/تیره‌ماه، شب اول زمستان، یعنی شب اول چله بوده، قریب چهارده ساعت را در بر می‌گیرد و معنای میلاد، وقت، ولادت و زمان را می‌فهماند.

نظر به معلومات روایتی، یلدا دختری بسیار زیبا و مقبولی بوده است. یک دیو عاشق او شده بوده است؛ یک شب دیو با نیت بد به نزد او آمده است، اما یلدا با چالاکی و زرنگی دیو را تا صبح به هر کار اندمان کرده است و تسلیم نشده است. صبح دیو به خواب رفته است و در همین لحظه از طرف یک شاهزاده، که گیرندهٔ یلدا بوده است، کشته شده است و مردم از ظلم او خلاص شده‌اند. در این شب در افغانستان مردم از قبیل لاندی، پلو و... طعام‌های لذیذ می‌پزند و میوه‌های خشک مانند تخم کدو، تخم تربوز، پسته، بادام، کشمش و نظیر این‌ها را - که با نام «میوهٔ شب یلدا» یاد می‌شود - روی دسترخوان می‌گذارند و می‌خورند. در این شب باید چراغ تا صبح روشن باشد تا سیاهی شب را به روشنی تبدیل کند.

مردم یلدا را از شب‌های نیک و خوشبخت به شمار می‌آورند و اکثر عروسی‌ها در همین شب صورت می‌گیرد. عقیده‌ای نیز هست که اگر کسی در این روز تربوز بخورد، از گرمی تابستان محفوظ می‌ماند. شاعری در وصف شب یلدا گفته است:

از خدا وصل یار می‌خواهم

شب یلدا و روز جوزایی

عقیدهٔ مردم دربارهٔ روح‌های بد

در بین مردم افغانستان قصه‌ها دربارهٔ البستی، مردی آزمای، مادر آل، گربهٔ سیاه و... هنوز خیلی زیادند که آنها را پیرمردان خصوصاً در ایام زمستان، در مجلس‌ها و خانه‌هایشان نشسته برای اطفال نقل می‌کنند. مردم دربارهٔ هر کدام از این قوه‌های غیرواقعی عقیدهٔ خویش را دارند.

البستی زنی است که خود را بعد از مناسبت جنسی با شوهرش نمی‌شوید و غسل فرض را انجام نمی‌دهد. چشمان او جای دو انجام چار انجام دارد. از وجودش بوی خیانت و بدی می‌آید. هر کس او را ببیند

ضعف می‌کند و البستی جگر او را کنده و می‌خورد. مخصوصاً اطفال را در تاریکی به چنگ آورده، جگرهای نازک‌شان را بریان می‌کند و می‌خورد. مردی آزمای موجودی بسی قد دراز است که در سر راه انسان پیدا می‌شود و اگر در همان لحظه دست به بند ازار برده شود، از نظر غیب می‌شود؛ در عکس حال، از هول او انسان ضعف می‌کند یا می‌میرد.

گرچه سیاه یک نوع جن است که خود را به لباس گریه زده و برای هم‌جنسانش کارهای جاسوسی انجام می‌دهد. مثلاً به آنها خبر می‌رساند که با این خانواده کدام قسم اشخاص رفت‌وآمد می‌کنند؛ زن و شوهر میان خود چه نوع رویه دارند؛ چه می‌خورند؛ با حیوانات چطور رفتار می‌کنند و... شب‌های جمعه که همه جن و انس آزادند، گریه سیاه از نظر غیب می‌شود. می‌گویند که در این وقت او مصروف پذیرایی مهمانان خود است.

پنداشت‌های مردم درباره باران

افغانستان که از مملکت‌های کشاورزی به شمار می‌رود، باران برای زراعت این کشور اهمیتی مخصوص داشته و دارد. مردم خصوصاً دهقانان و سایر زراعت‌پیشگان باران را یکی از مشخصه‌های اساسی و خرمی و سرسبزی مکان و برداشت حاصل فراوان می‌دانسته‌اند و می‌دانند. بنابراین آنها باران را همیشه در معرض دقت و توجه مخصوص خویش قرار می‌داده‌اند و می‌دهند و از باریدن آن به اندازه کافی و در وقت و زمان خود شاد می‌شدند و می‌شوند. در ایجادیات شفاهی مردم دری‌زبان افغانستان یک سلسله اثرهایی در شکل نظم و نثر موجود است که در آنها عقیده‌های مردم درباره باران و مسأله‌های مربوط به آن بازتاب یافته است. طوری که به نظر می‌رسد، این عقیده‌ها اکثراً عقیده‌های مردم دوره‌های قدیمی است که حادثه‌های گوناگون طبیعت، از جمله باران را از نقطه نظر جهان‌بینی خود

معنی می‌کردند؛ یعنی آنها باریدن یا نباریدن باران را به صلاحیت قوهٔ غیر و فوق‌الطبیعه و مخلوقات و موجودات رمزی و خیالی نسبت می‌دادند. یا اینکه از روی بزرگی یا خردبودن حجم قطره‌های باران حالت‌ها و وضعیت‌ها و اشخاص علی‌حده را ارزیابی می‌کردند و دربارهٔ آنها عقیدهٔ خویش را ابراز می‌داشتند.

چنان که در روایت «بی‌بی کمپیرک و بابا نوروز» آمده است. هرگاه باران ببارد و قطره‌ها بزرگ باشد، آنها می‌گویند: «بی‌بی کمپیرک (معشوقهٔ بابا نوروز) مروارید جل می‌کند.» و یا اگر می‌دیدند که دانه‌های باران خرد یا عادی است، عقیده داشتند که بی‌بی کمپیرک سر می‌شوید.

مردم دربارهٔ خشک‌سالی نیز اظهار عقیده می‌کردند و این مسأله را هر قسم تلقی می‌کردند؛ چنانچه به عقیدهٔ آنها هر سالی که بره دنبال می‌شد، خشکی و قحطی رخ خواهد داد. یا اگر در وقت «نوشدن ماه، دهان هلال به طرف بالا باشد، علامت خشک‌آبی و قحطی است.»

مردم حادثهٔ پدیدآمدن خشک‌سالی و یا به اندازهٔ کافی نباریدن باران را نیز به بی‌بی کمپیرک نسبت می‌دادند و چنین می‌پنداشتند که بی‌بی کمپیرک هنگام پایین‌انداختن خود از قوز (اغونچک) به زمین، به خشکی افتاده است؛ یعنی به عقیدهٔ آنها حادثهٔ به خشکی افتادن بی‌بی کمپیرک باعث پدیدآمدن خشک‌سالی شده است؛ و اگر به آب می‌افتاد، این حادثه سبب فراوانی باران می‌شد. چنانچه در روایت می‌خوانیم:

«بی‌بی کمپیرک به دیدار بابا نوروز بسیار اشتیاق داشته است و به مجرد دیدن او خود را از بالای قوز پایین می‌انداخته است تا از عقبش برود. اما بابا نوروز به بی‌بی کمپیرک توجه ظاهر نمی‌کرد. به راه خود ادامه می‌داده است و این عمل هر سال تکرار می‌یافت. می‌گویند بی‌بی کمپیرک هنگام از قوز پایین‌انداختن خود اگر به خشکی بیفتد خشک‌سالی فرا رسیده، قیمتی [گرانی] می‌شود و اگر در آب افتد، برعکس، تمام سال کاملاً سرسبزی و

طراوت و شادابی و بارندگی پدید می‌آید.»

همچنین مردم می‌پنداشتند که دعوت کردن باران هنگام پدیدآمدن خشک‌سالی توسط به کار بردن هرگونه تعبیر نیز ممکن است. با این مقصد آنها چنین کارها را انجام می‌دهند: بقیه را به دو نوع پارچه که رنگ‌های سیاه و سبز داشته باشد، پیچانده در آب رها می‌کردند؛ سنگی را از مزار کدام شخص شهید بر گرفته، به آب می‌انداختند و به سر پیرزنی دیگ مسی معکوساً (به طور چپه) می‌پوشانیدند. پیرزن باران را انتظار می‌شد؛ سپس قهر کرده به طرف خانه‌اش رهسپار می‌شد. به او می‌گفتند: «برگرد، ان شاء الله باران می‌بارد؛ از چشمه‌ها آب می‌آید؛ دیگت را پر می‌کنی.» «پیرزن از راهش برمی‌گشت و باز باران را انتظار می‌کشید.»

در بین دری‌زبانان افغانستان در مورد خشک‌سالی عقیده‌ای دیگر نیز موجود است. این عقیده آن است که مردم پدیدآمدن خشک‌سالی را از کم‌شدن خیر و خوبی از طرف هم‌دیاران‌شان می‌دانستند؛ یعنی آنها معتقد بودند که این حادثه با امر و خواست خداوند خلق شده است. خداوند می‌دیده است که باشندگان این محل خیر، خدا و سخاوت را فراموش کرده‌اند، دل‌آزرده شده، بارندگی باران را نیز قطع می‌کرده است و انتظار می‌کشیده تا بندگانش در حق او خیر و خدا را پیش بگیرند و امر می‌داده است که بارندگی باران زیاد شود.

واقعاً هم طبق این عقیده مردم به خیر و خدای روی می‌آوردند، در جاهای مخصوص (مزارها، قدم‌جای‌ها، قبرستان‌ها، مسجد‌ها، صحرایا و خانه و حویلی‌ها) مردم علی‌حده مال کشته و طعام‌ها پخته، مردم بینوا و بیچارگان را می‌خورانیدند که برایشان باران فرستد.

دربارهٔ تشکیل چنین خیر و خدایی‌ها، شمس‌الله آریان‌فر می‌گوید: «در همین عمر خود در سمنگان، در کابل، مزار شریف و سایر منطقه‌های افغانستان بسیار دیده‌ام که سالی که بارندگی کم می‌شود، مردم به این

عقیده می‌آمدند که خداوند از این و آن (یعنی از مردم) قار (قهر) کرده و می‌گفتند که خداوند از این خاطر قار کرده که بندگان از خیر و خدای دور شده‌اند؛ خیرات و سخاوت‌مندی را فراموش کرده‌اند. بعد مردم در نزد خداوند توبه می‌کردند، از او عذر می‌خواستند و برای شادگردانیدن خاطر حق تعالی مال حلال می‌کردند. برنج و آرد و روغن و نان و نقل و دیگر انواع خوراکی می‌خریدند و در مزارها، قبرستان‌ها، مسجدها، در خانه و حویلی‌ها و سایر جای‌های محلی خود آدمیان را جمع کرده، خیرات می‌کردند؛ گرسنه را سیر می‌کردند؛ گوشت و نان و از هر چی که پخته کرده بودند، به خانهٔ مریض‌ها و اشخاص برجامانده روان می‌کردند و از درگاه خداوند طلب می‌کردند که برایشان باران عطا کند. خشکی و قحطی را از وطن‌شان بردارد. مردم با همین امید دست به دعا می‌برداشتند و اجرای همین نیت و درخواست‌شان را از پروردگار خواهان می‌شدند.

خداوند که رحمدل و مهربان است، باز آه بندگان را مثلی که قبول می‌کرد و پس از یک دو روز می‌بینی که باران فراوان باریده است و دریا و جوی‌ها را پر آب کرده است. مردم می‌دیدند که باران می‌بارد، هزارها بار شکر خدای را به جای می‌آوردند؛ به افتخار باریدن باران رقص و بازی‌ها می‌کردند و اطفال با شور و هلهله و شادمانی این سرود را می‌خواندند:

شرشر باران است

بی‌بی به دالان است

کفش بی‌بی تر شده

از دل دختر شده

دختر در کنج خانه

بیت قشنگ می‌خوانه

سازمان‌دادن این گونه خیر و خدایی‌ها و خواندن سرود و ترانه‌های فولکلوریک به مناسبت پدیدآمدن باران‌های سودبخش در شهر و نواحی

دیگر افغانستان نیز رایج بوده است. مثلاً در ناحیه فرخار ولایت بدخشان، جوانان، نורسان و اطفال قد و نیم‌قد هنگام باریدن باران‌های نیسانی بهاری سرود زیر را ترنم می‌کرده‌اند که بدون شک آن را نامیدن نسخه دیگر سرود بالا ممکن است:

شور شور باران است
 بی‌بی در کاهدان است
 کوچه بی‌بی بسته است
 خودش دل‌شکسته است
 این همه از دختر است
 از دختر قیصر است
 دختر در کنج خانه
 بیت گنجشک می‌خوانه

در برابر همه این، مردم تدبیرهای دیگری به خیر و احسان رو آوردن و جلب کردن مردم را جستجو می‌کردند. یکی از این گونه تدبیرها ضمن مراسم خاص خواندن سرودهای بارانی، از خانه‌ها جمع کردن بارانی‌ها/ تحفه‌هاست. مردم عقیده داشتند که با استفاده از این تدبیر نیز می‌توانند خشک‌سالی را برطرف کنند. روی همین عقیده در ولایت غور هرگاه خشک‌سالی پدید می‌آمد، در یکی از روزهای بهار یک گروه از جوانان (در این یا آن ده، ناحیه و شهر) جمع می‌شدند، از بین‌شان یک نفر را لباس مخصوص می‌پوشاندند، به رویش آرد مالیده او را به صورت آدمی پیر درآورده و به وی «پیرک» نام داده، خانه به خانه می‌بردند و این سرود باران را در نزد دروازه حویلی‌ها به طرز دسته‌جمعی می‌خواندند:

پیرک، پیرک سیستانیم (۷)

برف زمستانیم

جو بدهی، نمی‌ستانیم (۸)

گندم بدهی، می‌ستانیم (۹)

صاحب‌خانه در قدم اول بر پیرک کمی آب می‌پاشد که این رمز پدید آمدن باران و شادابی پنداشته می‌شد. بعد به او به قدر امکان گندم، آرد، میوه و یا کدام چیز خوردنی دیگر می‌داد. پس از اکثریت خانه‌های مورد بارانی‌ها، چیزهای دریافت‌کرده‌شان را بین خود به طور مساوی تقسیم می‌کردند. بعضاً از آرد و گندم جمع‌شده طعام پخته و با هم می‌خوردند. در سرود بالا، بیش از همه دو نکته به مشاهده می‌رسد: یکی درخواست باران و دیگری به خیر و احسان دعوت کردن مردم است که همین دو نکته، مندرجهٔ غایب‌ی سرود را تشکیل می‌دهند. خواندن سرود بارانی دیگر که «الله بته تو باران» نام دارد، نیز به همین مقصد صورت می‌گرفت. این سرود نیز ضمن مراسمی اجرا می‌شد که آن به مراسم یادشده نزدیک است. تفاوت فقط در آن است که در مراسم ثانی بچه‌ها به نزد دروازهٔ خانهٔ مردم بدون «پیرک» و یا «پیرک» بر این کدام یک آبریزی رمزی می‌رفتند و طلب و درخواست‌شان نیز در نزد خداوند از نام خودشان ابراز داشته می‌شد، طوری که از خود متن سرود پیداست:

ابر سیاه زنگی

پای زده به تنگی

گل‌های سرخ رنگی

الله بته تو باران

با رشکی جرجری

تی خورجین چی داری؟

دو خوشهٔ مرواری

الله بته تو باران

بیبار، بیبار که او^(۱۰) شه^(۱۱)

خورجین خواجه پر او^(۱۲) شه

جو و گندم درو شه

الله، پته تو باران

ابر سیاه گنده

پای زده به تنده^(۱۳)

گندم به خاک مانده

الله پته تو باران

بچه‌ها این سرود را نیز از اول تا آخر به طور دسته‌جمعی می‌خواندند و طلب و درخواست‌شان را دربارهٔ بارندگی به طور دسته‌جمعی افاده می‌کردند.

از متن سرود بر می‌آید که در آن ضمن ابراز درخواست بچه‌ها دربارهٔ پدید آمدن باران، نه فقط آرزوها و امید آن‌ها راجع به باریدن باران همچون یک حادثهٔ نشاط‌بخش طبیعی فصل بهار، بلکه به صفت یکی از عامل‌های خیلی مهم در مورد نشو و نما و حاصل فراوانی زراعت شناخته‌شدن آن نیز انعکاس و تأکید شده است. در این سرود تصورات و اندیشه‌های بچگان دربارهٔ حادثه و پدیده‌های دیگر طبیعت از قبیل ابر، کوه و گل نیز افاده یافته‌اند.

این سرود اساس نقطه‌نظر مورد اعتقاد و پرستش مردم قدیم قرار گرفتن باران را باری دیگر به اثبات می‌رساند؛ ولی نه فقط با مضمون و مندرجه‌اش، بلکه با طرز و مورد اجرای خود سرودی را که در تاجیکستان و محله‌های تاجیک‌نشین ازبکستان در مراسم «سوسن‌خاتون» و «اشقلان» خوانده می‌شد، به خاطر می‌رسد. سرود مذکور خصوصاً به سرودی که در مراسم «اشقلان» در ناحیهٔ فیض‌آباد جمهوری تاجیکستان مورد سرایش قرار می‌گرفت، خیلی نزدیک است. متن آن سرود را ذکر می‌کنیم:

گل‌های سرخ لاله
در زیر خاک می‌ناله
باران، آب جاله
یا رب، بته تو باران
گل‌های سرخ رنگی
در زیر خاک غمگین
باران، آب شیرین
یا رب بته تو باران

باید گفت که باران‌های متواتر، پی‌درپی و دنباله‌دار نیز برای مردم افغانستان تشویش‌های زیادی را بار می‌آورد؛ خصوصاً اطفال از این‌گونه باران‌ها به ستوه می‌آمده‌اند و دلتنگ می‌شدند. برای اینکه از این قضیه خود را نجات بدهند و روزهای آفتابی را نصیب شوند، مردم در این مورد نیز به این عقیده بودند که باران‌ها قطع گردانیدن و بازداشتن ممکن نیست. مثلاً آنها برای اینکه هوا صاف و بی‌باران شود، چنین کارها را انجام می‌داند:

یک یا هفت بار اذان می‌گفتند. به سر پیرزنی دیگ مسی را به طور معکوس می‌گذاشتند. پیرزن قهر کرده می‌رفت، کسی به او می‌گفت: «از دست کی می‌روی لیلی؟» پیرزن به او می‌گفت: «از دست باران حق تعالی». بچه‌ای را که در تابستان تولد شده باشد، می‌فرمودند که آفتاب را گرم کند. او طبق این امر نوری به اتاق داخل شده آفتاب را با قوغ (آتش لخچه) یا فتیله/ پلته شعله شولوار گرم می‌کرد و می‌گفت: «روزک! روزک! من تو را گرم می‌کنم، تو سروکله مرا گرم کن.»^(۱۷) و غیره.

مردم برای قطع شدن باران‌های متداوم از مراسم و سرودها نیز استفاده می‌کردند. مثلاً یکی از رسوم که در پنجشیر با اشتراک بچه‌ها به منظور توقف باران پی‌درپی دایر می‌شد، با نام «دستک باران کوچ» یاد می‌شد. سازمان‌دادن مراسم مذکور طوری بود که چند تن از پسران و دختران جوان

یکجا گرد می‌آمدند و یک نفر را از بین شان سردار انتخاب می‌کردند و آنگاه خانه‌به‌خانه گشته، سرود زیر را به طور دسته‌جمعی می‌خواندند:

بی‌بی بی‌بی زود کن
دست ده کندوت کن
چارمغز داری، توک توک کن
قاتیق داری، روق روق کن
یا بلک است یا بلوت (بلوط)
یا پرتو یک شاخه توت

صاحب‌خانه از شنیدن این سرود هدف را می‌فهمد و چابکانه به بچه‌ها گندم، آرد و هر گونه چیز دیگر را که لازم می‌دانست، می‌آورد. به همین ترتیب بچه‌ها تمام خانه‌های قریه‌شان را می‌گشتند و هر چیزی از جنس خوردنی را جمع می‌کردند و متوجه توقف باران می‌شدند.

آن گونه که به مشاهده می‌رسد، در سرود راجع به باران و بازداشتن آن، چیزی گفته نمی‌شود. تنها از زبان بچه‌ها/ اشتراک‌کنندگان مراسم «دستک باران کوچ» به بی‌بی صاحب‌خانه مراجعه شده است، که او چیزی از قبیل «چارمغز»، «قاتیق»، «بلوط» و «یک شاخه توت» داشته باشد، به آنها بدهد. سوالی به میان می‌آید؛ مادامی که مقصد خواندن سرود و برپایی مراسم مربوط آن بازداشتن باران باشد، چرا در سرود درباره باران حتی اشاره‌ای هم نمی‌شده است؟ پاسخ به این سوال چنین است که از افت کار اشتراک‌کنندگان مراسم «دستک باران کوچ» خواسته‌اند باران‌های پی‌درپی، پیش از همه با راه دریافت باران‌ها از خانه‌های مردم و جلب مردم به امر خیر و خدایی قطع گرداند، نه به واسطه خواهش و التجا از باران و یا از قوه‌های دیگر خیالی و رمزی. به فکر ما، مقصد سرود هم عبارت از تلقین غایت دعوت مردم به کار خیر و احسان می‌باشد، که این نمایه توسط خواندن سرود مذکور تأکید شده است. علاوه بر این، با وجود آنکه در

سرود دربارهٔ باران سخن نمی‌رود، ولی مردم از شنیدن سرود و از برپایی مراسم «دستک باران‌کوچ» می‌فهمیدند که نیت بچه‌ها از این کار [چیست]. خواهش بچگان را با خوشی استقبال می‌کردند و هرچه به اندازهٔ امکان، از آنها دریغ نمی‌داشتند.

در آمد گپ می‌خواهیم متذکر شویم که چه در مسألهٔ دعوت باران و چه در بابت بازداشتن آن، خواندن سرودهای بارانی اساساً از طرف بچه‌ها/ پسران و دختران جوان و اطفال قد و نیم‌قد صورت می‌گرفت. مراسم خاص مربوط این سرودها را نیز اساساً بچه‌ها سازمان می‌دادند که چنین حادثه البته بی‌سبب نخواهد بود.

ب. شیر محمداف در رسالهٔ تدقیقاتی خود «نظم خلقی بچگانهٔ تاجیک» در مثال سرودهایی که از تاجیکستان و محله‌های تاجیک‌نشین ازبکستان گرد آمده، سبب محض از طرف بچه‌ها خوانده‌شدن سرودهای عاید به باران را ایضاح داده و با اشتراک آنها دایرشدن مراسم مربوط به باران، شمال [باد شمال] سخت و گردباد را قید کرده نوشته است: آدمان می‌خواستند در اکثریت مراسم به مقصد دعوت باران، شمال و یا خود بازداشتن باران، شمال سخت، گردباد را گذرانیده می‌شد، «طفلان بی‌گناه» اشتراک کنند. گویا قوه و هرگونه چیزهای طبیعت، به بچگان بیشتر گوش می‌داده‌اند... چنانچه سال‌های خشکی در ولایت بخارا کلان‌سالان بچگان را خواهش می‌کردند که «غزل باران» را خوانده، یا خود مکتب‌دار، طفلان مکتب را به میدان، جایگاه گشادی بیرون شهر برده سرود می‌خواندند، تا اینکه آه بچگان به گوش آسمان رسد و باران فرستد. یا خود کلان‌سالان اجازه می‌دادند که بچگان به مراسم سوسن‌خاتون (اشقلان) و یا مراسم دیگری به این مانند اشتراک کنند. در موضع فیض‌آباد در خشک‌سالی فقط بچه‌ها سرود زیرین را خوانده، در به در می‌گشتند و باران را دعوت می‌کردند:

گل‌های سرخ لاله
در زیر خاک می‌ناله
باران، آب جاله
یا رب، بته تو باران
گل‌های سرخ رنگین
در زیر خاک غمگین
باران، آب شیرین
یا رب بته تو باران

این سخنان اگرچه با سرودها و مراسمی که عاید به باران در تاجیکستان و محله‌های تاجیک‌نشین ازبکستان جای داشتند، متعلق باشند هم، ولی آنها را به همین نوع سرودها و مراسمی که در افغانستان به مشاهده می‌رسد، نسبت‌دادن ممکن است. به احتمال زیاد می‌توان گفت که در افغانستان هم شاید محض به اعتبار همین عقیده باشد که در مراسم مربوط دعوت به بازداشتن باران و خواندن سرودهای بارانی، اساساً بچه‌ها اشتراک می‌کردند. در صورتی که همین طور است، از این سخنان خودبه‌خود معلوم می‌شود که چرا کلان‌سالان در برپایی این‌گونه مراسم و خواندن این نوع سرودها شرکت نمی‌ورزیده‌اند. اما طوری که از اقتباس بالا برمی‌آید، کلان‌ترها تشکیل این قبیل مراسم مهم می‌گرفته‌اند و در برپایی آن یاری می‌رسانیدند.

به همین طریق سرودهای بارانی در نظم شفاهی موسمی مردم افغانستان مقصد و وظیفه معینی داشته است. آنها در اساس، عقیده و پنداشت‌های قدیمی / انیمستی مردم به دنیا آمده، برای تشویق و تلقین و پشتیبانی کردن از چنین عقیده‌ها و پنداشت‌ها خدمت می‌کردند. بارانی‌ها از یک گروه مخصوص سرودهای بی‌گانه عاید به مهم‌ترین حادثه‌های مربوط به طبیعت ایجادشده در زبانان افغانستان نمایندگی می‌کند و زمینه

جای داشتن بعضی مسأله‌های عمومی و مشترک را در بین مردم افغانستان و تاجیکستان در این مورد به ثبوت می‌رساند. این سرودها نه فقط در ارتباط با دعوت و بازداشتن باران سازمان داده می‌شدند، نقشی داشتند، بلکه در مورد آماده‌ساختن زمینه‌هایی جهت تأمین خوشی‌ها، سرگرمی‌ها و فراغت و استراحت بچه‌ها در لحظه‌ها و فرصت‌های گوناگون ایام بهاران مساعدت می‌کردند.

هواشناسی مردمی

در روزگار پیشین، در دوره‌هایی که از دستگاه‌های هواشناسی هنوز درکی نبود، پیش‌بینی وضع هوا در جامعه چگونه و با چه طرز صورت می‌گرفت؟ آیا در این راه کدام اصول یا کدام وسایل وجود داشت که آن در حل و فصل این مسأله نیاز و احتیاجات مردم را رفع گرداند؟ پاسخ به این سؤال چنین است که تا اختراع دستگاه‌های هواسنجی در مورد پیش‌بینی تغییرات هوا در این یا آن فصل سال، معمولاً از اصول و طرز خاص هواشناسی عامیانه کار گرفته می‌شد. به عبارت دیگر، مردم در گذشته‌های دور، نزدیک شدن وقوع حادثه‌های اقلیمی (باریدن باران و برف، وزیدن باد شدید، پدید آمدن توفان و فرارسیدن هوای گرم و سرد) را از روی دانش و مشاهده‌های طولانی خود نسبتاً آواز و حرکت حیوانات گوناگون اهلی و وحشی (اسب، گاو، گوسفند، بز، گرگ، سگ، روباه، گربه، مرغ، بلبل، زاغ، اکه، گنجشک و سایر جانوران از قبیل سنگ‌پشت، بقه، زنبور عسل، مگس، مورچه و امثال آنها) پیش‌بینی می‌کردند. یک سلسله پیش‌گویی‌های دیگر وضع هوا نیز موجودند که آنها به اثر مشاهده و دقت و توجه مردم به اعمال و حرکات و تغییر و تبدیل موقع جرم‌های آسمانی، آفتاب، ماه، ستارگان، ابر و غیره به عمل آمده است. در این بابت همچنین وضعیت و حالت‌های گوناگون عالم نباتات و اجناس و اشیای دیگر مساعدت کرده‌اند که پایهٔ

بنیادی آنها نیز بر تجربه‌ها و مشاهده‌های زیاد مردم ساخته شده است. مسلم است که اساس علمی این‌گونه پیش‌گویی‌ها، چندان استوار نیستند؛ ولی به هر حال طی سده‌های متمادی مردم در جریان زندگی خود به درست‌بودن آنها اعتقاد کامل حاصل کرده‌اند و در کار و فعالیت‌شان از آنها استفاده فراوانی به عمل آورده‌اند. به مثال‌ها مراجعه می‌کنیم:

باران می‌بارد: اگر اسب گردنش را دراز کند و نفس‌های عمیق بکشد، گاو گوشش را بخارد، گاو میش گله را به سوی چراگاه هدایت کند، حیوان‌های گله به شتاب و حرص زیاد علف بخورند، گوسفندها هنگام روی زمین برای استراحت خوابیدن‌شان سر یا گوش خود را زیاد تکان بدهند، مرغ خانگی به تن خود منقار بزند و بسیار «قدقد» کند و یا یک پهلو به طرف آفتاب روی زمین بخوابد و پاهایش را دراز کند، دو مرغ خانگی به پهلو و سر در گوش همدیگر بایستند، گربه عطسه بزند و پای‌های میز را بخراشد و یا بدن خود را بلیسد و با دستانش به پشت گوشش پنجه بکشد یا در دیگدان خانه بخوابد و یا رو به طرف قبله بنشیند، گنجشک‌ها بسیار چیرک‌چیرک کنند و یا در هوای آفتابی خودشان را به جوی آب بیاندازند و سر و روی خود را بشویند، ماه از آسمان پایین بیاید، ستارگان غروب بگیرند، مهتاب خرمن بزند، ابرها در صبح بسوزند و یا از اطراف قبله پدید آیند، کمردرد انسان شدت کند، میز و چوکی صدا دهد و در خانه، کاسه آب چپه شود.

باد و باران خواهد آمد: اگر دور خورشید هاله ببندد یا خرمن بزند، شعاع هاله کم و نزدیک به خورشید باشد، خروس بعد پاسی از شب گذشتن، یعنی در ساعت غیرعادی صدا بدهد یا مورچه‌پردار مرتباً در اطراف چراغ دور بزند و از آن دور نرود.

برف خواهد بارید: اگر ابرهای سیاه‌سیاه در سمت شمال جمع شود، برگ‌های خشک درختان به صدا درآیند، شباهنگام گاو صدا کند، خرگوش

رو به دشت گذارد، هیزم آتشدان ترقاس کند و هالهٔ دور ماه سرخ‌رنگ باشد...

هوا توفانی خواهد شد: اگر برگ درختان به لرزه درآید، پرندگان از خواندن باز مانند، روباه شباهنگام زوزه بکشد، خرگوش به سوی جنگل بشتابد، ستارهٔ پروین و ماه به هم نزدیک شوند، سگ غل بزند، طوطی نامنظم و زیاد صدا کند یا پره‌های خود را بلیسد و شب تا سحر بانگ بردارد، گوسفندان مرتباً جست‌وخیز کنند و...

هوا ملایم و آفتابی می‌شود: اگر گوسفندها اشتهای خود را از دست بدهند، عنکبوت تارهای تازه بتند، مورچگان تپه‌های تازه بسازند، خروس هنگام باریدن باران بانگ بردارد، بلبل تمام شب چهچه بزند، شغال زوزه بکشد و سگ در پاسخ آن «عوعو» کند و...

مثال‌های فوق نمونه‌هایی از عقیده‌ها و پنداشته‌های فراوان عامیانه در رابطه با پیش‌بینی وضع هواسست که عصرهای عصر از سینه‌ای به سینهٔ دیگر و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته، به حیث نوعی ثروت پرارزش معنوی و پاره‌ای از میراث فرهنگی نیاکان‌مان از زمان‌های قدیم تا روزهای ما محفوظ مانده‌اند. این عقیده‌ها و پنداشته‌ها که از عقل و دانش و تجربهٔ مردم مایه گرفته‌اند، سزاوار گردآوری و تدقیق دانشمندان ساحهٔ مردم‌شناسی خواهد بود.

باب ششم

بازی‌ها

برفی (۱)

در یک ضرب‌المثل دری گفته می‌شود: «کابل بی‌زر باشد و بی‌برف نه». در این ضرب‌المثل مردمی، اهمیت به‌خصوص داشتن برف در زندگی مردم افاده یافته است. برف خصوصاً برای دهقانان و زراعت‌پیشگان نفع زیادی دارد. مردم زراعت‌پیشه باریدن برف را علامت دریافت حاصل فراوان و خرمی و سرسبزی مکان می‌دانند. «برف لحاف زمین است.» می‌خوانیم در ضرب‌المثل دیگر که در آن نیز فکر مردم درباره اهمیت برف برای زمین و زراعت تأکید شده است. شاید به خاطر همین عقیده و پنداشت‌ها باشد که مردم افغانستان اولین برف فصل زمستان را هر سال با خشنودی استقبال می‌کنند. به‌خصوص اگر فصل تیرماه و هفته‌های اول ایام زمستان خشک آید، مردم باریدن برف نخستین را با خوشی و قناعت‌مندی تمام پیشواز می‌گیرند. به مناسبت باریدن برف اول، آنها هر گونه میله‌ها تشکیل می‌کنند؛ در خانه‌هایشان طعام‌های گوناگون از قبیل قیماق چای، کباب‌های

داشی، کیچیری، کاجی، قورتاب و دیگر انواع خوردنی‌ها مانند همین‌ها را آماده می‌سازند. همسایه‌ها، خویشاوندان و اقارب یکی به [خانه] دیگری رفته، همدیگر را به مناسبت پدیدآمدن برف اول تبریک و تهنیت می‌گویند؛ بهترین آرزوها و صمیمی‌ترین تمنیات را نسبت به همدیگر ابراز می‌دارند؛ برای خوشی و سعادت اهل خانواده و فراوانی رزق آنها، همچنین برای آرامی و خرمی کشورشان دست به دعا بالا می‌کنند. در هر گذر و محله جوانان، نורسان و کودکان قد و نیم‌قد هر نوع بازی‌ها تشکیل می‌کنند؛ ضمناً [به دلیل] شادمانی و شوق در کوچه‌ها و صحن حویلی‌ها آدم برفی، شیر برفی، خانه‌های برفی و دیوار و قلعه‌های برفی می‌سازند. به زعم همه اینها، مردم افغانستان به مناسبت باریدن برف اول از رسم و آیین عنعنوی ملی‌شان نیز استفاده می‌کنند که یکی از آنها بازی «برفی» یا «برف‌زدن» است. برفی از بازی‌های پسندیده مردم در فصل زمستان است که طرز تشکیل و برپایی آن در اکثر محله‌های افغانستان به چنین شکل به وقوع می‌پیوندد: با باریدن نخستین برف زمستان، مردم خوش‌ذوق و زنده‌دل به فکر سازمان‌دادن «برفی» می‌افتند و ضمن همین مقصد به نام یکی از دوستان نزدیک خود مکتوب «برفی» تهیه می‌کنند. محتوای مکتوب را مضمون سرودی که با نام «برفی» (برف‌زدن) معلوم است و یک نسخه آن در زیر می‌آید، تشکیل می‌دهد. آن سرود این است:

ذره ذره برف می‌بارد سفید

یک ضیافت از شما داریم امید

شد زمستان و زمین شد زیر برف

برف ما بارد بر دلبر به حرف

در این مکتوب همچنین نام‌های نویسنده و گیرنده آن ذکر می‌شود. بعد مکتوب مذکور توسط یک جوان چست و چالاک و زیرک به خانه طرف مقابل فرستاده می‌شود و طبق معمول مکتوب باید به دست کسی رسد که

آن به عنوان او نوشته شده است. جوان تحویل دهندهٔ مکتوب می‌کوشد تا مکتوب را طوری بسپارد که طرف مقابل از مطالب آن خبر نداشته باشد. اگر حامل با «برف» آورده‌اش از طرف شخص مقابل دستگیر نشود، نویسندهٔ مکتوب در بازی «برفی» غالب می‌برآید و مستحق ضیافت است. برعکس، تشکیل کردن ضیافت به دوش فرستندهٔ مکتوب «برفی» می‌افتد. در افغانستان شکل دیگر تشکیل بازی برفی نیز رایج است. مثلاً یکی از عایله‌ها چند دانه سیب یا ناک [گلابی] را به روی پتنوس [سینی] گذاشته و درون یک دانهٔ آنها را کاوک کرده، با برف پر می‌کند و در روی کاغذ این متن سرود «برفی» را می‌نویسد:

برف می‌بارد به فرمان خدا
برف نواز ما و برفی از شما
گر بگیرد این جوان رفته را
زود برسازید رویش را سیاه
ور نگیرید این جوان رفته را
چند نفر هستیم مهمان شما

بعد نویسندهٔ مکتوب «برفی» کاغذ را به درون پاکت می‌اندازد و پاکت را در بین میوه‌ها و پتنوس می‌گذارد و سپس پتنوس را توسط بچه‌ای چست و چالاک و زیرک به خانهٔ یکی از دوستان مورد نظر خود می‌فرستد. به حامل پاکت تأکید می‌شود که وی هنگام سپردن پتنوس توجه طرف مقابل را به خود جلب نکند و زعم آن دو پایبی که دارد، باز دو پای دیگر قرض گرفته فرار کند. اگر خواننده‌ای که «برفی» به عنوان او فرستاده شده است، پتنوس میوه را با پاکت قبول کند و پسر بچهٔ جوان بدون کدام مانع به خانهٔ خود برگردد، فرستندهٔ «برفی» برنده/ غالب بازی «برفی» دانسته می‌شود و مستحق ضیافت می‌شود. در غیر حال، طرف مقابل یعنی گیرندهٔ مکتوب، حامل برفی را در قدم اول به برف می‌غلطاند و بعد رویش را با

ذغال سیاه یا با آرد سفید کرده، او را با همان وضع و با همان احوال تا خانه‌اش گسیل می‌کند. در آن صورت، فرستنده «برفی» مکلف می‌شود که طرف مقابل را به ضیافت دعوت کند.

در سال‌های پیش طرز دیگر فرستادن «برفی» معلوم بود که آن این طور صورت می‌گرفت: در روی کاغذ متن سرود برفی را می‌نوشتند و کاغذ را به یک پاکت انداخته، به دست جوان چالاک می‌دادند. جوان خود را پستی و انمود کرده، یعنی لباس و کلاه کارمندان پست را پوشیده و تبراقه را در سر شانه گرفته، نزد دروازه خانه شخص مطلوب می‌آمد و پاکت را به او می‌سپارید. صاحب‌خانه پاکت را دیده گمان می‌کرد که شاید مکتوبی از یگان شخصی نزدیک در مسافرت بوده‌اش باشد. با همین اندیشه او پاکت را می‌گرفت. پس از گرفتن پاکت می‌فهمید که این «برفی» است؛ از عقب «برفی» می‌دوید، ولی می‌دید که «پستی» چه وقت فرار کرده است. در آن صورت مجبور می‌شد که در نزد فرستنده پاکت شرط‌های «برفی» را اجرا کند.

روز و وقت ضیافت را نویسنده مکتوب «برفی» با رضایت و موافقه طرف مقابل تعیین می‌کند و تشکیل و برپایی آن عادتاً بعد از یک، دو، سه روز از ساعت‌های ۱۰-۱۱ قبل از ظهر صورت می‌گیرد. در ضیافت نه فقط مردان، بلکه تمام اعضای خانواده دو طرف، زنان و فرزندان خرد و کلان شرکت می‌ورزند. بعداً صاحب‌خانه دوستان و خویشاوندان نزدیک خود را به ضیافت برفی دعوت می‌کند.

در افغانستان بازی برفی عموماً از بازی‌های عایلی محسوب می‌شود. زن‌ها در آن محفل با دف و دایره‌زنی، جوانان/ پسران و دختران با برف‌بازی و هر گونه سرگرمی‌های دیگر، مردها با گفت‌وشنود و شطرنج و قطعه‌بازی‌ها و امثال اینها مشغول می‌شوند، و تا عصر روز را با خوشی و خرمی سپری می‌کنند.

بازی «برفی» ذاتاً علاوه بر جنبه وقت‌گذرانی و استراحتی داشتن، از نگاه اجتماعی اهمیت خاصی داشته است. این بازی خصوصاً روابط بین همدیگر را استحکام می‌بخشد و دو عایله را هرچه بیشتر به هم نزدیک می‌سازد؛ رفت‌وآمدها و آمیزش‌ها را به جوانان می‌آموزد و حتی باعث شناسایی دختران و پسران خُرد و کلان عایله می‌شود.

باید گفت که بنیان «برفی» در سرود مربوط آن استوار است. محض همین سرود با محتوای خود باعث شده است که بازی مذکور در هر جایی که لازم است، تشکیل و تدویر شود.

در مورد آمادگی به قبول مهمانان و در کدام سطح و سویه و با اشتراک کی‌ها سازمان‌دادن: ضیافت بازی «برفی» پیش از همه، شرط و شرایطی را که در سرود ذکر شده است نیز میزبان به اعتبار می‌گیرد. عموماً چند ساعت شرایطی که برای فراغت مهمانان به ضیافت «برفی» دعوت شده، مهیا کرده می‌شود، از سرود «برفی» بسیار وابسته است.

طبق معلومات استاد دانشگاه کابل عبدالقیوم قویم، در بعضی ناحیه‌های ولایت تخار آنهایی که به ضیافت بازی «برفی» دعوت می‌شوند (به شمول برنده بازی و اعضای عایله او)، در روز تعیین شده به خانه میزبان با خواندن سرود «برفی» و رقص و پای‌کوبی‌ها که تحت نوای دف و سرنای صورت می‌گیرد، وارد می‌شوند و سرودی که در این هنگام مورد اجرا قرار می‌گیرد، این است:

برف می‌بارد پیایی از هوا

برف ما باد بالای شما

صندلی را گرم سازد از الو

روی دسترخوان آردش پلو

گوشت مرغ و... بریانی سره

هم کباب داشی از گوشت بره

کولچه شیرین و نان روغنی

انجیر و سبزه و دلفروز و انار

پسته و بادام هم آید به کار

همچنین باشند با ما هم‌نشین

چند تن از یاران و دوستان قرین

از این معلومات برمی‌آید که سرود «برفی» نه فقط در تشکیل و تدویر بازی، بلکه در مورد غنی‌گردانیدن محتوا و افزودن شکوه و جلال و قابل توجه مردم قرارگرفتن آن نیز نقش به‌سزایی دارد. توسط این سرود دربارهٔ طعام‌های گوناگون ملی، طرز مهمان‌داری و عادت مهمان را گرمی و عزیزدانستن تاجیکان تصورات معین حاصل کردن ممکن است. این سرود با نسخه‌های دیگر خود که در بالا ذکر شدند، بیانگر آرزو و امید مردم دربارهٔ فراوانی رزق و روزی‌شان است. سرود مذکور ثابت می‌کند که بازی «برفی‌زدن» از سنت‌های شادی‌بخش و نشاط‌آفرین مردمی به شمار می‌رود.

قابل تذکر است که بازی «برفی»، با همین نام بازی‌هایی که در بین مردم تاجیکستان رایج است، شباهت نظررسی دارد. این شباهت نه فقط از بابت طرز تشکیل بازی مذکور، بلکه در مضمون مندرجهٔ سرودی که در این بازی استفاده می‌شود، نیز به مشاهده می‌رسد. این گونه شباهت‌ها و هم‌رنگی‌ها زمینه را مساعد می‌سازد تا حدود گسترش این سنت تاجیکان و موقع آن را در حیات مردم افغانستان و تاجیکستان هرچه عمیق‌تر درک و احساس کنیم. همچنین این شباهت و ماندی‌ها امکاناتی را فراهم می‌سازد تا بتوانیم بگوییم که پیوندهای مردم ما و تاجیکان افغانستان در این بخش فرهنگی آنها نیز ناگسستگی، پایدار و استوار است.

به همین طریق، بازی «برفی‌زدن» از رسم و رواج‌ها و سنت‌های باستانی تاجیکان به شمار می‌رود. در ضمیر این بازی، مناسبت‌های دوستانه و

صمیمیت‌های فردی و عایلوی مردم و احساس شوخی و نشاط آنها از شادکامی و خوش‌گواری‌هایی طبیعت و حیات انسانی نهفته است. این بازی که به مناسبت باریدن اولین برف فصل زمستان به کوشش و ابتکار یکی از عایله‌های دوستان دایر می‌شود، به حیث یکی از سنت‌های خوب تاجیکان سال‌های دراز و اصل خود باقی می‌ماند و از یک گوشهٔ آیین خوب نیاکان‌مان یاد می‌کند.

بزکشی

بزکشی یکی از بازی‌های عنعنوی و ملی مردم افغانستان به شمار می‌رود. تاریخ و پیدایش بزکشی هنوز چندان مشخص نیست. از روی بعضی نوشته‌ها تخمین کردن ممکن است که سابقهٔ بزکشی به زمان‌های قدیم به روزگارانی که مردم آریایی در شکل گروه‌ها و قبیله‌های علی‌حده عمر به سر می‌بردند، تعلق می‌گیرد. به عبارت دیگر، بزکشی محصول تفکر و نتیجهٔ ابتکار و تلاش‌های متداوم جامعهٔ قبیله‌نشین آریایی بوده، طی سده‌های دور و دراز از نسلی به نسلی انتقال یافته، موجودیت خود را به حیث یک نوع میراث نیاکان‌مان تا امروز نگاه داشته می‌آید.^(۲)

معلوم است که آریایی‌های قدیم به اسب و پرورش آن نسبت به سایر حیوانات عشق و علاقهٔ مخصوص داشته‌اند و در علم سوارکاری آگاهی کامل کسب کرده بودند. بنابراین، آنها هنگامی که با هجوم اقوام و یا قبایل اجنبی مواجه می‌شدند تا خود ایشان به قلمرو دور و نزدیک حمله می‌آوردند، با دشمن اکثراً با سواری اسب می‌جنگیدند. آنها در علم سوارکاری و جنگ‌های تن‌به‌تن به درجه‌ای ورزیده و ماهر بودند که با یک حمله حریف را از پا در می‌آوردند و او را از میدان، اسیر گرفته با خود می‌بردند. ولی آنها بعد پیروزی بر دشمن و هنگام استراحت موقتی برای اینکه در محاربه‌های آیندهٔ خود آمادگی پخته‌تری داشته باشند و یا در کار

اسب‌سواری لیاقت بیشتری پیدا کنند، نعش بز را به میدان انداخته بالای آن یورش و حمله می‌بردند و آن را مورد کشاکش قرار می‌دادند.

به یقین می‌توان گفت که با گذشت ایام و به اثر تقاضای زمان، قبیله‌های آریایی رفته‌رفته مجبور شدند که با هم متفق شوند؛ شهر و دهات و قصبات بزرگ‌تری تشکیل دهند؛ جنگ و ستیز و تاخت‌وتاز و خون‌ریزی‌ها را ترک گفته، به صلح، آشتی و امنیت رو آورند. همین بود که جنگ و جدال‌های قبیلوی از بین برداشته شد و جای آن را آشتی، صمیمیت، دوستی و برادری فراگرفت؛ و بزکشی که در اساس تمرین و مشق‌های تکرار به تکرار به غرض آمادگی برای جنگ‌های قبیلوی عادت شده بود و در ابتدا جنبه تاکتیکی و مفکوره نظامی داشت، به کلی تغییر یافته، به شکل یک ورزش استراحتی و سرگرمی اجتماعی درآمد؛ و تا به امروز در همین شکل باقی مانده، به حیث یکی از علم‌های سوارکاری در ابتدا نه بازی بوده است و نه وسیله استراحت، بلکه او جنبه مفکوره نظامی - جنگی داشته است و بیشتر برای اجرای همین مقصد برگزار می‌شده است. گمان می‌رود که وجه تسمیه بزکشی با حادثه نعش بز را مورد کشاکش قراردادن پهلوانان، ارتباط ناگسستنی‌ای دارد.

بزکشی در افغانستان از نموده‌های خیلی مرکب و سنگین ورزش محسوب می‌شود. بازی مذکور سال‌های پیش در این کشور به واسطه چاپ‌اندازه‌های [اسب‌سواران] نیرومند و تیزچنگال و چست و چالاک، این‌چنین توسط اسب‌های قوی‌جثه و بادپا صورت می‌گرفت. شرط اساسی بزکشی در افغانستان نیز چون دیگر جمهوری‌های آسیای میانه - قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان - از بین توده و ازدحام اسب‌ها، بالا برداشتن نعش بز یا گوساله از زمین به سر زین اسب و هرچه دورتر بردن و پرتاب کردن آن به اندازه همان قدر، صاحب جایزه‌های بیشتر و پربهتر می‌شد. جایزه‌هایی که به چاپ‌اندازان غالب داده می‌شدند، از اشیا

و اموال گوناگون عبارت بودند: جامه، کرتی، پلاس، رادیو بی‌سیم، تشت، تگار، سطل، کاسه، چاینک، پیاله و غیره. دادن جایزه‌ها به وضع اقتصادی شخصی که بزکشی را تشکیل می‌کرد، وابسته بود. اگر تشکیل‌کننده بزکشی شخصی دارا بود، به چاپ‌اندازهای غالب چیزهای پرارزش انعام می‌داد. بازی بزکشی عادتاً به یگان مناسبت، بیشتر به افتخار جشن نوروز، مهرگان، عروسی یا ختنه‌سوری و غیره برگزار می‌شد. اشتراک مردم در بزکشی اختیاری بود و در آن همه خواهشمندان می‌توانستند اشتراک کنند. در بزکشی، اسب‌های زیاد شرکت می‌ورزیدند؛ بعضاً از ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سر اسب در این بازی اشتراک می‌کردند. در بزکشی، چاپ‌اندازهای ماهر از شهر و ناحیه‌های دیگر نیز دعوت می‌شدند و این دعوت قسمی از طرف صاحبان اسب‌های دونه و قوی‌جثه که در بزکشی شهرت پیدا کرده است و صاحب آن باز می‌خواهد قدرت و توانایی اسبش را بار دیگر نمایش دهد، به وقوع می‌پیوست.

یکی از خصوصیت‌های بزکشی هم همین بود که در آن هر یک از چاپ‌اندازان می‌کوشید هنر و متانت خود را به مردم نشان دهد و سزاوار تحسین و آفرین‌های مردم شود. برای صاحبان اسب‌های مخصوص بزکشی نیز آن چیز ممکن بود که اسب‌های آنها را چاپ‌اندازهای چست و چالاک و هنرمند سوار شوند و با این راه، می‌خواستند اسب‌شان را به مردم بشناسند و بگویند که «این اسب دونه و پرزور از آن فلانی است.» برای صاحب اسب خوب همین قدر بس بود که اسب او بارها نعش بز یا گوساله را از بین توده و ازدحام اسب‌ها بیرون برآورده و آن را در گرد میدان دور داده، مردم را به حیرت آورد. علاوه بر این، اسب خوب در وقت بزکشی ارزش خود را افزون می‌کرد. آنهایی که اسب‌باز بودند، می‌خواستند همین گونه اسب خوب را در اختیارشان داشته باشند و در مسابقه‌های اسب‌بازی و اسب‌پروری در بین مردم ناحیه خود و محله‌های گرد و اطراف آن نام برآرد.

در محل بزکشی مردم زیاد جمع می‌آمدند. آنها اساساً اهالی همان محل بودند که در آنجا بزکشی تشکیل می‌شد؛ اما برای تماشای بزکشی از ناحیه‌های دیگر نیز مردم می‌آمدند که آنها اکثراً از طرف صاحب معرکه دعوت می‌شدند. در بزکشی نمایندگان ملت‌های دیگر نیز حق اشتراک کردن داشتند. هر یک معرکه بزکشی اساساً با اشتراک مردان که از جهت سن و سال فرق می‌کردند، دایر می‌شد. اشتراک زن‌ها در بازی بزکشی شرط نبود و خود زن‌ها نیز در این گونه بازی‌ها اشتراک کردن به خود چنان عیب نمی‌دیدند و بزکشی را معرکه مردانه می‌پنداشتند. با وجود این، در معرکه‌های بزکشی کم‌وبیش اشتراک داشتن زن‌ها به مشاهده می‌رسید. با شکوه، با طنطنه و با مقدار کم یا زیاد اشتراک کردن تماشابینان و اسب‌ها به امکانات مادی، آبرو و داشتن اعتبار و موقع صاحب معرکه در جامعه بسیار وابسته بود. یعنی اگر صاحب معرکه در بین مردم آبرومند و بانفوذ بود و در جامعه موقع زیادی داشت، معرکه بزکشی تشکیل کرده او همان قدر باطنطنه، پرشکوه، سیرآدم و شوق‌آور و جالب می‌گذشت.

محل تشکیل بزکشی مشخص بود. وی اساساً در جای‌های هموار، در محلی که برای گذراندن این بازی بی‌خطر و از هر جهت هم برای اسب‌ها و چاپ‌اندازها و هم برای تماشابینان مساعدت می‌کرد، برگزار می‌شد. وقت تشکیل معرکه بزکشی اساساً فصل زمستان و اول بهار بود، هنگامی که دهقانان بعد از جمع‌آوری حاصل دمی فراغت می‌کشیدند و یا برای کشت نوآمادگی می‌گرفتند.

ناگفته نماند که صاحب معرکه بزکشی برای مهمانانی که برای بزکشی دعوت شده‌اند، باید جای خواب و خورد و خوراک از روی عنعنه تأمین کند. تأمین اسب‌های مهمانان با جای و یم [علف] و خاشاک نیز به دوش صاحب معرکه بود.

بزکشی یکی از بازی‌های ملی مردم افغانستان محسوب می‌شود. این بازی

در افغانستان بیشتر در بین مردم محله‌های سمت شمالی کشور - بدخشان، جوزجان، فاریاب، تخار، قندوز و... - که در آن منطقه‌ها اساساً تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها عمر به‌سر می‌بردند، انجام می‌گرفت. در محله‌های نام‌برده‌شده افغانستان، کشیدن بز یا گوساله آخرین به نام «آخرالغ» یاد می‌شد. هر چاپ‌اندازی که «آخرالغ» را به دست می‌آورد (در بزکشی عروسی) مستحق مهر عروسی دانسته می‌شد، که آن در حدود ۴۰ تا ۸۰ هزار افغانی^(۳) ارزش داشت.

باید گفت که در افغانستان شکل دیگر بزکشی نیز عرض وجود کرد. این نوع بازی در ۵۰-۶۰ سال آخر به وجود آمده بود و آن همچنین یکی از بازی‌های ورزشی از طرف دولت در روزهای عید و میله‌های رسمی تشکیل می‌شد. گذرانیدن این نوع بزکشی اساساً در کابل در استادیوم مرکزی صورت می‌گرفت. این نوع بزکشی توسط ۲۴ چاپ‌انداز و ۲۴ سر اسب تشکیل می‌شد. چاپ‌اندازها به دو گروه جدا می‌شدند. هر گروه، که عبارت از ۱۲ نفر چاپ‌انداز و ۱۲ سر اسب بود، به یک ولایت تعلق داشتند. گروهی که نعل بز یا گوساله را برداشته به یک محل معین، که آن را «دایره حلال» می‌گفتند برساند، مستحق سه نمره می‌شد. به همین ترتیب چاپ‌اندازان هر گروه که بیشتر نمره می‌گرفتند، غالب یا برنده مسابقه شناخته می‌شدند.

بارها شده است که در بزکشی‌های افغانستان اسب‌های نامی شاهکارهای عجیبی از خود نشان داده‌اند. خصوصاً هنگامی که چاپ‌انداز بالای بز یا گوساله خم می‌شده است، اسب‌های خوب زانو می‌زدند و بدین ترتیب به صاحب خود کمک می‌رسانند. اسب‌هایی نیز پیدا می‌شدند که بعد از بز و گوساله به دست آوردن توسط چاپ‌اندازها، اختیاراً به طرف «دایره حلال» رفته، در همانجا می‌ایستاده‌اند تا صاحبان‌شان بز یا گوساله را به «دایره حلال» بیاورند.

در این نوع بزکشی یک چیز جالب این بود که نمایندگان / چاپ‌اندازان هر یک ولایت، نشان / رمزی مخصوص برای خود داشتند. مثلاً رمز گروه ولایت قندوز، گل پونه؛ از ولایت فاریاب، پوست قره‌قل؛ از ولایت بغلان گل آفتاب‌پرست؛ از ولایت سمنگان گل گلاب؛ از ولایت تخار رکاب اسب و از ولایت بدخشان اسب بالدار حساب می‌شدند.

چاپ‌اندازان هنرمند افغانستان که در بازی بزکشی نام برآورده‌اند، اینها بودند: از ولایت جوزجان حکیم پهلوان، توخته پهلوان و آقامحمد؛ از ولایت فاریاب کوچم پهلوان و عبدالله بدال؛ از ولایت تخار حافظ، ظاهر و سعیدعمر و از ولایت قندوز شیرین، خیرمحمد و حبیب پهلوان، که سال ۱۹۷۲ به سن ۵۰ سالگی رسیده بود و دو مرتبه جهت پرکردن فیلم سوارکاران به اسپانیا و فرانسه مسافرت کرده و در فیلم سوارکاران نقش مهمی را به عهده داشته است.

در افغانستان در بازی بزکشی بیشتر اسب‌های قطغن و مزار شریف به کار برده می‌شدند و در این بازی محض همین اسب‌ها نام برآورده‌اند. خصوصاً اسب قطغن با وجودی که از نگاه جسمی نسبتاً خرد بود، خیلی دونده و تیز و آتش‌نفس بوده است. این اسب‌ها بیشتر در ولایت قندوز و تخار بهتر پرورش می‌یافته‌اند. عموماً بزکشی بازی عنعنوی اکثر مردم کشورهای خراسان‌زمین است و آن در همه این کشورها تقریباً به یک طرز و ترتیب دایر می‌شود.

بزکشی وسیله خوب استراحت است، به‌خصوص برای دهقانان از بزکشی دیدن، دیگر بازی‌های دلچسب و فرح‌بخش وجود ندارد. محل بزکشی به یک سیرگاه بزرگی که در آنجا تمام انواع خوراک‌ها، بازی‌ها، محصولات هنرهای کولالی و غیره به فروش رسانیده می‌شوند، تبدیل می‌یافت. صدای ساز و سرود خوانندگان، حافظان همواره با نغمه‌های دایره و سرناها و دیگر وسایل موسیقی به فلک می‌پیچید. در یک طرف،

شیرین کاران و مسخره‌بازان هنرنمایی می‌کردند. در طرف دیگر پهلوانان کشتی‌گیری می‌کردند و مانند اینها.

بزرکشی تأمین‌کننده سلامتی و بردوامی است. وی از چاپ‌انداز، شجاعت، دلیری، قهرمانی و چست و چالاکی طلب می‌کند. بنابراین این بازی به پروراندن این خصلت‌ها در جوانان یاری می‌رساند. متأسفانه بازی بزرکشی امروز به اثر ناآرامی‌های وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مملکت در افغانستان کم‌اندرکم به نظر می‌رسد.

فال کوزه

(یا دختران جوان بدخشانی چگونه بخت خود را می‌آزمایند؟)

بدخشان یکی از ولایت‌های دوردست افغانستان به شمار می‌رود و آن دارای منظره‌های طبیعی دست‌نخورده است. بدخشان از جمله ولایت‌های سرد و خوش‌بادو هوا بوده، بهار و تابستان آن روح‌انگیز است. کوه‌های پربرف و باحاصل، دشت و صحراهای سرسبز و غنی و دره‌های شاداب و روح‌پرور آن [توجه] هر بیننده را به خود جلب می‌کند. دخترکان پری‌روی خوش‌صورت بدخشان زبان‌زد عام‌اند. اندام باریک و رسا، پوست مرمرین و لغزنده و شفاف، گیسوان بلند و بافته‌شده پرتاب، چشمان مست و آهووش و سرمه‌کشیده‌شان، دل هر بیننده را در سینه به تپش می‌اندازد. این دخترکان پری‌چهره اکثراً با مالدارانی، تهیه‌هیزم و چوب، چیدن میوه، سیب و ناک مشهور و لذیذ بدخشانی، روفت‌وروب، پختن نان‌های تندوری و بافتن پارچهٔ چیت برای لباس و چین و ساختن چوری و خامک‌دوزی کلاه‌ها و دستمال‌های زیبا و دوختن چکمن‌های مشهور مشغول‌اند. به زعم این همه، آنها دسته‌دسته با کوزه‌های سفالین برای گرفتن آب به سوی چشمه‌سارهای پرآب سرد می‌روند. آنها حینی که برای گرفتن آب از چشمه‌سارها، دسته‌دسته جمع می‌شوند، با نواختن سنگ و چک‌چک

به خواندن شعرها و غزل‌های فولکلوریک می‌پردازند؛ شعر می‌سرایند؛ شعرجنگی می‌کنند و بلبل‌وار چه‌چهره می‌زنند. یکی از ساعت‌تیری‌های این دختران فال کوزه است.

در شب‌های جمعه وقتی که از سردین آنی، شب و کارهای خانه فارغ می‌شوند، در خانه یکی از خواهرخوانده‌ها گرد می‌آیند. اول یک کوزه پاک و جدید را در میان مجلس می‌گذارند و با آن بخت خود را می‌آزمایند. به این طریق که هر دختر یک یک از شعر هر شاعر که باشد، روی تکه کاغذی به نیتی می‌نویسد و آن را کلوله (پیچانده) کرده در کوزه می‌اندازد. اگر بعضی از دختران نویسنده نباشند، به دیگران می‌گویند که برای وی یک بیت بنویسد. پس از آنکه همه این تک‌بیت‌ها در بین کوزه جمع شدند، دختران دور هم حلقه می‌زنند و با کف‌زدن و چنگ‌نواختن دختری را که از همه زیباتر است، انتخاب می‌کنند. این دختر به نام هر کس از بین کوزه، یک کلوله کاغذ را بیرون می‌کشد و با آواز رسا و خوش آن را می‌خواند و دختران بیت را برای خود تعبیر می‌کنند، بدون آنکه از نیت خود به دیگران چیزی گفته باشند. حلقه دختران در حدود سی یا چهل نفر می‌باشد. این بازی تا نیمه شب دوام می‌کند و بعضاً تا سحر می‌رسانند. قصه عجیبی در این مورد شایع است، به این صورت که در یکی از این بخت‌آزمایی‌ها، دختری که سواد نداشت، به دختری دیگر گفت که یک بیت به نام او بنویسد؛ اما دختر دیگر که از نیت وی خبر نداشت، این بیت حافظ را نوشت:

این چه شوری است که در دور قمر می‌بینم

همه افلاک پر از فتنه و شر می‌بینم

وقتی دختری زیبا از همه این تک‌بیت‌ها به نام هر کس از کوزه کشیدن

گرفت، به نام همین دختر این بیت برآمد:

دست از طلب ندارم، تا کام من برآید

یا جان رسد به جانان، یا جان ز تن برآید

همه این بیت را چنین تعبیر کردند: یا این دختر به زودی می‌میرد یا اینکه به شوهر می‌برآید؛ اما فردای همان روز به اصطلاح بخت آن دختر باز شد و او نامزد شد. بعد از چندی عروسی‌اش انجام پذیرفت. فال کوزه که همراه با ساز و سرودخوانی دایر می‌شود، از جمله محفل‌های عنعنوی - فرهنگی محسوب می‌شود. این محفل بخت‌آزمایی امروز هم در بین دختران جوان بدخشانی افغانستان رایج است.

آتش‌بازی

آتش‌بازی از رسم‌هایی است که در جشن‌های شادی و سرود ملی و همگانی سازمان داده می‌شود. این رسم در دهات و روستاها و شهرها رایج است. در همه جا بازی مذکور همیشه با اشتراک نوجوانان و جوانان اجرا می‌شود. ترتیب این بازی به گونه‌ای است که بچه‌ها لته‌پاره‌های کهنه را یک جا جمع آورده، آن را لوله می‌کنند. بعداً آن را به وسیله تار و سوزن می‌دوزند و یا با رشته درازی محکم می‌بندند. در نتیجه یک توپ تیکه‌ای به وجود می‌آید. سپس آن را به نفت سفید آلوده کرده آتش می‌زنند. بچه‌ها در یک میدان یا کوچه پراکنده شده این توپ را یکی به دیگری می‌اندازند. همین طور توپ در فضا چندین مرتبه به حرکت می‌افتد که از مشاهده آن شور و هلهله برپا می‌شود. جوانان هم از اجرای این عمل فریادها می‌کشند و به جوش و خروش می‌آیند. این بازی یا بازی با آتش نیز در جای خود به خصوص در شب‌های طوی و جشن‌های عروسی یک نوع سرگرمی به شمار می‌رود.

منابع و توضیحات:

۱. برفی، لمر، شماره ۱۲، سال ۱۳۵۰، ص ۹-۲۷-۳۴ (بی‌مؤلف).
۲. بزکشی در افغانستان، نگا: محمدحسین احمدزی، آریا، باختر اسب، لمر، شماره ۱۱، سال ۱۳۵۰، ص ۷-۸-۲۸؛ عنایت‌الله، بزکشی، فولکلور، شماره ۱۱، سال ۱۳۵۳، ص ۶۹-۸۰؛ عبدالحکیم حبیبی، اهمیت اسب و سوارکاران در تاریخ افغانستان، فولکلور، سال ۱۳۵۸، ص ۶۵-۷۴؛ ک.آ. بزکشی، فرهنگ مردم، شماره ۶، سال ۱۳۶۱، ص ۶۹-۷۴؛ فرهنگ مردم، شماره ۴، سال ۱۳۶۵، ص ۳۰-۴۱.
۳. در اینجا پول افغانستان سال‌های پیش در نظر است.
۴. بازی بزکشی قدیمی افغانستان از هر جهت با بازی بزکشی مردم تاجیکستان خیلی نزدیک است.

باب هفتم

شگون‌ها

شگون‌ها موضوعات گوناگون را در بر می‌گیرند که ما آنها را از روی مضمون و مندرجه‌شان به باب‌های زیرین جدا کرده‌ایم.

در باب عروس و عروسی

- اگر عروس در شب زفاف (شب عروسی، شب نکاح) بخندد، در منطقه ارزانی خواهد شد.
- اگر عروس در شب عروسی به خانه داماد با پای راست وارد شود، خوشبخت شود.
- اگر عروس را در شب عروسی توسط اسپ سیاه به منزل شوهر برند، به دهان اسپ باید خون مرغ سفید ریخته شود تا عروس خوشبخت شود.
- اگر در شب عروسی، باد و باران و یا توفان بیاید، می‌گویند: «عروس ته دیگ لیسیده است».

- اگر در شب عروسی آئینه عروس بشکنند، عروس بدبخت خواهد شد.
- اگر در شب عروسی چادر عروس از سرش بیفتد، عروس بیوه می‌شود.
- اگر زن بی‌بچه به دیدن تازه عروس برود، عروس برای همیشه بی‌فرزند خواهد ماند.

در باب زن حامله، طفل نوزاد و کوچک

- اولین مرتبه که طفل در شکم مادر می‌جنبد، در همین لحظه هر کس روبه‌روی مادرش نشسته باشد، نوزاد هم‌شکل او خواهد شد.
- اگر به فرق کودکی زده شود، آن کودک یتیم شود.
- اگر دامن دختری را طفلی از عقب بگیرد، آن دختر قذکوتاه شود.
- اگر دانستن خواهید که زنی حامله پسر می‌زاید یا دختر، او را نزد خود بخواهید؛ هر گاه پای راستش را نخست پیش نهاد، فرزندش پسر است و اگر پای چپش را نخست پیش گذاشت، طفل دختر بود.
- اگر زنی حامله به ترشی زیاد علاقه‌مند باشد، پسر می‌زاید و اگر به شیرینی بیشتر رغبت داشته باشد، دختر به دنیا می‌آورد.
- اگر زنی حامله در چمچه آب بخورد، طفلش ناسالم تولد شود، یا بینی نوزادش کلان خواهد بود.
- اگر زنی حامله بالای جنازه (مرده) برود، زنج طفل او لرزانک خواهد شد.
- اگر زنی حامله در موقع خسوف (ماه‌گرفتگی) به بدن خود انگشت بگذارد، همان قسمت وجود طفلش سیاه شود.
- اگر زنی حامله در موقع خسوف به قیچی دست بزند و یا پیاز را با کارد قطع کند، طفلش معیوب به دنیا آید.
- اگر زنی حامله، زیاد کار کند و بسیار راه بگردد، طفلش پسر است؛ و اگر بخورد و بخوابد، طفل او دختر خواهد بود.
- اگر زنی لوفچک (هیزم نیم‌سوخته) را از خانه همسایه بدزدد، طفلش

موسیا به دنیا آید.

- اگر زنی حامله چیزی را میل کند که آن چیز برایش میسر نشود، چشم طفل آهول (آلوس) شود.

- اگر زنی حامله، چست و نیکوروی و خندان و خوش خوی باشد، پسر و اگر ترش روی و کاهل و بدخوی باشد، دختر می‌زاید.

- اگر زنی حامله غذای زیر کاسه را بخورد، طفل زیبا صورت درمی‌یابد.

- اگر زنی حامله هنگام ریختن قدری نمک به سرش دفعتاً دستش را به فرقی بکشد، پسر و اگر به رویش بکشد، دختر تولد کند.

- اگر زنی حامله هیزم را سرچپه به زیر دیگ بگذارد، طفل آن زن سرچپه تولد شود.

- اگر زنخ زنی بخارد، در خانه یکی از نزدیکانش طفلی به دنیا آید؛ اگر طرف راست زنخ بخارد، نوزاد پسر بود و اگر طرف چپ آن بخارد، طفل دختر خواهد بود.

- اگر کسی یک دست طفل را ببوسد، آن طفل ناجور (بیمار) شود.

- اگر کلاه طفلی دور داده شود، آن طفل سردرد خواهد شد.

- اگر کودکی تا بالغ شدن خود مغز سر کدام حیوان را بخورد، زیر بغلش بوی بد پیدا کند.

- اگر سینه راست زنی حامله بزرگ شود، طفلش پسر بود و اگر سینه چپش بزرگ شود، طفل او دختر است.

- اگر طفل نزدیک آتش، چوب نیم‌سوخته به دست بگیرد و آن را در هوا به هر طرف حرکت بدهد، یعنی آتش‌بازی کند، شب بستر خود را تر کند.

- اگر طفل در بینی خود زیاد دست بزند، آن طفل مریض خواهد شد.

- اگر طفل گلودرد شود، مادر باید موی خود را به روی پستانش شانه کند و بعد برای طفل مریض شیر بدهد.

- اگر طفل در خانه ایشیلاق (هوشتک) بکشد، در آن خانه شیطان خواهد آمد.

- اگر طفل زبان خود را بیرون کند، خانواده آن طفل جایی کوچ خواهد کرد.
- اگر طفل پای‌هایش را بالای همدیگر بگذارد، آن طفل به بیماری مبتلا شود.
- اگر طفلی کوچک را در آینه نشان دهند، آن مریض شود.
- اگر طفل نوزاد تنها گذاشته شود، او را مادر آل (دیو کمپیر) خواهد زد. از این رو باید همیشه کارد یا قیچی نزد وی گذاشته شده باشد.
- اگر شخصی به سوی طفلی نوزاد به نظر تحسین ببیند، به او گفته شود: «پس پایت خون شده» در آن صورت، طفل از گزند نظر او در امان خواهد ماند.
- اگر قیچی بالای سر طفل نوزاد دَور داده شود، آن طفل جسور خواهد شد.
- اگر همسایه زن حامله غذایی پخته باشد و آن زن از آن غذا امیدوار شده باشد و اما همسایه‌اش برای او ندهد، چشم طفلش سبز خواهد شد.
- بالای دروازه اتاقی که در آنجا طفلی خوابیده باشد، کمی اسپند ببندید که تا جنّیات وارد اتاق نشود.
- وقتی که طفل از بستر بیرون رفت، یک دانه پیاز را به نوک کارد زده بالای بستر او گذارید، طفل از گزند جنّیات در کنار باشد.
- زنی که حیض باشد، نباید به دیدن نوزاد برود، در غیر آن، طفل به خطرات بعد روبه‌رو خواهد شد.
- زنی که جن داشته باشد، نباید به عیادت زن نوزاددار برود، ممکن است طفل او نیز به مرض جن‌زدگی گرفتار شود.
- کودک تا هنگامی که کلمه «سنگ» را بر زبان نیاورد، شیردان سرش (نرمی فرق او) سخت نشود.

در باب خواب و خواب بینی

- اگر زنی حامله مروارید خواب ببیند، دختر تولد می کند.
 - اگر زنی حامله شمشیر خواب ببیند، پسر خواهد زاید.
 - اگر زنی حامله گودی (لوفتک، زاجه)، قیچی، مهره و یا سوزن و ریسمان خواب ببیند، دختر تولد کند.
 - اگر زنی حامله کارد، کمان و یا تفنگ خواب ببیند، پسر می زاید.
 - اگر زنی حامله سیب خواب ببیند، نوزادش دختر شود.
 - اگر کس در خواب ببیند که مرده ای از وابستگی چیزی از او می خواهد، حتماً نذر و خیرات بدهد؛ زیرا مرده خود را در دارایی ضیق می داند.
 - اگر کس در خواب ببیند که مرده در قبر است، به آن کس خوشی ای رخ خواهد داد.
 - اگر کس چودار خواب ببیند، خوب است؛ و گندم خواب دیده باشد، بد است.
 - اگر کس اسپ خواب ببیند به مراد می رسد.
 - اگر کس گاو و گوساله خواب ببیند، به دشمن روبه رو شود.
 - اگر کس در خواب ببیند که مرده است، عمری دراز خواهد دید.
 - اگر کس در خواب ماه را ببیند، به او خبر خوش می رسد.
 - اگر کس در خواب مرغ یا ماهی ببیند، به مراد رسد.
 - اگر کس در خواب حمام رود، به زیارت خواهد رفت.
 - اگر کس در خواب ماه و ماهی ببیند، علامت اقبال و بهروزی است؛ چون که شاعر گوید:
- اگر در خواب بینی ماه و ماهی**
چون با هیچ کس نگویی، پادشاهی
- اگر کس در خواب کثافت ببیند، پولدار شود.
 - اگر کس در خواب ببیند که یکی از دندان هایش افتاده است، آن را شگون

- بد می‌دانند و معتقدند که یکی از وابستگی‌هایش خواهد بود.
- اگر کس در خواب خون ببیند، آن خواب به خود باطل است.
- اگر کس در خواب شتر ببیند، طایفه زیاد خواهد شد.
- اگر کس در خواب زر و زیور، کفش و لباس ببیند، در خانه او عروسی شود.
- اگر کسی خواب باشد، از بالای شکمش نمی‌گذرند، چون آن شخص در خواب خواهد رسید.
- اگر کس خواب عروسی ببیند، آن علامت عزا و ماتم است.
- اگر کسی را شباهنگام جاروب بالای سرش باشد، آن شخص خواب آشفته خواهد دید.
- اگر مرده در خواب چیزی بدهد، دلیل زیادی عمر است و اگر چیزی بگیرد، علامت کوتاهی عمر است.
- اگر تربوز (هندوانه) در خواب دیده باشد، باد و باران خواهد شد.
- اگر در خواب خر دیده باشد، خبر است. خبر هرچه باشد فرق نمی‌کند.
- اگر خر بزه در خواب دیده شود، بد است.
- اگر شخصی خواب ببیند که در بین گوشش مورچه خانه کرده است، آن شخص با دهاتی آشنا خواهد شد.
- مار در خواب، دولت است.
- هر گاه کسی خواب ببیند که آب، سربالا جریان دارد، واقعه غیر چشم‌داشت به او رخ دهد.
- هر کس خواب آب ببیند، علامت روشنایی است.

در باب آب‌وهوا؛ برف و باران و توفان

- اگر ابر از سمت قبله برخیزد، برف و باران و توفان به دنبال دارد، طوری که می‌گویند:

- ابر اگر از قبله خیزد، برف و باران می‌شود
شاه اگر عادل نباشد، ملک ویران می‌شود
- اگر ابرهای سیاه در شمال متراکم شود، برف خواهد بارید.
- اگر عنکبوت تارهای تازه بتند، هوا ملایم خواهد شد.
- اگر اسپ گردنش را دراز کند و نفس‌های عمیق بکشد، باران می‌بارد.
- اگر برگ درختان به لرزه به طرف برتافته شود، دوباره برف خواهد بارید.
- اگر برگ‌های خشک درختان به صدا درآیند، برف می‌بارد.
- اگر گاو گوشش را بخارد، باران می‌بارد.
- اگر گاو میش گله را به سوی چراگاه هدایت کند، باران خواهد بارید.
- اگر گربه عطسه بزند و پایه‌های میز را بخراشد، هوا بارانی می‌شود.
- اگر گربه پشت به آتش نشیند، برف خواهد آمد.
- اگر زاغ‌ها پست‌پست پرواز کنند، هوا سرد شود.
- اگر گوسفند اشتهای خود را از دست بدهد، برف و یا باران خواهد شد.
- اگر در آخر سال (در ماه حوت) برف ببارد، می‌گویند: «بی‌بی کمپیرک
(عاشق بابای نوروز در روایت خلقی) برای عروسی‌اش لحاف و تشک
می‌دوزد».
- اگر بارانی بیارد و قطره‌های آن بزرگ باشد، می‌گویند: «بی‌بی کمپیرک،
مروارید جل می‌کند. و اگر دانه‌های باران خُرد و عادی باشد، می‌گویند:
«بی‌بی کمپیرک سر می‌شوید».
- اگر زنبوران عسل از خانه خود دور نروند، باران خواهد بارید.
- اگر مگس نیش بر دست زند، باران خواهد بارید.
- اگر در فصل تابستان رعدوبرق شود، زمستان آن سال خشک خواهد شد.
- اگر کمر درشان عودت کند، باران می‌بارد.
- اگر کسی با انگشتانش از زیر به سقف صندلی بزند، بارندگی صورت
گیرد.

- اگر ماه از آسمان پایین بیاید، باران می‌بارد.
- اگر ماه قاش دایره بسته کند (یا اطراف ماه کوتان کند)، می‌گویند: «باران و توفان می‌شود».
- اگر میز و چوکی صدا دهد، باران می‌شود.
- اگر مورچگان تپه‌های تازه بسازند، هوا نرم و آفتابی می‌شود.
- اگر آفتاب بارانک شود، می‌گویند: «خانه گرگ بچه شده».
- اگر پرندگان چمن به سوی مرداب بروند، هوا سرد خواهد شد.
- اگر پرندگان از خواندن بازمانند، توفان می‌شود.
- اگر روباه هنگام شب زوزه بکشد، هوا توفان خواهد شد.
- اگر سگ پشت به گوشت کند و سبزه (علف) بخورد، باران می‌بارد.
- اگر طفل در دیگ غذا بخورد، در عروسی او باران می‌بارد.
- اگر خرگوش رو به دشت گذارد، برف خواهد بارید.
- اگر خرگوش به سوی جنگل بشتابد، توفان می‌شود.
- اگر شب‌هنگام گاو صدا کند، برف می‌بارد.
- اگر غازها شب هنگام به پرواز درآیند، هوا سرد شود.
- اگر هیزم بخاری ترقاس کند (صدا برآرد)، برف خواهد بارید.
- هر گاه مرغابی کفترک از سمت جنوب ظاهر شود، نشان آمدن سیلاب است.
- هر گاه روی آتش نمک ریخته شود، توفان و باران قطع شود.

در باب تهمت و غیبت

- اگر کسی هنگام صحبت زبانش را بچود، آن کس به تهمت مبتلا شود.
- اگر کسی جاروب را به دیوار راست گذارد، آن کس گرفتار تهمت ناحق شود.
- اگر جاروب به بدن کسی تماس کند و یا اگر کسی شب‌هنگام به آینه نگاه

کند، در حق وی تهمت شود.

- اگر جاروب در مورد جاروب کردن به پای کسی بخورد، آن شخص به

تهمت ناحق روبه‌رو شود.

- اگر در محفلی نام از مار برده شود، در همان وقت در جای دیگر از آنها

نیز غیبت کنند.

- اگر کسی هنگام صحبت زبانش را بگزد، به او می‌گویند: «کسی از تو غیبت

می‌کند».

- اگر نرمه گوش کسی سرخ و او در گوش خود احساس گرمی کند، نشان آن

است که در همان ساعت در جای دیگر کسی غیبت او را می‌کند.

- اگر آتش صدا بدهد، یعنی چَرَقِ چَرَقِ بکند، شخصی از آتش‌کننده غیبت

می‌کند.

- اگر شمع خانه‌ای لرزان‌لرزان بسوزد، گویند: «کسی در جای دیگر غیبت

صاحب آن خانه را می‌کند».

- اگر جمعی از مار سخن به میان آرند، در جایی درباره آنها بدگویی

می‌کنند.

در باب نفاق، جنگ و جدال و دشمنی

- اگر در روز اول ماه صفر سال، اعضای خانواده‌ای با همدیگر مناقشه به راه

اندازند، تا آخر همان سال مابینشان جنگ و جدال و مناقشه خواهد بود.

- اگر در روز اول ماه صفر به خانه همسایه شوری و تندی داده شود، مناسبت

همسایگی بد خواهد شد.

- اگر در حویلی (حیاط) منزلی پر جیره دفن کرده شود، در آن منزل جنگ

و جدل به عمل آید.

- اگر دسته و حلقه کلیدها با هم شور داده شود، در خانه صاحبش جنگ

خواهد شد.

- اگر دست شخصی را سگ سیاه بلیسد، آن شخص به جنگ و جدال مبتلا شود.
- اگر دو تیغۀ قیچی به هم زده شود و آواز آن بلند شود، در خانه صاحبش جنگ واقع می‌شود.
- اگر زبان کسی خارش بکند، آن کس جنگی در پیش دارد.
- اگر کسی از اعضای خانواده ناخن‌های دست خود را به هم بزند، در آن خانواده نفاق رخ دهد.
- اگر کسی دهن به آفتابه و یا کوزه بزند، در خانۀ او جنگ واقع شود.
- اگر کفش شخصی روبه‌رو شود، در خانۀ صاحب کفش نفاق به میان آید.
- اگر آب چیلیم در نزد دروازه‌خانه انداخته (پرتافته) شود، جنگ و جدال در آن خانه افزون شود.
- اگر خاک جاروب در کنج خانه تراکم کند، در بین آن شیطان خانه کرده، منجر به جنگ و زدو خورد بین اعضای فامیل (عایله) می‌شود.
- اگر چشم گوسفند پخته‌شده را دو نفر بخورند، در بین آنها نفاق پیدا شود.
- اگر شخصی ناخن‌های خود را در منزل شخصی دیگر بگیرد، در بین آنها نزاع افتد.
- اگر قیچی باز مانده شود، در خانۀ صاحبش جنگ خواهد شد.
- اگر جاروب در خانه‌ای سرچپه گذاشته شود، در آن خانه دعوا و مرافعه به وجود آید.
- گذاشتن یک دیگ سیاه در بین دو شخص، موجبات کدورت، نفاق، دشمنی و جدایی را می‌آورد.

در باب ناکامی، ناامیدی، کدورت، مصیبت و ناخوشی‌ها

- اگر از دهان یکی از ساکنان قریه آب رود، در آن قریه حریق (سوختار) به عمل آید.

- اگر از فامیلی چند تن متواتر بمیرند، می‌گویند: «مردۀ اول کفن به دهن گرفته و آن به بازماندگان علاقه‌مند است و می‌خواهد همگان را نزد خود ببرد».

- اگر عقد نکاح در میان دو عید صورت بگیرد، خانواده پایدار نخواهد شد.
- اگر بیل را به دیوار طور ایستاده تکیه بدهد، در خانۀ صاحب بیل کسی خواهد مرد.

- اگر کفش کسی چپه بیفتد، عمر آن کس کوتاه شود.
- اگر بوم، بالای دیوار منزلی صدا بکشد، در آن منزل مرده شود. اگر گوش شخصی صدا بدهد، علامت خبر مرگ کسی از نزدیکان آن شخص است.
- اگر در منزلی گربه‌ها به هم جنگ کنند، برای اهل آن منزل عاقبت بدی دارد.

- اگر در منزلی چارپایه را به طور عمودی استفاده کنند، در آن منزل کسی می‌میرد.

- اگر در نزد چلپاسه (دیواردوک) دهان کسی باز بماند، عمر آن شخص کوتاه شود.

- اگر در سالی ابر به شکل اشتر بشود، در آن سال در مملکت وبا خواهد شد.

- اگر در خانه‌ای جاروب را به دیوار راست بمانند، در آن خانه کسی خواهد مرد.

- اگر زنی شب‌هنگام آینه ببیند، آن زن ابناقدار (کونداشتار) خواهد شد.

- اگر زنی گوشت شوربا و یا پلو را میده [تکه] بکند، بدبخت شود.

- اگر زنی ته ظرف را بلیسد، خوشبویش بمیرد.

- اگر زنی را چادر بسوزد، شوهر آن زن به مرگ مبتلا شود.

- اگر کس کلاهش را به زمین وارونه (چپه) گذارد، آن شخص خواهد مرد.

- اگر کسی به کسی چاقو (کارد) هدیه بکند، رشته دوستی‌شان بریده شود.

- اگر کسی در روز چهارشنبه به عیادت مریض برود، حال مریض سنگین‌تر شود.
- اگر کسی به کس دیگر شب‌هنگام ماست، شیر، دوغ و قیماق بدهد، شیر گاوش خشک شود.
- اگر کسی زیاد بخندد، به تعقیب آن حتماً گریه خواهد کرد.
- اگر کسی چشم پخته‌شدهٔ گوسفندی را بخورد، از برادر یگانه‌اش محروم شود.
- اگر کسی شب‌هنگام خانه را جاروب کند، پای مرد از آن خانه قطع (کنده) شود.
- اگر کسی قسمت آخر چوتی مویش را گره کند، بند دلش گره شود.
- اگر کسی را چشم چپ، پرش کند، چشم‌به‌راه خبری ناگوار می‌ماند.
- اگر کفش زنی هنگام کشیدن از پای، بالای هم بیفتد، شوهر او زنی دیگر خواهد گرفت.
- اگر کفش کسی چپه شود، بالای آن شخص مصیبتی به وقوع آید.
- اگر کالای (پارچه) جدید برای دوختن در روز جمعه بریده شود، آن کالا به صاحبش نصیب نکند.
- اگر وقت شانه‌کردن، موهای زنی زیر پا شود، آن زن مورد نفرت شوهر قرار گیرد.
- اگر مردی از بین دو زن بگذرد، بخت آن زن‌ها بسته شود.
- اگر ماکیان در منزلی بانگ بزند، در آن منزل مصیبتی رخ دهد. شاعر در آن مورد گفته:

نکویی نماند در آن خاندان

که بانگ خروس آید از ماکیان

- اگر مرغ (خروس) در شام بانگ بزند، عاقبت شومی دارد.
- اگر موی سر زنی به هر جا پرتافته شود، آن زن به سرگردانی مبتلا شود.

- اگر مورچه زرد در منزلی پیدا شود، ساکنان آن منزل را کوچ دهد.
- اگر ناخن‌های گرفته‌شده در جای نم پرتافته شود، غم به صاحب آن روی کند.
- اگر رخساره کسی بخارد، علامت خبری ناخوش به آن کس است.
- اگر سگ در خانه‌ای به پشت بخوابد، این سوی و آن سو پهلو بزند، در آن خانه مرده شود.
- اگر سگ، کون بالا بکند، یعنی مثل آدم زکام گرفته، آب بینی خود را بالا بکشد، بدشگون است.
- اگر سگ گوله (کولاس) بکشد، آن علامت ویرانی ده است.
- اگر سقف خانه صدا بردارد، علامت خبر مرگ کسی از آن خانه است. در آن صورت لازم است که صاحب خانه حلوا بپزد و اندکی از آن را به سقف بزند.
- اگر ته ظرف غذا را تمام نکنند و پسماند گذارند، ناخوش شوند.
- اگر خاکروبه خانه با خاکستر تنور در یک محل انداخته (پرتافته) شود، شادی و غم آن خانواده یکجا پی‌درپی خواهد آمد.
- اگر چشم چپ شخصی پرش کند، به آن شخص غم بار خواهد آمد.
- اگر چشم مرده باز بماند، در چهل روز یکی از وابستگان او بمیرد.
- اگر چشمان مرده باز مانده شود، می‌گویند: «مرده یکی از نزدیکان خود را انتظار است».
- اگر پای کسی میخچه بزند، یکی از نزدیکان آن شخص بمیرد.
- اگر شخصی شب‌هنگام چهره خود را در آینه ببیند، آن شخص بی‌طالع خواهد شد.
- اگر شخصی هنگام برخاستن از خواب به طرف دست چپ بالا بشود، تمام روز را در خفگی سپری کند.
- اگر هنگام غروب آفتاب در خانه‌ای جاروب زده شود، در آن خانه بدبختی

وارد شود.

- عقیده‌ای است که اگر زنی چادر زنی بیوه را به سر کند، او نیز از شوهر محروم شود.

- گرفتن ناخن در روز شنبه بدبختی آورد.

- گرفتن ناخن در خانه دیگران برای ایشان مصیبتی خواهد آورد.

- گرفتن ناخن در شب، غم و اندوه در قبال دارد.

- گرفتن ناخن دست و پا یکجا، ناخوشی آورد.

- اگر کالای نو در روز سه‌شنبه بریدنی شود یا پوشیده شود، آخر می‌سوزد.

- شانه‌کردن موی در شب و نگاه‌کردن به آینه پریشانی آورد.

شاعر گفته:

شب در آینه نگاه مکن

روز خود هم چون شب سیاه مکن

- هر گاه گوش صدا بدهد، گویند: «مرگ او را خبر کند».

- جایگزین شدن مورچه بالدار سیاه در منزلی، علامت قدرت در آن منزل است.

در باب امراض و نواقصات

- اگر از بالای سر شخص، آتشدان و یا منقل گشتانده شود، به بدن آن شخص بخار پیدا شود.

- اگر به روی سگی آب بپاشد، دست و پای و رویش رخ (زگیل) خواهد کشید.

- اگر در روز جمعه درس خوانده شود، ذهن کند شود.

- اگر زنی در روز جمعه سر بشوید، به تکلیف لرزش سر روبه‌رو شود.

- اگر کسی بالای گربه آب بپاشد، به دستانش رخ برآید.

- اگر کسی با آب نیم‌خورده دست بشوید، پیس شود.

- اگر بالای خاکستری پای گذارد، کور شود.
- اگر کسی دمر (راست ایستاده) آب بخورد، کم عقل شود.
- اگر کسی در چمچه آب بخورد و یا لبانش را با دسترخوان پاک کند، دو طرف دهانش زخمی شود و یا پوسه شود.
- اگر کسی مغز سر گوسفند را بخورد، هنگام خواب مورد حملهٔ اجنه قرار گیرد.
- اگر کسی آب سر شسته را زیر پای بریزد، سر او زخم‌دار شود.
- اگر کلاه کسی چرخانده شد، صاحب آن سردرد خواهد شد.
- اگر موی سر زنی به روی حویلی بیفتد و آن را زاغی به منقار گرفته به جای دیگر ببرد، موی آن زن سفید شود.
- اگر موی سر کسی زیر پای پرتافته شود، آن کس به سردرد مبتلا شود.
- اگر پسر بچه ساجیق بجود، ریشش کج برآید.
- اگر پسر بچه برنج را خام بخورد، کوسه شود.
- اگر جوقز بالای کسی ادرار کند، آن شخص به مرض جلد (پوست) مواجه شود.

در باب فقر و نداری

- اگر بچه به زمین یا به دیوار خط بکشد، پدرش از کسی قرض‌دار شود.
- اگر در روز جمعه در منزلی دستمال یا کالا شسته شود، در آن منزل ثروت کم شود.
- اگر در روز جمعه کسی در خانهٔ خود جاروب زند، در خانهٔ او فقر بار آورد.
- اگر زنی بدون اجازهٔ شوهرش، خود دست در جیب او کند، برکت از خانهٔ آنها گم شود.
- اگر کسی از میان گلهٔ گوسفند بگذرد، نادار شود.

- اگر کسی در روز چهارشنبه به کسی پول قرض بدهد، خود نیز قرض‌دار شود.
- اگر کسی کاغذ خوانده را با قیچی پاره بکند، تنگدست شود.
- اگر کسی ایستاده شلوار بپوشد، به مفلسی گرفتار شود.
- اگر کسی ناخن گرفته خود را زیر پای بیندازد، قشاق خواهد شد.
- اگر کسی را کف دست چپ بخارد، گویند: «پول از دست رود».
- اگر بچه بالای لخک (آستانه) دروازه بنشیند، گویند: «پدرش قرض‌دار شود».
- اگر طفلی خود را بزند، پدر او گدا شود.
- اگر خاکروبه در مقابل منزلی انداخته شود، اهل خانواده را از دست بدهد.
- اگر شخصی منزل خود را در روز چهارشنبه جاروب بکند، برکت از خانه او دور شود.

در باب شادی، خوش طالعی و رسیدن به مراد

- اگر به روی ناخن‌های شخصی لکه‌های کوچک سفید پیدا شود، آن شخص لباس جدید خواهد پوشید.
- اگر بوت‌های شخصی با هم پشت به پشت قرار بگیرد، به صاحب آنها پول خواهد آمد.
- اگر در دل شخصی کدام آرزویی پیدا شود و در همان لحظه آن شخص عطسه بزند، آرزویش حتماً برآورده می‌شود.
- اگر در روی ناخن شخص سفیدی ظاهر شود، به آن شخص تحفه‌ای آید.
- اگر در خانه‌ای آب کوزه چپه شود، به آن خانه خشنودی می‌آید.
- اگر در مورد مشکلی صحبت بشود و در جریان صحبت یکی از افراد خانواده عطسه بزند، می‌گویند: «صبر کن، مشکل حل شد».
- اگر دست دختری را هنگام دوختن لباس، سوزن بخلد، آن دختر جوری

لایق خواهد شد.

- اگر دود چیلیم جانب کسی برود، آن کس پولدار شود.
- اگر دختر چادر خود را تصادفاً وارونه (چپه) بر سر کند، بختش باز شود.
- اگر زنی نان بپزد و نان را در تنور طوری بچرخاند که لب یک نان بالای نان دیگر قرار بگیرد، آن زن کسی را ماچ (بوسه) خواهد کرد.
- اگر زنی چادر خود را سهواً چپه بپوشد، بندی‌اش (محبوسش) آزاد شود.
- اگر کسی هنگام صحبت عطسه بزند، او به مراد خواهد رسید.
- اگر کسی را دو دندان پیش رویش بین خود فاصله‌ای زیاد داشته باشد، می‌گویند: «میراث‌خوار است و عمری دراز خواهد داشت».
- اگر کف دست کسی خارش کند، گویند: «پول به دست می‌آورد».
- اگر کفش کسی هنگام از پای کشیدن نوک‌به‌نوک واقع شود، صاحب آن پولدار خواهد شد.
- اگر لب شخصی خارش کند، آن کس کسی را بوسه خواهد کرد.
- اگر مرغ سلیمان (هدهد) بر بام یا دیوار سرای کسی ظاهر شود، می‌گویند: «به آن کس خبر خوش می‌رسد».
- اگر نشانه‌ای در مژگان پدید آید، آن را گرفته در یخ‌ان (گریبان) می‌اندازند، زیرا آن علامت آمدن تحفه است.
- اگر آستین پیراهن کسی به دست شخصی دیگر بپیچد، صاحب آن، پیراهن جدید می‌پوشد.
- اگر پشت لب بالای کسی خارش کند، آن شخص گوشت خواهد خورد.
- اگر ریزه نان از دهان کسی پایین افتد، کسی حتماً به او سوغاتی آرد.
- اگر چشم راست کسی بپرد، آن کس شادی کند.
- اگر چشم چپ و ابروی راست شخصی پرش کند، خوشی و سعادت به آن کس دست دهد.
- اگر شب عید نوروز رشته‌پلو خورده شود، رشته کار به دست آید.

- اگر هنگام از تنور در کردن، دو نان با هم چسبیده بیرون شود، آنها را در بالای سر دختری از هم جدا می‌کنند؛ زیرا این عمل بخت دختر را باز خواهد کرد.
- اگر هنگام وزن کردن (برکشیدن) تار ترازو بگسلد (کنده شود)، فراوانی و ارزانی خواهد شد.
- افتادن اشیا در دکانی، علامت زیاد شدن مشتری (خریدار) در آن دکان است.

در باب میهمان و میهمانی

- اگر قوبلک (آکک) در سر بام خانه‌ای صدا بدهد، به آن خانه میهمان می‌آید.
- اگر بینی شخصی بخارد، آن شخص به میهمانی خواهد رفت.
- اگر گربه دست خود را به دهان بزند و با آن روی بشوید، به خانه صاحبش میهمان آید.
- اگر در بوت میهمان قدری نمک انداخته شود، میهمان زود مرخص شود.
- اگر در وقت شانه کردن موی سر، شانه از دست بیفتد، به خانه مهمان آید.
- اگر در منزلی، پیاله‌های چای پشت هم در یک ردیف قرار بگیرد، در آن منزل میهمان آید.
- اگر مرغی بال‌های خود را تکان بدهد، در خانه صاحب آن میهمان زیاد آید.
- اگر مرغی جلوی دروازه خانه یک پهلوی بال بیندازد، به خانه صاحب مرغ میهمان می‌آید.
- اگر نان میده (تکه) از دهان کسی به زمین بیفتد، به خانه آن کس میهمان می‌آید.
- اگر پنجه پای شخصی یخ بزند، به خانه آن شخص میهمان آید.

- اگر روی کوزه عرق بکند، به خانه صاحب کوزه میهمان می‌آید.
- اگر سگ، بالای زینه یا دهلیز طوری بنشیند که پشت آن طرف دروازه درآمدگاه (ورودی) خانه نشیمن باشد، به خانه صاحب سگ میهمان آید.
- اگر ته دیگ آتش بگیرد، به صاحب دیگ میهمان می‌آید.
- اگر طفل دروازه را باز کند، به خانه میهمان می‌آید.
- اگر طفل سرش را خم کرده از ما بین دو پای خود به عقب نگاه بکند، به خانه میهمان خواهد آمد.
- اگر شب جمعه به خانه میهمان آید، خیر و برکت می‌آورد و اگر برود خیر و برکت را می‌برد.
- اگر چوب سقف خانه آواز بدهد، به آن خانه میهمان می‌آید.
- اگر چوبک چای در بین پیاله ایستاده شود، گویند: «به خانه میهمان می‌آید».
- اگر چوبک چای روی پیاله بالا بیاید، به خانه میهمان می‌آید. هر گاه چوبک چای بزرگ و طویل باشد، میهمان قذبلند و اگر چوبک کوتاه و ریزه باشد، میهمان قدکوتاه خواهد بود؛ و هر گاه دو سه پر چای روی پیاله بیاید، تعداد میهمان زیاد است.
- اگر هنگام پاشیدن آب به زمین صدایی از آن به گوش برسد، به خانه میهمان می‌آید.
- اگر هنگام خمیرکردن، خمیرریزه‌ای از تغار به هر طرف بیفتد، به خانه خمیرکننده میهمان آید.
- اگر جاروب هنگام پاک کردن خانه از دست بیفتد، به آن خانه میهمان می‌آید.
- اگر هنگام ترتیب نمودن موی، شانه از دست بیفتد، علامت آمدن میهمان به خانه شانه‌کننده است.
- به لقمه میهمان نگاه کردن، علامت ایضاً دادن میهمان است.

در باب مسافرت و مسافر

- اگر از دهان شخصی آب آید، دوستش از سفر با تحفه‌های زیاد برگردد.
- اگر انگشت دوم پای راست شخص، خودبه‌خود بلرزد، می‌گویند: «مسافری از راه می‌آید».
- اگر بوت یا کفش هنگام کشیدن از پای، بالای همدیگر قرار بگیرد، صاحب آن سفر خواهد رفت.
- اگر بوت‌ها یکی دنبال دیگری قرار بگیرد، صاحب بوت‌ها عازم سفر شود.
- اگر در مورد مسافری که از رفتنش دیر شده باشد، صحبت شود و یکی از خانواده مسافر هنگام صحبت عطسه بزند، آن مسافر به خانه برگردد.
- اگر دو کفش روی هم قرار بگیرد، صاحب کفش به همان سویی که سمت کفش قرار دارد، مسافرت خواهد کرد.
- اگر زنی موی خود را ببافد و یکی از موهایش را سهواً باز بگذارد، مسافرش به خانه برگردد.
- اگر خسی یا گردی بالای چشم کسی قرار بگیرد، مسافرش با سوغاتی‌های زیاد به خانه برگردد.
- اگر کف پای کسی خارش کند، آن کس به راه دور سفر کند.
- اگر کسی هنگام سفر رفتن به دوستان خود دست بدهد، عقیده‌ای است که عمر آن شخص کوتاه گردد.
- اگر نگاه شخص به یک نقطه متوقف بماند (یعنی چشمش راه بکشد)، مسافرش برگردد.
- اگر پیش روی مسافر هنگام برآمدن او از منزل مرد یا زنی نحس (بدشکل) روبه‌رو آید، سفر بدفراجم است و مسافر آن روز از سفر خود صرف نظر می‌کند و یا اینکه دوباره به منزلش برمی‌گردد و ساعتی بعد به عزم مسافرت از منزل می‌برآید.
- اگر سگ خانه پیش روی صاحب خود طوری روی زمین دراز بکشد که

- پشتش طرف صاحبش واقع شده باشد، مسافری از راه می‌رسد.
- اگر چادر زنی یک طرف برود و یک گوشه آن در سر زن بماند، مسافرش از سفر باز آید.
- اگر شخصی در سفر با روباه روبه‌رو شود، برای او سفر نیک فرجام است.
- اگر قدری از توشه راه مسافر به صورت نهانی گرفته شود، مسافر به سلامت به زودی واپس آید.
- اگر هنگام شانه کردن موی، شانه در موی سر زن مسافردار بند شود، بندیشه در کار مسافر او رخ دهد.
- اگر یک تار موی شخصی از موهای دیگر سرش جدا شود، آن شخص به مسافرت رود.
- از عقب مسافر خانه را جاروب نمی‌کنند، چون آن مسافر باز نخواهد برگشت.
- از عقب مسافر ظرفی را از آب پر کرده، پاش می‌دهند و بدین وسیله جای او را سبز می‌خواهند که مسافر به سلامت باز خواهد برگشت.
- بعد از مسافرت رفتن شخص، خانه را تا ۲۴ ساعت جاروب نمی‌کنند، چون برای مسافر مشکلاتی بار خواهد آمد.
- در ماه صفر مخصوصاً قبل از سیزده آن، به مسافرت نمی‌پردازند، زیرا سیزده نحس پیش روی است.
- کسی که به عزم مسافرت از منزل می‌برآید، صدازدن از عقب او شگون بد دارد.
- هر گاه گربه خود را تکان دهد، اعضایش را کش بدهد، می‌گویند: «به خانه صاحب گربه مسافری می‌آید».

در باب‌های گوناگون

- از روی خاکستر نمی‌گذرد، زیرا خاکستر محل بودوباش اجنه است و به انسان ضرر خواهد رساند.

- اگر انگشت پای زنی درازدراز باشد، آن زن بالای شوهرش زور خواهد بود.
- اگر کسی از زیر کمان رستم بگذرد، آن کس تغییر جنسیت کند: اگر زن باشد، مرد شود و اگر مرد باشد، زن شود.
- اگر کسی نام کژدم را به زبان آورد، آن زمان کژدم پیدا شود، از این خاطر آن را «نمی‌گویم» گویند.
- اگر کسی موقع صرف طعام به منزلی برسد، گویند: «خوشویت دوستت دارد».
- اگر کسی هنگام شب ساجیق بچود، گویند: «گوشت مرده را می‌جود».
- اگر به کف پای شخصی هنگام غسل، صابون زده شود، آن شخص از پل صراط افتد.
- اگر آب یا نان در گلوی شخصی بند شود، گویند: «در همین لحظه در جای دیگر کسی از دوستان او را یاد کند».
- اگر پنجه دست زنی سیخ بزند، برایش چیزی را به دوختن می‌آورند.
- اگر سینه مرد زیاد پشم داشته باشد، می‌گویند: «مهر علی است».
- اگر تابوت سبک باشد، گویند: «مرده ثواب کار بوده».
- اگر خمیرمایه را بدون گرفتن آرد در عوض آن به دیگران بدهند، پس از این خمیر آن فامیل همیشه فطیر بماند.
- اگر هنگام دوختن چیزی به تار سوزن گرهی افتد، می‌گویند: «خیاط جدید خواهد آمد».
- بعضی اشخاص اگر بخواهند برای کسی لباس بدوزند، به چشم پیشک نظر می‌کنند. هرگاه مردمک چشم مردمک مدور بود، می‌گویند: «الحمد لله به خوشی کهنه می‌کند». و اگر مردمک چشم پیشک به شکل الف بود، افسوس خورده آن را نمی‌دوزند؛ زیرا عقیده‌ای است که آن لباس را شخص مذکور به غم کهنه می‌کند.

- وقتی چراغ روشن شود، بی‌اختیار بدان سلام و تعظیم می‌کنند و به پیغمبر صلوات می‌فرستند.
- دور تکمه پستان زن هر چقدر غده داشته باشد، او همان قدر فرزند تولد می‌کند.
- کسی که با خود تعویض تیربند داشته باشد، تیر دشمن بر او اثر نمی‌کند.
- کسی را که هنگام ریزه‌کردن پیاز اشک چشمش بریزد، گویند: «حسود است».
- ماه صفر به قدری نحس است که از صدویست و چهار هزار پیغمبر، صدویست هزارشان در همین ماه مرده‌اند.
- ماه صفر نحس است به‌خصوص سیزده آنکه از نحس‌ترین روزها به شمار می‌آید.
- پیشانی بلند علامت دولت است.
- سر بزرگ نشان عقل و کیاست است.
- قد کوتاه نشان زیرکی و دانایی و زرنگی است.
- هر گاه کسی ترازو را به شانه گیرد که پله‌های آن به دو طرف شانه آویزان شود، قیمتی (گرانی) شود.
- هر کس هنگام صرف غذا لقمه‌ای در گلویش گیر کند، یکی از دوستان و نزدیکان وی در آن لحظه گرسنه است.
- هر که دارد خال دست، آن نشان مشهد است.
- هر که دارد خال پا، آن نشان کربلاست.
- هر که دارد خال سینه، آن نشان وصل کینه.
- هر که دارد خال رو، آن نشان آبروست.

احکام عمومی

- اگر بخت دختر بسته شده باشد و او این کارها را انجام بدهد، بختش گشوده شود: یکم، چار دیوار مسجد را قولاچ کند؛ دوم، از بالای ناوه

آسیاب سه روز این سوی و آن سو خیز بزند.

- اگر کسی «بسم الله» بگوید، جن و غول و شیطان از نزد او فرار کند.
 - اگر کسی روز شنبه ناخن بگیرد، قرضش داده شود؛ روز دوشنبه گیرد، پولدار شود؛ روز جمعه صواب دارد؛ روز پنجشنبه ارث اولاد می‌رسد؛ هر گاه شب ناخن بگیرند، عروسی و مرگ به هم محدود شود. شاعر فرموده:

متراش سر و مگیر ناخن

یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه

- اگر کسی هفت قدم از دنبال تابوت برود، صواب گیرد.

- اگر پایتان را خواب برد، آن را چند بار به زمین بزنید و دو سه بار بگویید:
 «پایم فرق مرد دوزنه». آنگاه پایتان به زودی بیدار خواهد شد.

- اگر خرچنگ پای شما را محکم بگیرد، کوشش بکنید که یک خر سیاه هنگ بزند، در آن صورت خرچنگ پایتان را رها خواهد کرد.

- اگر خانمی نوزاد را شیر کم باشد، هرگاه چند روز چهارشنبه در چشمه‌ای خود را بشوید، شیر او دوباره زیاد شود.

- اگر خانمی نوزاد را شیر کم باشد، باید چار طرف حویلی را بگردد و چیزی را جستجو بکند. وقتی کسی از او پرسان کند که: «چی می‌پالی؟» بگوید:
 «یافتم»، شیرش دوباره زیاد شود.

- اگر خاشه (خس) به داخل چشمتان برود، چشم را مالش بدهید و بگویید:
 «چشم خاشه، بیارم خاشه، خاشه، از چشمم بپاشه» آن وقت خاشه بیرون خواهد شد.

- به گدا باید سلام کرد، چون ممکن است او خواجه خضر باشد.

- به روز شنبه ناخن نگیرید که نحسی دارد. شاعر در این باره می‌فرماید:

به روز شنبه گر ناخن بگیری

به چنگال غم و اندوه اسیری

- به روز یکشنبه لباس خود را تبدیل نکنید. شاعر در این نیز گفته است:

به یکشنبه نبوشی جامه زنهار

که بینی رنج بیماری دگر بار

- به روز دوشنبه خندیدن، مستی و شور و شغف، عاقبتی شوم دارد. شاعر می‌گوید:

به دوشنبه بخند ای دوست دانا

که زایل می‌کند شادابی‌ات را

- به روز سه‌شنبه به سفر نروید که خطر دارد. شاعر توصیه می‌کند:

به سه‌شنبه حذر کن از سفرها

که تا گردی تو محفوظ از خطرها

- به روز چهارشنبه به عیادت مریض نروید. شاعر این طور دُرُافشانی می‌کند:

به چارشنبه مرو پرسیان بیمار

که درمانش شود بسیار دشوار

- به روز پنجشنبه از خوردنی‌های زیاد پرهیزید و شاعر در این خصوص گفته است:

به پنجشنبه اگر فاقه نشینی

ضرر از درد و بیماری بینی

- به روز جمعه کالا نبوشید؛ خانه‌تکانی نکنید و پرسیان مریض نروید. شاعر فرموده است:

به روز جمعه گر کالا بپوشید

و گر شوقت کنید خانه‌تکانی

در این روز گر پی رنجور گردی

همی ز عیش و عشرت دور گردی

- باید پیوسته شکر نعمت خود را به جای آورد و به کارهای خدا ایراد نگرفت تا نعمتش زیادتر شود.

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند.

- بریدن نان با کارد گناه است.

- وقتی که طفل از بستر برخاسته بیرون رفت، یک دانه پیاز را به نوک کارد زده، بالای بستر او بگذارید تا طفل از گزند اجنه در کنار باشد.

- در اول ماه صفر اعضای خانواده باید احتیاط کامل خرج بدهند تا کدام ظرفشان نشکند، چون تا آخر سال مرتباً ظرف‌هایشان خواهد شکست.

- در منزل، سر شانه کن و در منزل دشمن ناخن بگیر.

- در موقع عقد نکاح، دخترها از اتاق عقد باید خارج شوند، در غیر آن، بختشان بسته خواهد شد.

- در روز شنبه نباید سر شسته و ناخن دست‌وپای گرفته شود؛ زیرا مقالی است که می‌گویند: «شنبه ز خود کم مکن، یکشنبه ز مال».

- در سه روز ماه صفر باید کالا و سر شسته نشود، در غیر آن جگرخونی بار آورد.

- در شب نباید جاروب کرد، چون آمد و نیامد دارد.

- دندان افتاده را باید کفن و دفن کرده، در سوراخ دیوار گذاشت.

- دوختن لباس پاره‌شده در بدن شخص شگون بد دارد. اگر دوخته شود، باید به دهن آن شخص خسی گذاشت.

- زن تا بچه‌دار نشود، نباید با شوهرش از خانه بیرون برود.

- کسی نباید تنها بخورد، تنها بخوابد و تنها سفر بکند که بد است.

- کسی که ناخن دست‌وپایش را می‌گیرد، باید آن را در جایی که مرطوب نباشد، پنهان کند؛ در غیر آن مقالی است که می‌گوید: «تا ناخن به نم است، دل به غم است».

- لباس شخص زنده بعد از شستن باید به روی چپه به ریسمان آویزان و اگر به روی راسته آفتاب داده شود، آن شخص خواهد مرد.

- لباس شخص مرده بعد شستن باید به روی راسته آفتاب داده شود؛ زیرا آن از لباس آدمان زنده فرق کند، در عکس حال، در آن خانواده مرده ادامه پیدا خواهد کرد.

- ماه سه‌شنبه را نبینید که تا آخر ماه غمگین و ملول خواهید بود.

- موهائیتان را که هنگام قیچی زدن و یا به وسیله شانه فرومی‌ریزد، جمع کرده در سوراخ دیوار بگذارید؛ زیرا توسط این موی‌ها موقع آمدن دجال از مصیبت در امان خواهد ماند.

- نذر، خیرات و رفتن به مزار اولیا و دوستان تنها به روز چهارشنبه شگون نیک دارد.

- ناخن‌های بریده را به هر سو نیندازید که اندوهگین خواهید شد.

- آب خوردنی را اول باید به شخص کوچک داد، در عکس حال، از سرچشمه خشک خواهد شد.

- پوست خربزه را نباید سوزاند، چون روی آن «یا علی» نوشته شده است.

- روز اول ماه نباید دوا خورد و نه نزد حکیم رفت و نه به عیادت مریض.

- روز شنبه رخت سفر مبندید که سنگین است.

- روز شنبه به سر شستن اختیار نکنید که اندوهگین خواهید شد.

- روز یکشنبه حمام نروید که گناه دارد.

- روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه نباید خانه را جاروب کرد.

- روز سه‌شنبه به رشتن پشم و پنه‌مپردازید که عاقبتش بد است.

- روی کسی نباید خمیازه کشید؛ زیرا این امر برای آن کس بدبختی بار آورد.

- تا دمی که میهمان در خانه است، نباید خانه را جاروب کرد.

- شب یکشنبه نباید به خانه کسی میهمان شد.

- شب یلدا طویل‌ترین، سردترین و سیاه‌ترین شب زمستان است که شگون نیک دارد.

- شب‌هنگام راست ایستاده آب نخورید که مرده‌هایتان در گور ناآرام می‌شوند.

- هنگام شب به آینه نگاه نکنید که چهرهٔ منحوس را خواهید دید.

- هرگاه ماه نو را ببینید، فوراً چشمتان را ببندید و بعد در رخ یک انسان خوش خوی و خوش قیافه بگشایید تا آن ماه را با خوشی بگذرانید. اگر انسانی با این صفت پیدا نشد، چشم خود را به آب روان باز کنید.

منابع و توضیحات:

۱. شگون، معنای فال و پیشگویی را افاده می‌کند. در بین تاجیکان افغانستان یک سلسله عقیده‌های خرافی موجود است که آنها نیز به نام شگون یاد می‌شود.
۲. این شگون در بین مردم ما نیز مشهور است.
۳. دربارهٔ شگون‌ها نگا: روان فرهادی، دربارهٔ شگون‌ها باید تحقیق کرد، فرهنگ مردم، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۵۱، ص ۴-۵/ گولوس فردیناند، کلیات هزاره، دربارهٔ شگون‌ها، فرهنگ مردم، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۵۱، ص ۸۶-۱۰۱/ خدیجه حسن، زایمان و شگون‌ها برای نوزاد، فولکلور، شمارهٔ ۶، سال ۱۳۵۳، ص ۷۵-۷۶/ محمدحسین یمین، شگون و توتک‌های پروان، فولکلور، شمارهٔ ۱۱، سال ۱۳۵۵، ص ۳۳-۳۵/ از او، شگون و توتک‌های پروان، فولکلور، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۵۵، ص ۷۵-۷۹/ از او، شگون و توتک‌های پروان، فولکلور، شمارهٔ ۴، سال ۱۳۸۸، ص ۵۵-۵۷/ خلیل‌الله عنایت، فرهنگ مردم، شمارهٔ ۲، سال ۱۳۶۰، ص ۴۳-۴۸/ محمدعمر قریشی، باورهای عامیانه، فرهنگ مردم، شمارهٔ ۴، سال ۱۳۸۶، ص ۱۰۸-۱۱۰/ حیات‌الله سبجانی، ده فال، فرهنگ، شمارهٔ ۴، سال ۱۳۸۴، ص ۹۸-۱۰۷/ داداجان عابدوف، دور خورشید اگر خرمن کند، چه هوایی می‌شود، صدای مردم، ۱۹۹۴/۷/۹.

خلاصه

از گفته‌های پیشین خلاصه این است که:

یکم، از تحقیق و بررسی مواد شامل این کتاب پیداست که مردم دری‌زبان افغانستان فرهنگ عامیانه غنی‌ای دارند. آنها این پدیده معنوی را که فراگیری رسم و آیین‌ها، عقیده‌ها و پیشینه‌های صاحبانش است، در دوام سده‌های دورودراز از سینه‌ها به سینه‌ها و از نسلی به نسلی انتقال داده، به مثابه یک ثروت پرارزشی در ذهن خود و در شکل‌های گوناگون حفظ کرده‌اند. می‌توان گفت که دری‌زبانان افغانستان فرهنگ عامیانه خود را که هر جنبه آن میراث گران‌بها و سازنده‌ای برای نسل‌های امروز و فردای این خاک‌وبوم است، به گنجینه معنویات عموم بشری به ارمغان گذاشته‌اند.

دوم، رسم و آیین‌ها و اثرهایی که در این کتاب مورد تحقیق و ارزیابی قرار گرفته‌اند، بیانگر طرز زندگانی، عرف و عادت، عقیده و پنداشت‌ها و پیشه و مشغولیت‌های زحمتکشانشان کشور افغانستان است. آنها به علاقه‌مندان خود درباره جشن نوروز و میله و مراسم نوروزی، ماه مبارک رمضان و عید فطر، طوی عروسی و سایر محافل و معرکه‌های زنانه و مردانه مردمی نقل می‌کنند؛ با مطالب و محتوای پرمایه خود به دل آنها شادی‌ها می‌بخشد

و آنها را به آینده نیک دل بسته می‌سازد.

سوم، جزئیات فرهنگ عامیانه مردم افغانستان که در موضوعات مختلف ایجاد شده‌اند، در راه آدم و آدم‌گری، انسان‌دوستی، وطن‌پرستی، سخاوت‌مندی، انصاف و عدالت و دلیری و شجاعت‌مندی، تربیت کردن آدمان خصوصاً جوانان و نورسان نقش مهمی بازی می‌کند. در بسیاری از این جزئیات خصلت‌های ناشایسته انسانی نیز محکوم و مذمت کرده می‌شوند.

چهارم، تحلیل سنت‌های فرهنگی مردم افغانستان ثابت می‌کند که هیچ کدام از عامل‌های قدرت‌مند درونی و بیرونی و ماجراهای دردناک تجاوزکاران نتوانسته است این‌گونه آفریده‌های باشندگان افغانستان را - رسم و آیین‌های پسندیده، عنعنات و خلاقیت‌های فکری آنها را - نابود کند و یا از لوح حافظه و خاطره‌شان بزدايد.

مردم افغانستان در مقابل همه گونه تجاوزکاری‌ها و کشتارها توانسته‌اند در پرتو کار و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر از فرهنگ خود دفاع کرده، در رشد و کمال آن متحدانه و مجدانه سهم گیرند.

پنجم، مواد مورد نظر، آیین‌ها تمام‌نمای زندگی مردم افغانستان است؛ از این رو، مورد مذکور در مورد شناخت و درک طرز زندگانی، رسم و آیین‌ها، عقیده، اعتقادات، خواست‌ها و آرزو و امیدهای صاحبان خود از دلیل‌های سودمندی بوده می‌تواند و بی‌شک سزاوار پذیرش و آموزش همه‌جانبه عمیق ملی است.

ششم، بسیاری از رسم و آیین‌ها، عقیده‌ها و اعتقادات باشندگان افغانستان به همین گونه پدیده‌های معنوی مردم ما یک‌رنگ و یک‌نواخت‌اند. بنابراین تحقیقات مقایسه‌ای این آفریده‌های سنتی مردم افغانستان و تاجیکستان برای آشکارساختن تأثیر متقابل و جهت مشترک آنها از اهمیت خالی نخواهد بود.

